

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُ أَكْبَرُ شَيْءٌ وَهُوَ الْغَوْزُ الْكَبِيرُ

الحمد لله الذي كتب في نظير مصنفه رحمه الله مولانا شاه ولي الله غفر له في شهر رجب سنة ١١٩٢

الغَوْزُ الْكَبِيرُ
فَتْحُ الْحَبِيرِ
أَصُولُ الْفَيْسِيرِ

إتتهام حق الامام محمد عبيد الله اللاحق في الشهر المذكور سنة ١١٩٢

مُطْبَعُ مَجْتَبَا وَاعِ مَطْبُوعِ
دَهْلِي

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نعم الکی دربارہ این بندہ ضعیف بے شمارند و اجل آنها توفیق فہم قرآن عظیم است و سنن حضرت رسالت پناہ علیہ الصلوٰۃ والسلام برکترین استیان بسیار اند و اعظم آنها تبلیغ فرقان کریم است آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قرآن را تلقین فرمود بقرن اول تا ایشان بقرن ثانی رسانیدند و کذا و کذا تا آنکہ این در مانده را نیز از روایت و روایت آن حصہ رسید اللہم صل علیٰ ہذا النبی الکریم سیدنا و مولانا و شفیعنا افضل صلواتک و ائمن برکاتک و علیٰ آلہ و اصحابہ و علماء امتہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین اما بعد میگوید فقیر ولی اللہ ابن عبد الرحیم عالمہا اللہ تعالیٰ بلطفہ العظیم چون بریں فقیر وری از فہم کتاب اللہ کثادہ خواست کہ بعضی نکات نافعہ کہ در تذکرہ کلام اللہ یا راں را بکار آید در رسالہ مختصری مضبوط نماید امیدوارے از عنایت حضرت باری آنست کہ طالب علمان را بہ مجر و فہم این قواعد را ہے واسع در فہم معانی کتاب اللہ کثادہ گردد کہ اگر عمر در مطالعہ تفاسیر بگذرانیدن آنها بر مفسران علی انہم اقل قیل فی ہذا الزمان بسر بردن بآن ضبط و ربط بہت نیارند و سمیتها بالفوز الکبیر فی اصول التفسیر و ما توفیقنی الا باللہ علیہ توکللت و هو حسبی و نعم الوکیل و مقاصد این رسالہ منحصر است در پنج باب باب اول در بیان علوم و چگونہ کہ قرآن عظیم بطریق تنصیص بر آنها دلالت فرمودہ است و گویا نزول قرآن بالاصالت براے آن بودہ است باب دوم در بیان وجوہ خفایہ نظم قرآن بہ نسبت افغان اہل زمان و علاج آن وجوہ با وضوح بیان باب سوم در بیان لطائف نظم

قرآن و شرح اسلوب بدیع آن بقدر طاقت و امکان باب چهارم در بیان فنون تفسیر و جل
اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین باب پنجم در ذکر جمله صالحه از شرح غریب قرآن
و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن مقدار ضرورت و غرض در تفسیر بدون ضبط آن
ممنوع و محذور -

باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیف بیان فرموده است
باید دانست که معانی منظومه قرآن خارج از پنج علم نیست - علم احکام از واجب و مندوب و مباح
و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنی و تفصیل
این علم ذمه فقهیه است و علم مخاصمه با چهار فرقه ضالّه یهود و نصاری و مشرکین و منافقین و تفریع
برین علم ذمه متکلم است و علم تذکیر بالارائه از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بندگان با آنچه
ایشان را درمی یابست و از بیان صفات کامله ادببارک و تعالی و علم تذکیر بایام الله یعنی بیان
وقائعی که آنرا خدا تعالی ایجاد فرموده است از جنس انعام مطیعین و تغذیب مجرمین و علم تنکیر بوقت
و مابعد آن از حشر و نشر و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ تفصیل این علوم و الحاق احادیث و
آثار مناسبه آن وظیفه و اعط و ذکر کثرت و بیان این علوم بروش تقریر عرب اول واقع شده
بروش تقریر متاخر آن پس در آیات احکام اختصار که قاعده متن نویسان است و تنقیح قواعد از قیود
غیر ضروری که صناعت اصولیان است التزام نفرمود و در آیات مخاصمه التزام به مشهورات مسلمه
و خطابیات نافعه اختیار نمودند نتیجتاً بر این بروش منطقیان مناسبه در انتقال از مطلبی به مطلبی
چنانکه قاعده ادبائے متاخرین است رعایت نکرد بلکه آنچه القائے آن بر عباد خود مهم دانست آنرا
نشر فرمود هر چه مقدم شود گوشتود و هر چه مؤخر شود گوشتود عامه مفسرین هر آیت را از آیات مخاصمه و
آیات احکام بقصه مربوط سازند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آنست که قصد اصلی
از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و در هم شکستن عقائد باطله و اعمال فاسده ایشان پس
وجود عقائد باطله در کافین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال فاسده و جبریان
مظالم در میان ایشان سبب نزول آیات احکام است و متنبه نشدن ایشان بذکر آلاء الله و
ایام الله و وقت اتع موت و مابعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات قصص خزیه

که تصدیق روایت آن کشیده اند چندان دخل نیست الا در بعض آیات که آنجا تصریح است بواقعی از
 و قائلی که در زبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده یا پیش از زمان آنحضرت بظهور پیوسته اند
 و انتظاری که سماع را از شنیدن آن تعرض حاصل میشود بدون بسط قصه زائل نمیکرد پس لازم آمد
 که این علوم را باوجبی شرح کنیم که مؤنث ایراد قصص جزئیة لازم نیاید **فصل** در قرآن مجید با چهار فرق
 ضاله مخاصمه واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این مخاصمه بر دو قسم است
 یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کنند و تنصیب نمایند و بر شناعة او و بر آن احوال کنند پس
 دیگر آنکه شبهات ایشان تقریر نمایند و آنرا با دلایل برهانیه یا خطابیة حل نمایند اما مشرکین خود را حنفی
 می گفتند و دعوی تدین بملت ابراهیمی می کردند و حنیف کسی را گویند که بملت ابراهیمی متدین باشد
 و شعائر آن ملت را لازم گیرد و شعائر ملت ابراهیمی حج خانه کعبه است و استقبال آن در نماز و غسل از اجزا
 و اختان و سایر خصال فطرت و تحریم شجر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات نسبیة در ضاعیه و ذبح
 در حلق و نحر در لبه و تقرب بپنج و نحر خصوصاً در ایام حج و در اصل ملت و وضو و نماز و صوم از طلوع فجر تا
 غروب آفتاب و صدقه بریتامی و مساکین و اعانت بر نوایب حق و صلوات بر احوال شرع بود و تبلیغ فعل
 این اشیاء در میان ایشان جاری بود اما جمہور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان کان لہ
 یکن شده بود و تحریم قتل و سرقت و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله
 جاری اما جمہور مشرکین مرکب آن بودند و بکلم نفس اماره میفرستند و عقیده اثبات خدای تعالی و آنکه
 خدا خلق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازی عباد بر اعمال
 ایشان و مقدر حوادث عظام است و قادر قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان بندگان مقرب خدا اند
 و سخی تعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان دلالت میکنند اما جمہور مشرکین
 درین عقائد شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور و عدم الفنت با دراک آن بهم رسانیده بودند
 و گمراهی ایشان مشرک بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد در رسالت آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم دفاش بودن اعمال قبیحہ و مظالم در میان یکدیگر و استدراج رسوم فاسده و مندرس
 ساختن عبادات شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم
 بار او که تعبیر از ان مکن فی کون میشود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بحواس و دلیل عقلی و منام الہام

این اشیاء در میان ایشان جاری بود اما جمہور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان کان لہ یکن شده بود و تحریم قتل و سرقت و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله جاری اما جمہور مشرکین مرکب آن بودند و بکلم نفس اماره میفرستند و عقیده اثبات خدای تعالی و آنکه خدا خلق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازی عباد بر اعمال ایشان و مقدر حوادث عظام است و قادر قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان بندگان مقرب خدا اند و سخی تعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان دلالت میکنند اما جمہور مشرکین درین عقائد شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور و عدم الفنت با دراک آن بهم رسانیده بودند و گمراهی ایشان مشرک بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد در رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفاش بودن اعمال قبیحہ و مظالم در میان یکدیگر و استدراج رسوم فاسده و مندرس ساختن عبادات شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم بار او که تعبیر از ان مکن فی کون میشود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بحواس و دلیل عقلی و منام الہام

و مانند آن یا ایجاد شفاعت مرفعی یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از و تا بسبب آن کرامت سنگت
یا بیمار و شفای کرد و رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ میبشت و صبح بدن وسیع باشد
و این مشرک در خلق جواهر و تدبیر امور عظام هیچ یک را شریک نماند و چون خدای تعالی
بر کارے ابرام فرماید هیچ یک را قدرت ممانعت اثبات نماند بلکه اشراک ایشان در امور خاصه
بر بعضی بندگان بود گمان می کردند که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طرف ممالک
می فرستد و ایشان را در امور جزئیة تا وقتیکه حکم صریح پادشاه صادر نشده است مختار و متصرف
می دارد و خود بتدبیر امور جزئیة بندگان می پردازد و حواله سایر بندگان بقرمان میکند و شفاعت
تقران در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول می نماید بچنین ملک علی الاطلاق جد مجده بعضی
بندگان خود را خلعت الوهیت داده است در صفا و سخت ایشان در سایر بندگان اثر می کند
پس واجب میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و
شفاعت برائے ایشان در مجاری امور درجه پذیرائی یا بد و بلا حفظه این امور سجد بسوئے ایشان
و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه بقدرت کن فیکون ایشان
تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و صفر و روغن مثل آن تراشیده قبله توجه باں ادرج ساختند
و جاهلان رفته رفته آن سنگ ها را بذا تها تے خود معبود انگاشتند و غلط عظیم راه یافت و تشبیه
عبارت از اثبات صفات بشریه است خدا را تبارک و تعالی پس میگفتند که ملائکه دختران خدا اند
و میگفتند که شفاعت بندگان خود قبول میکند اگر چه رخصا مندی نباشد چنانکه پادشاهان نسبت
امرائے کبار گاه چینی میکنند و علم و سمع و بصر که لائق جناب الوهیت است چنانچه در قرآن ایشان
جاں میگرفت بر علم و سمع و بصر خود قیاس میکردند و در تجسم و تجزیه افتادند و بیان تحریر است که
اولاد حضرت اسماعیل بر شریعت جد بزرگوار خود بودند تا آنکه عمر دین الحی لعنة الله علیه پیدا شد و برائے
ایشان اصنام وضع کرد و عبارت آنها مشروح ساخت و یکه کردن بجای و سوا یب و عام و استقام
باز لام و مثل آن برائے ایشان اخترع نمود و این حادثه پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نزدیک بسه صد سال وقوع یافت و از آنجمله درین باب مشک با ثار آبار خود می نمودند و از آنجا که
از حج قاطعه خود میدانستند و اگر چه انبیاء سابق حشر و نشر بیان فرموده اند اما نه باین شرح و بسط که در قرآن

ست وجواب استبعاد حشر و نشر اولاً قیاس است بر احیاء ارض و مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت
و امکان اعاده است و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الہیہ است در اخبار بآں وجواب استبعاد
رسالت اولاً بیان وجود آنست در انبیائے متقدمین و ما ارسالنا من قبلک الا رجالاً نوحی
الیہم ویقول الذین کفروا لست مرسلنا قل کفی باللہ شہیداً بینی و بینکم
ومن عندک علم الکتاب و ثانیاً دفع استبعاد بہ بیان آنکہ اینجا رسالت عبارت از وحی است
قل اعنا انا نبشر مثلکم بوحی الی و تفسیر وحی با پنجہ محال نبود و ما کان للبشر ان یکلمہ اللہ الا نبی
ثالثاً بیان آنکہ عدم ظہور معجزاتی کہ اقترح آں می کنند و عدم موافقت حق بایشان در تعیین شخصے کہ
پیغامبری آں میخواهند و یا فرشتہ را پیغامبرناختن یا بہر کس وحی نفرستادن بنا بر مصلحت کلیہ
است کہ علم ایشان از ادراک آں قاصرست و چون اکثر مبعوث الیہم مشرکین بودند این مضامین را در
سورتہائے بسیار با سالیب متعددہ بتاکیدات بلیغہ اثبات فرمود و از اعادہ آں مراتب کثیرہ تجاشی
نمود آں مخاطبہ حکیم مطلق بہ نسبت این جاہلان چنین باید و در مقابلہ این بیعتلان سخن گفتن ہمیں
تاکید شاید ذلک تقدیر العزیز العلیم و یہود و توریت ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان تحریف
احکام توریت بود و خواہ تحریف لفظی باشد خواہ تحریف معنوی و کتمان آیات آں و افترا بالحق آنچہ
از ان نیست بآں و مثال در اقامت احکام آں و سبالغہ و تعصب مذہب خود و استبعاد رسالت حضرت
پیغامبر صلوات اللہ علیہ و آلہ و سلم و بے ادبی و طعن بہ نسبت آنحضرت بلکہ بہ نسبت خدا تبارک و تعالی نیز و متبلا
بودند بہ بخل و حرص و غیر آں اما در تحریف لفظی در ترجمہ توریت و امثال آں بکاری بردند در اصل توریت
پیش این فقیر این چنین محقق شد و ہو قول ابن عباس و تحریف معنوی تاویل فاسدست بحمل آیت بر
غیر معنی آں بسیمہ زوری و انحراف از راہ مستقیم از انجملہ آنست کہ فرق میان متدین فاسق و کافر جاہل
در ہر ملتے بیان کرده اند و کافر را خلود نار و عذاب شدید اثبات نموده اند و فاسق را خروج از نار بشغفت
انبیاء درست کرده اند و تقریر این معنی در ہر ملتے اظہار نام متدین بآں ملت کرده اند و در توریت یہودی
و عبری را این منزلت اثبات نموده اند و در انجیل نصرانی را درین مرتبہ داشتہ اند و در قرآن عظیم
مسلمانان را این مرتبت نہادہ اند و مناط حکم ایمانست بخدا و روز آخرت و انقیاد پیغامبری کہ بر ایشان
مبعوث باشد و عمل بشیرائع ملت و اجتناب از منہیات آں نہ خصوص پنج فرقہ لذا تھا پس یہود دانستہ

که هر که یهودی باشد یا عجمی البته بهشتی خواهد بود و شفاعت انبیاء را در خلاص خواهد ساخت و هر چند روز در
 و شرح نخواهد ماند اگر چه آن مناط حکم متحقق نشود بخدا بوجهی آورده باشد که صحیح نبود و از ایمان با آخرت
 در رسالت پیغامبری مبعوث بایشان خطی ادراک نکرده باشد و این غلط صرف است و جهل محض چو
 قرآن عظیم همین است بر کتب سابقه و بین مواضع اشکال آن شبه را بر وجهی اتم کشف فرمود
 بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیته فاولئک اصحاب النار هم
 فیها خالدون و از انجمله آنست که در هر ملت احکام به حسب مصالح آن عصر بیان نموده اند و در
 تشریع بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند و بتأکید اخذ بآن و اداست عمل و اعتقاد بر آن و حصر
 حقیقت در آن امر فرموده اند و مراد آنست که در آن عصر و در آن زمان حقیقت در آن اعمال محصور است
 و اداست ظاهری مرادست نه اداست حقیقی یعنی تا آنکه نبی دیگر نیاید و پردهٔ خفا از روی نبوت
 سئو اذخسته نشود و ایشان آن را بر استحالة نسخ یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت
 معینش وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت آن ملت لذا اتم معتبر نیست ایشان خصوصیت
 را معتبر دانسته گمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را یهودیت وصیت کرده است و از انجمله
 آنست که خدا لای تقالی در هر ملت انبیاء و تابعان ایشان را به لقب مقرب و محبوب تشریف داده
 است و منکران ملت را به صفت مبغضیت نگویم و درین باب بلفظ شائع در هر قوم تکلم
 واقع شد اگر لفظ انا بجلای محبوبان ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن تشریف دایر بر اسم
 یهودی و عجمی و اسرائیلی است و ندانستند که دایر بر صفت انقیاد و خضوع و تشییه بر او حق است
 به بعثت انبیاء را بغیر و ازین قبیل تا ویلات فاسده بسیار در خاطر ایشان مرکوز شده بود و اسرار ابا و اجداد
 خود را گرفته قرآن ازاله این شبهات بر وجهی اتم فرمود و کتمان آیات آنست که بعضی احکام و آیات
 را بر لای محافظت جاه مشرعی یا بر لای طلب ریاستی اخفای نموده تا اعتقاد مردمان نسبت
 ایشان متلاشی نشود و بتزکیه عمل بآن آیات ملازم نشوند از انجمله آنست که رجم زانی در توریت مذکور
 است و ایشان بنا بر اجماع احبار خود بر ترک رجم واقف است بحد و تحسیم وجه بجای آن آنرا ترک
 کرده بودند و از خوف فضیحه آزامی پوشیدند و از انجمله آنست که آیات را در آن بشارت با جبره و اسمعیل
 علیهما السلام است به بعثت نبی در میان اولاد ایشان و اشارت بوجود ملت که در سرزمین حجاز شیوع

تمام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات به تلبیه ملو گردد و از اطراف اقالیم قصد آن موضع کنند و آن آیات
تا حال در تورات ثابت است تا دلیل میگردند که اخبار است بوجد این ملت نه امر است با خدا آن شده
گفتند ملت صمد کتبت علینا و چون این تا دلیل را یک را هیچ کس نمی شنید و پیش پیکس
صحت نداشت پاکید گیر تو اسی میگردند با خفای آن و تجویز انهار آن بهر عام و خاص نمیگردند اتحد تو هم
بما فتم الله علیکم لیحاجو که به عند و یکم چه بلا جابل بودند منت نهادن خدا بر ما بهره و
آئیل باین مبالغه و ذکر این است بدین تشریف هیچ احتمال دارد که عمل بر اخبار آن می باشد و
تخریض بتدین آن نبود سبحانک هذا الفک عظیم و اما افترا پس سبب آن دخول لقمق و
تشدت بر اخبار و در میان ایشان و استحسان یعنی استنباط بعض احکام بنابر ادراک مصلحت دین
بدون نص شارح و استنباطات و اسیه را رولج و اوان پس اتباع آنرا ملحق باصل ساختند و اتفاق
سلف خود را یکی از حج قاطعه گمان میگردند خود در انکار نبوت حضرت عیسی علیه السلام هیچ مستند
ایشان نیست مگر احوال سلف و همچنین در بسیاری از احکام و اما مسأله در اقامت احکام آن و آنجا
نجل و حرص خود ظاهر است که مقتضی نفس اماره است و آن بر همه کس غالب است الا من شاء
الله ان النفس لا مارت بالسهو الا ما دحم دبی اما این رزیت در اهل کتاب رنگی دیگر
پیدا کرده بود که تکلف می کردند بر آنی القیح آن به تاویل فاسد و آن را در رنگ تشرع انهار می
مؤوند و اما استبعاد رسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس سبب آن اختلاف عادات
انبیاء و احوال ایشان است در اکثر تزویج و تحلیل آن و آنچه بدان ماند و اختلاف شرائع ایشان
و اختلاف سنت الله در معامله انبیاء و بعثت پیغامبر از قوم بنی اسمعیل بعد از آنکه جهو را نبیاء از
بنی اسرائیل بودند و امثال آن و اصل دین مسکله است که نبوت بمنزله اصلاح نفوس عالم
است و تنویر عادات و عبادات ایشان نه ایجاد اصول بزرگ و انتم هر قومی در عبادات و تدبیر
منزل و سیاست مدینه عادت دارند اگر نبوت در آن قوم پیدا شود آن عادات را بر انداخته
و از سر نو ایجاد دیگر نماید بلکه تمیز نماید در میان عادات آنچه بر قاعده باشد و موافق مرضی حق بود
باقی گذارد و آنچه خلاف آن باشد تغییر دهد بقدر ضرورت و تذکیر بآلار الله و بایام الله نیز بهما
اسلوب میشود که در میان ایشان شلغ باشد و بدان آشنا شده باشند پس سبب این نکته

شرائع انبیا مختلف شدہ و مثل این اختلاف اختلاف حکم طبیب است چون تدبیر و دوا بیمار کند یکے را دوائے
سرد دہد و غذائے بار و وصف کند و دیگرے را دوائے حار و غذائے حار امر نماید و غرض طبیب در ہر دو جا
یکے است و آن اصلاح طبع و ازالہ مفسد لا غیر و باشد کہ در ہر تالیسے دوا و غذا علیحدہ وصف کند بحسب عادات
آن قسیم و در ہر فصلے تدبیرے دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فضل ہچناں حکیم حقیقی حل مجہدہ چون خواست
کہ آن بیمار راں مرض نفسانی را معالجہ نماید و تقویت طبع قوت ملکہ و ازالہ مفسداں ایجاد فرماید بر حسب
اختلاف اقوام و عادات و مشہورات و سلمات ہر عصر آن معالجہ مختلف شد بالجمہ اگر منوہ یہود و خاہی
کہ پیئی علمائے سر کہ طالب دنیا باشند و جو گرفتہ بتقلید سلف و معروض از نصوص کتاب و سنت و تعمق
و تشدد یا استحسان عالمی را مستند ساختہ از کلام شایع معصوم بے پردا شدہ باشند و احادیث موضوعہ
و تاویلات فاسدہ را مقتدلے خود ساختہ باشند تماشا کن کا کلمہ ہمہ امانضاری بہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام
ایمان آوردہ بودند و صلاحت ایشاں آن بود کہ خدا کئے را تبارک و تعالیٰ سہ شعبہ متغایر بوجہن الوجہ
و متحد بوجہ آخر میدانستند و آن شعبہ را اقامت ثلثہ میگفتند یکے اب و آن بازار مبدایت عالم بود و دیگرے
ابن و آن بازار صادر اول است کہ معنی عام شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و آن بازار عقل
مجموعہ بود و اعتقاد میکردند کہ اقنوم این بروج عیسیٰ تدرع منورہ یعنی چنانکہ جبرئیل علیہ السلام بصورت
آدمی ظاہر میشود و ہمچنین این بصورت روح عیسیٰ ظاہر نمود پس عیسیٰ ہم خداست و ہم ابن اللہ و ہم
بشر و احکام بشریہ و آئیتہ ہر دو بروئے جاریست و دریں باب مشک بہ بعض نصوص انجیل مے نمودند
کہ در اینجا لفظ ابن واقع شدہ بعض افعال الہیہ را بخود نسبت داده اند جواب اشکال اول بر تقدیر
تسکیم آنکہ کلام حضرت عیسیٰ باشد نہ محرف آنست کہ لفظ ابن در زمان قدیم بمعنی محبوب و مقرب و
مختار بودہ است چنانکہ بسیاری از قرآن در انجیل دلالت میکند و جواب اشکال ثانی آنست
کہ بر سبیل حکایت است چنانکہ الہی پادشاہ میگوید کہ ما فلاں ملک را فتح کردیم و فلاں قلعہ را بہر ہم
زدیم و در حقیقت این معنی راجع است بہ پادشاہ و الہی کہ بجز ترجمانی نیست و نیز میتواند بود کہ طریق
وحی بر عیسیٰ انطباع معانی بودہ است در لوح نفس ایشاں از قبل عالم اعلیٰ نہ مثل حضرت جبرئیل
بصورت بشریہ و القار کلام پس بہ سبب این انطباع کلامی از حضرت ایشاں جاری میشد کہ مشعر نسبت
آن افعال بخود باشد و الحقیقۃ غیر حقیقۃ بالجمہ خدا کئے تعالیٰ رواں مذہب باطل فرمود و بیان نمود کہ

عیسیٰ بندہ خداست و روح پاک شے کہ در رحم مریم صدیق نفع کرد و او را بروح القدس تائید داد و عنایت
 خاص در باره او مرغی داشت بالجلد اگر بفرض خدا تبارک و تعالیٰ در کسوت روحی که از جنس سائر
 ارواح است برآمده باشد و تدبیر به بشری کرده بود چوں این نسبت را نیک بشکافیم لفظ اتحاد برین
 معنی جاری نباشد الا بتسامح و اقرب الفاظ باین معنی تقویم و مثل آن بود تعالیٰ عیسیٰ یقول الظالمون
 علواً کبیراً اگر خواهی که نمونه آن ازین فریق ملاحظه کنی امروز اولاد مشائخ و اولیا را تا شاکن که در حق
 ابا خود چه طنزون دارند و تا کجا کشیده برده اند و سیع علم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و
 نیز از ضلالت ایشان یکے آنست که جرم میکنند که حضرت عیسیٰ مقتول شده است و فی الواقع در قصه
 عیسیٰ اشتباهی واقع شده بود رفیع بر آسمان را قتل گمان کردند و کابو اعرن کابو بهماں غلط را روایت
 نمودند خدائے تعالیٰ در قرآن شریف از الیه شبه فرمود که ما قتلوه و ما صلیوه و لکن شبه لهم
 در انجیل آنچه مقوله حضرت عیسیٰ ازین باب مذکورست معینش اخبار است به جرات یہود و اقدم ایشان
 بر قتل هر چند که خدائے تعالیٰ ازین هملکه نجات میسر کرد و آنچه مقوله حواریان است منشاء آن وقوع
 اشتباه است و عدم اطلاع بحقیقت رفیع که مالوف از زبان و اسماع نبود و نیز از ضلالت ایشان یکی
 آنست که میگویند که فارقلیطا موعود بهماں عیسیٰ است که بعد قتل پیش حواریان آمد و ایشان را به دستک
 انجیل وصیت کرد و میگویند عیسیٰ وصیت کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام
 مرا گیرد سخن او قبول کند و الا نکند قرآن عظیم بیان فرمود که بشارت حضرت عیسیٰ بر پیغمبر مصلی الله
 علیه و سلم منطبق است نه بر صورت روحانیه حضرت عیسیٰ زیرا که در انجیل گفته شد که فارقلیطا مدتی
 در میان شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد مردمان را و این معنی جز حضرت پیغامبر مآظا هر نشد و نام
 عیسیٰ گرفتن عبارت از آنست که اثبات نبوت ایشان کند نه آنکه الله گوید یا ابن الله اما منافقان بود
 قسم بودند که هر چه بزبان کلمه ایمان میگفتند و دل ایشان مطمئن بود بکفر و محو و صرف بخاطر اظهار میگردند و
 در حق ایشان است فی الدرك الاسفل من النار گرچه داخل شدند در اسلام بضعف مثلاً به حادث
 قوم خود معتاد اند اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان نیز کافر و مثلاً اتباع
 لذات دنیویہ و نیہ بود لایان چندان هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جایی نگذاشته
 یا حرص مال و حسد و حقد و مثل آن مالک قلب ایشان شده است که حلاوت مناجات و برکات عبادات

بخطا ايشان جائے گزشت و مثلاً اشتغال بامور معاش چندان شغوف خود ساخت کہ اهتمام بامر معاذ و آثار توقع داشتن و در فکر آن افتادن فرصت نداد و مثلاً در رسالت حضرت پیغمبر مطلقون و اہمہ و شبہات رکیکہ بخطا ايشان میگذرد و ہر چند تا آنجا نئے رسند کہ خلع رقبۃ اسلام کنند و از ان باب بجلی برآیند و منشأ آن شکوک ہر بیان احکام بشریت است بر حضرت پیغامبر و ملت اسلامیہ در صورت غلبہ ملوک بر اطراف ممالک و مانند آن و مثلاً محبت قبائل و عشائر ايشان مہم آن داشت کہ در نصرت ايشان و تقویت و تائید ايشان ہر چند خلاف اہل اسلام باشد سعی بلیغ بہ تقدیم رسانند و دین مقابلہ امر اسلام را مست کنند و این قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق است و نفاق اول بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نتوان دانست کہ از قبیل علم غیب است و ہر مرکز قلب اطلاع نتوان یافت و نفاق ثانی کثیر الوقوع لاسیما در زمان ما و اشارہ بہ ہمیں نفاق است آنچه در حدیث آمدہ ثلاث من کن فیہ کان منافقا خالصا اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا خاصم فجر و ہما المنافع بطنہ و ہما الموم من فرسہ الی غیر ذلک من الاحادیث خدائے تعالیٰ اعمال و اخلاق ايشان را در قرآن عظیم آشکارا ساخت و از احوال این دو گروہ چیزے بسیار بیان فرمود تا ہمہ امت از ان احتراز نمایند و اگر خواہی از منافقان نمونہ بہ بینی رود و مجلس امر و مصاحبان ايشان را بین کہ مرضی ايشان را بر مرضی شارع ترجیح میدہند در الضاف بیج فرق نیست در میان آنان کہ کلام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیوا سطرہ مشینہ نفاق و رزیدند و در میان آنان کہ الحال پیدا شدہ اند بطریق یقین حکم شارع معلوم کردہ اند بعد از ان برای شارع خلا آن اقدام مے نمایند و علیٰ ہذا القیاس جماعہ از معقولیان کہ شکوک و شبہات بسیار بخطا دارند و معاد را نسبیاً و منسباً ساختہ اند نمونہ آن گردہ اند بالجملہ چون تسر آن بخوانی گمان کن کہ مخاطبہ با قومی بود کہ بودند و در گذشتند بلکہ بحکم حدیث لتتبعن سنن من قبلکم بیج ہائے نبود مگر امر و نمونہ آن موجود است پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصدست نہ خصوصیات آن حکایات این است آنچه درین کتاب از میان عقائد این فرق ضالہ و تقریر اجوبہ آہنای سر شدہ و آن در فہم معانی آیات خاصہ انشا اللہ کافی است -

فصل در بقیہ مباحث علوم پنجگانہ باید دانست کہ نزول قرآن برائے تہذیب طوائف ناست

از عرب و عجم و حضور و بدو پس حکمت الهی مقتضی آن باشد که در تذکیر بآلار الله زیاده از آنچه معلوم اکثر افراد
بنی آدم بود خطاب نکرد و زیاده از آن بحث و تفطیش بکار نیاورد و سخن در اسماء الله و صفات الله
بوجهی سوق ساخت که بادر آکی و فطانتی که افراد انسان در اصل فطرت بر آن مخلوق اند بدون مهارت
حکمت الهیه و بدون مزاولت علم کلام آنرا نتوانند احاطه نمود و بفهم آن رسید پس اثبات ذات
مبدأ اجمالاً فرمود که این علم ساریست در افراد بنی آدم هیچ طائفه از این جماعه در اقلایم صالحه و اکنه
قریب به اعتدال نهی که منکر آن باشد و چون اثبات صفات بطریق اسماعان و تحقیق حقایق نسبت
ایشان ممنوع بود و اگر اصلاً بر صفات الهی مطلع نشوند بمعرفت ربوبیت که انفع اشیار در تهذیب
نفوس همانست نرسند حکمت الهی مقتضی آن شد که از صفات کامله بشر که آن را میدانند و وجود
آن متدرج میان ایشان جاریست چند برگزید و آنرا باز از معانی غامضه که عقول بشر را بساحت
جلال و ادره نیست استعمال فرمود نکته لیس کمثل شئی تریاق داد و اتصال چهل مرکب ساخت و
چند از صفات بشریه که در اثبات مثل آن ثوران او هام بچنانب عقائد باطله حاصل میشد مثل اثبات
ولد و بکار و جزع منع فرمود اگر نیک بشکافی جریان بر سطر علوم نوعیه انسان غیر مکتبیه ایشان
و تمیز صفاتی که اثبات آن میتوان کرد و در آنها خلل نماند از صفاتی که ثوران او هام باطله می نماید
امر دقینست که اذ بان عالمه بآن نتوان رسید لاجرم این علم توقیفی آمد و خصصت تکلم با آنچه
خواهند داده نشد و از آلار الله و آیات قدرت او علل و علل آن را اختیار فرمود که حضور و بدو و عرب و
عجم یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانی که مخصوص علماء و اولیا باشد در میان نیامد و از لغمتها
التفاهیه مخصوصه بملوک خبر نداد پس آنچه ذکر آن می بایست کرد مثل خلق سموات و ارض و است و انزال
مار از سحب و جاری ساختن آن از ارض و بر آوردن انواع اشجار و حبوب و از بار بواسطه آب و الهام
صناعات ضروریه و اقدار بر فعل آنهاست و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت
هجوم مصائب و انکشاف آنها تقریر کرده آمد از امراض نفسانیه کثیره الوقوع است و از ایام الله
یعنی وقایعی که آنرا احداث فرموده است از مثل انعام مطیعین و تقدیب عصاة آنرا اختیار فرموده
که بگوش ایشان رسیده باشد و اجمالاً ذکر می از آن شنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که عر
آنرا باعن جبرئیل فرموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم و انبیاء بنی اسرائیل که سبب یهود باعرا

در قرون بسیار مانوس استماع ایشان شده بود نه قصص شاذہ غیر مانوسہ ایراد فرمود و نہ اخبار مجازات فارس و ہند و راؤ کو نمود و از قصص مشہورہ جماعی چند انتزاع فرمودہ کہ در تذکیر ایشان بکار آید نہ سرود تمام قصص بجمع خصوصیات آنکہ دو حکمت در اینجا آنست کہ چون عوام قصہ نادرہ فایت ندرت شنوند یا پیش ایشان استقصا در ذکر خصوصیات قصص کردہ شود بہ نفس آن قصص میل نمایند و از تذکرہ کہ غرض اصلی بہانست در مانند دایں سخن بدان ماند کہ عارف نے گفتہ است کہ ازاں باز کہ قواعد تجوید را مردمان یا دیگر فتنہ از خشوع و تلاوت باز مانند و ازاں باز کہ مفسران در وجہ بعیدہ تفسیر سخن را ندند علم تفسیر نادر کا لعدم شد پس ازاں قصص کہ مکرر در قرآن مے آید قصہ خلق آدم از ارض است و سجدہ کردن فرشتگان و سر باز زدن شیطان و ملعون شدن اود سعی کردن اوازاں بعض در اعوان بنی آدم است و قصہ مخالفہ حضرت نوح ۴ و ہود ۴ و صلح ۴ و لوط ۴ و شعیب ۴ با قوم خود ہا در باب توحید و امر معروف و نہی و منکر و سر باز زدن آن اقوام و شبہات رکیکہ آوردن ایشان و جواب دادن حضرت انبیاء و عقوبت الہی آن اشقیاء را و ظہور نصرت اول تعالیٰ بہ نسبت انبیاء و تابعان ایشان و قصص حضرت موسیٰ با فرعون و فرعونیان و با سفہار بنی اسرائیل و مکابرہ ایں عجات با حضرت ایشان و قیام خدائے تعالیٰ بعقوبت آن اشقیاء و ظہور نصرت اومرہ بعد مرہ بہ نسبت جناب اعلیٰ و قصہ خلافت داؤد ۴ و سلیمان ۴ و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب ۴ و یونس ۴ و ظہور رحمت الہی بر ایشان و استجاب دعائے زکریا ۴ و قصص عجیبہ حضرت عیسیٰ ۴ و تولد ایشان بے پدر و تکلم ایشان در جہد و ظہور خوارق عادات از ایشان پس ایں قصص باطوار مختلفہ اجمالاً و تفصیلاً بہ حسب مقتضائے اسلوب سورہ مذکور شد و ازاں قصص کہ در یک جایا دو جافقط مذکور شد رفع حضرت ادریس ۴ است و مناظرہ حضرت ابراہیم ۴ با نمرود و رویت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصہ حضرت یوسف ۴ و قصہ تولد حضرت موسیٰ ۴ و القائے ایشان در یم و قتل ایشان قبطی را و گریختن بہرین و تزیج آنجا و دیدن نار بر شجرہ و سخن شنیدن ازاں و قصہ ذبح بقرہ و قصہ ملاقات حضرت موسیٰ ۴ با خضر ۴ و قصہ طالوت و جالوت و قصہ بلقیس و قصہ ذو القرنین و قصہ اصحاب کہف و قصہ دومرکہ محاورہ کردن با یکدیگر و قصہ اصحاب جنت و قصہ رسل ثلاثہ حضرت عیسیٰ ۴ کہ اورا کفار شہید ساختند و قصہ اصحاب بغیل پس بمقصود ازیں قصص نہ معرفت نفس آنهاست بلکہ مقصود انتقال ذہن سامع است بخواست

شُرک و معاصی و عقوبتِ خدا تعالیٰ بر آہنا مطلقین شدن بنصرتِ خدا تعالیٰ و ظہورِ غنائیت او در باب
مخلصین و از ذکر موت و ما بعد آن کیفیت موت انسان و بیچارگی او در آن ساعت و عرضِ جنت و نار
بعد از موت و ظہور ملائکہ عذاب بیان فرمود و اشتراط قیامت از نزول حضرت عیسیٰؑ و خروج دجال و
یا جوج و ماجوج و نغیرہ صغق و نغیرہ قیام و حشر و نشر و سوال و جواب و میزان و یافتن ناہائے اعمال
بہ بین و شمال و در آمدن مؤمنین بہ بہشت و در آمدن کفار بہ دوزخ و اختتام اہل نار تا بلعان و مشہوعان
با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را لعن کردن و اختصاص اہل ایمان بر دیتِ خدا تعالیٰ و بعد از
انواع تغذیب از سلاسل و اغلال و حیم و عناق و زقوم و انواع تنعیم از حور و قصور و اہنار و مطاعیم
و ملائس ناعمہ و زنان جمیلہ و صحبتہائے دلکشای اہل جنت با یکدیگر پس ایں قصص را در سورہ مختلفہ با جا
و تفصیل بحسب اقتضای اسلوب آں سورہ متفرق گردانیدہ شد و کلیہ در مباحث احکام آنت کہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ملت جنیفیہ مبعوث شد ندیں لازم آمد کہ شرائع آں ملت را باقی گذار
و بیج تغیرے باہیات آں سائل راہ نیابد مگر تفصیل عموم و زیادت و قیقات و تحدیدات و مانند آں
و خدا تعالیٰ خواست کہ بدست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرب را پاک کند و بدست عرب
سائر اقائیم را پس لازم آمد کہ مادہ شریعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر رسوم و عادات عرب
باشد چون مجموع شرائع ملت جنیفیہ در رسوم و عادات عرب را ملاحظہ کنی و تشریع آں حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بمنزلہ اصلاح و تنویر آنت تامل نمائے ہر حکمے را بسبب دانستہ
باشی و ہر امر و نہی را مصححتہ فہم کردہ باشی و تفصیل ایں سخن در ازست بالجملہ در عبادات اظہار
و صلوة و صوم و زکوٰۃ و حج و ذکر فتورے عظیم راہ یافتہ بود از بہت متاہل در اقامت آں و اختلاف
مردم در آن بہ سبب عدم معرفت بودن اکثر آں و دخول تحریفیات اہل جاہلیت در آن قرآن عظیم
آں ہمہ بے نسق را برابر انداخت و ہموارہ و سوی مزد و در تہمیر منزل رسوم ضارہ و نقدیہا و
سکرشیہا بسیار راہ یافتہ بود و احکام سیاست مدنیہ نیز مغلغل شدہ بود قرآن عظیم ضبط اصول آں
و تحدید و توفیت آں فرمود از ایں باب انواع کبار و بسیارے از صفات مذکور شد و مسائل صلوة
بطریق اجمال مذکور کردہ شد و لفظ اقامت صلوة لغتہ آمد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آن
و بنائے ساجد و جماعت و اوقات ہمہ تفصیل آں کردند و مسائل زکوٰۃ نیز باختصار فرمودہ شد

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تفصیل آن فرمودند و صوم در سورہ بقرہ حج نیز ذکر کرده شد و جہاد در سورہ بقرہ و انفال و جہایائے متفرق و حدود در مائده و نور و میراث در نسا و نکاح و طلاق در سورہ بقرہ و نسا و طلاق و غیرہ آن چوں ازین قسم کہ فائدہ آن عام است جمیع امت را گذشتنی قسمے دیگرست کہ سوال را کہ پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثہ اہل ایمان بذل نفس و اموال نمودند و منافقان خویش تن آراسے و امساک در زید ندیں خدا لے تعالی مدح مومنان و نکویش و ہتدید منافقان فرمود یا حادثہ واقع شد از قبیل تقریر اعدا و کف ضرر ایشان خدا لے تعالی منت بر مسلمانان نہاد و آن نعمتہا را یاد ایشان داد خدا لے پیش آمد کہ در آنجا تنبیہ و زجرے یا تعریفے و ایما لے یا امرے و نہیے در کار میشود خدا لے تعالی در آن باب نازل ساخت آنچه ازین قبیل ست لایہ ذکر آن قصص بطریق اجمال مفسر را میباید کہ تعریضات بقصہ ہر در انفال و احد در آل عمران و خندق در احزاب و صدیمہ در فتح و بنی النضیر و حشر کردہ شدہ است و حث بر شج کہ و غزوہ تبوک در ہرات اشارت بہ حجۃ الوداع در مائده و اشارت بقصہ نکاح زمینت در احزاب و تحریم سریرہ در سورہ تحریم قصہ افک در سورہ نور و استماع جن تلامذت آنحضرت را در سورہ جن و احقاف و قصہ مسجد ضرار در سورہ ہرات و قصہ اسرار در اول بنی اسرائیل کردہ آمد و این قسم نیز بحقیقت از باب تذکیر بایام اللہ است لیکن چون حل تعریضات او موقوف بر سماع قصہ است از سائر اقسام او ممتاز کردہ شد۔

باب دوم در بیان وجہ خفائے معانی نظم قرآن بہ نسبت اذہان اہل زمان و ازالہ آن با وضع بیان باید داشت کہ قرآن بلفظ عرب راست راست بغیر تفاوت نازل شد و ایشان بسلیقہ کہ داشتند فہم معنی منطوق آن میکردند لما قال و الکتاب المبین و قال قرأنا عن نبیّا لعلکم تعقلون و قال احکمت اياته ثم فصلت مرضی شاریع عدم غرض بود در تاویل متشابه قرآن و تصویر حقائق صفات الہیہ و تسمیہ مبہم و استقصائے قصص دماند آن و لہذا بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کم سوال مے کردند و ازین باب اندک چیزے مرفوع شد اما چون آن طبقہ در گذشت و عجم مداخلت کردند و آن لغت اولی مترک گشت و در بعض مواضع صعوبت فہم مراد حاصل شد و احتیاج بہ تفتیش لغت و نحو افتاد و سوال و جواب در میان آمد و کتب تفسیر تصنیف شد لازم آمد کہ اجمالاً مواضع صعوبت را یاد کنیم و امثلہ آن را بیان نماییم

تا عن الخوض بزیادت بیان حاجت نه افتد و بمالفت در کشف آن مواضع خطر ار نشود پس علم
وصول به را در لفظ گاهی سبب استعمال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ از صحابه تابعین
و سایر اهل معانی و گاهی سبب نداشتن منسوخ از نسخ و گاهی سبب یا ونداشتن اسباب
نزول و گاهی سبب حذف مضامین یا موصوف یا غیر آن و گاهی ببدال چیزی بجای چیز
یا ببدال حرفی بجای حرفی یا اسمی بجای اسمی یا فعلی بجای فعلی یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا سلب
غیبت بجای خطاب و گاهی به تقدیم ماحقه التاخیر و بالعکس و گاهی سبب انتشار ضمیمه و تعدد
مراد از لفظ واحد و گاهی سبب تکرار و اطناب و گاهی سبب اختصار و ایجاز و گاهی سبب استعمال
کنایه و تعریض و تشابه و مجاز عقلی یا لایق سعادتمند را باید که در مبدأ کلام به حقیقت این امور و بعض
مثله آن مطلع شوند و در موضع تفصیل با شارحی در مرزی گفتار نمایند.

فصل اول در شرح غریب قرآن و بهترین شرح غریب آنست که اول از ترجمان القرآن عبد
ابن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخارجی در صحیح خود غالباً بر همین طریق عتقاد کرده است
و بعد از آن طریق ضحاک عن ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات نافع ابن الازرق و این هر سه
طریق را سیوطی در اتقان ذکر کرده است بعد از آن شرح غریبی که بخاری از ائمه تفسیر نقل کرده
است بعد از آن شرح غریبی که سایر مفسرین صحاب و تابعین و تبع تابعین روایت کرده اند
و امر مناسب می نماید که در باب پنجم ازین رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن باشند
و در اول جمع کنیم و آنرا رساله مستقله سازیم تا اگر کسی خواهد و دخل این رساله سازد و اگر کسی خواهد جدا گانه
یا دیگر دول الناس فیما یعشقون هذا لعلب در بخامی باید دانست که صحابه و تابعین گاهی
تفسیر میکردند لفظ را بلازم معنی او و گاهی متأخران تعقب می کنند آن تفسیر قدیم را از جهت تنج
لفظ و محض سواد استعمال و غرض درین رساله سر و آن تفسیرات سلف است بعینها و تنج و نقد آن را
موضوعی است غیر این موضع ع بهترین وقتی و نه بخت مکانی دارد.

فصل دوم از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار است و اختلاف در اینجا بشمار معرفت
نسخ و منسوخ است و اقوالی و وجه صعبه اختلاف اصطلاح متقدمین و متأخرین است درین باب آنچه
از متقار کلام صحابه و تابعین معلوم می شود آنست که ایشان شی استعمال میکردند باز از معنی

لغوي كما ان المجهز ليست به چیزی نه با ناسی مصطلح اصولیان پس معنی شیخ نزدیک ایشان از بعضی اوصاف
 آری است بآیت دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی مستاد در غیر متبادر
 بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه مرقس بر آنست
 ظاهر یا از اعادة جابلیت یا بترتیب سابقه باب شیخ نزدیک ایشان باب واسع آمد و عقل را
 در اینجا جوفانی شد و اختلاط را بکجایش و لهذا عدو آیات منسوخه بپا نصد رسائیده اند و اگر نیک
 بشکافی غیر محصور است اما آنچه باصطلاح متأخرین منسوخ است عدد قلیل بیش نیست لاسیما
 بحسب توجهی که اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتفاق بعد از آن که از بعضی
 علماء آنچه مذکور شد بر بسط لایق تقریر نمود و آنچه براس متاخرین منسوخ است بروفق شیخ ابن العربی
 تحریر کرده قریب بست آیت شمرده و تفسیر را در اکثر آن بستم نظیر است فلنورد کلامه
 مع التعقب فمن البقرة کُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا أَحَضَرْتُمُ اللَّهَ أَوْ آيَةً مِّنْهُ مَنُوعَةً قِيلَ يَا آيَةً
 المومنين وقيل بحدیث لا وصية لوالدین وقيل بالاجماع حکایة ابن العربی قلت بل هی
 منسوخة بآية بوصيكم الله في اولادكم و حدیث لا وصية مبین للنسخ قوله تعالى
 وعلى الذين يطيقونه فدية قيل منسوخة بقوله فمن شهد منكم الشهر فليصمه وقيل لحكمة ولا مقدرة قلت عندی وجه اخرو هو ان المعنى وعلى
 الذين يطيقون الطعام فدية هی طعام مسکین فاخر قبل الذکر لانه
 متقدما مرتبة و ذکر الضمیر لان المراد من الفدية هو الطعام والامراد منه
 صدقة الفطر عقب الله تعالى الامم بانصیام فی هذه الآية یصدقة الفطر کا عقب
 الآية الثانیة بتکلیفات العید قوله تعالى احل لكم نبله الصیام المراد من ناسخه
 لقوله كما كتب على الذين من قبلكم لان مقتضاة المولى ثقة فيما كان علیهم من تحریم
 الاكل والوطی بعد الفم مذکرة ابن العربی وحکی قوله اخوانه نسخ ما كان بالسنة
 قلت معنی كما كتب التشبیه فی نفس الوجوب فلا نسخ انما هو غیر لما كان عندهم قبل الشرع
 ولو لم یجد نسیا على ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم شرع لهو ذلك ولو سلموا فما كان ذلك
 بالسنة وقوله تعالى یسئلونک عن الشهر الحرام الآية منسوخ بقوله وقاتلوا المشرکین كافة

الآية أخرجه ابن جري عن عطاء بن ميسرة قلت هذه الآية لا تدل على تحريم القتال
 بل تدل على تجويزه وهي من قبيل تسليم العلة وظاهرها إنما نع فالعنى ان القتال في الشهر
 الحرام كبير شديد ولكن القفنة اشد منه فجاء في مقابلهما وهذا التوجيه ظاهر
 من سياقها كما لا يخفى وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعا الى الحول منسوخة بآية اربعة
 اشهر عشر والوصية منسوخة بالملكات والسكنى باقية عند قوم منسوخة عند اخرين بحديث
 لا سألني قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور المفسرين ويمكن ان يقال يستحب او يحسن
 للميت الوصية لا يجب على المرأة ان تسكن في وصية وعليه ابن عباس هذا التوجيه
 ظاهر من الآية وقوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله منسوخة
 بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت هو من باب تخصيص العام بنيت الآية المتأخرة
 ان المراد ما في انفسكم من الاخلاص والنفاق لا من احاديث النفس التي لا اختيار فيها
 فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع الانسان **ومن ال عمران** اتقوا الله حتى تقات
 قيل انه منسوخة بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس فيها آية يرجع فيها
 دعوى النسخ غير هذه الآية قلت حتى تقات في الشريك والكفر وما يرجع الى الاعتقاد
 وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الوضوء يتيم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعا
 وهذا التوجيه ظاهر من سياق الآية وهو قوله ولا تموتن الا وانتم مسلمون **ومن النساء**
 والذين عقدت ايمانكم فاقوه نصيبهم منسوخة بقوله اولوا الامر حاكم بعضهم اولى ببعض
 قلت ظاهر الآية ان الميراث للموالى والبر والصلة لمولى الآية فلا نسخ وقوله تعالى واذا حضى
 القسمة الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت قال ابن عباس
 هي محكمة ولا مزل ولا يستحب وهذا الظاهر وقوله تعالى والذين في ياتين الفاحشة الآية
 منسوخة بآية النور قلت لا نسخ في ذلك بل هو معتدل الى الغاية فلما جاءت الغاية بين النبي
 صلى الله عليه وسلم وان السبيل الوعر كذا وكذا فلا نسخ **ومن المائدة** ولا الشهر الحرام
 منسوخة باباحة القتال فيه قلت لا نسخ في القرآن فاصح انه لا نسخ في السنة الصحيحة لكن العنى
 ان القتال الحرام يكون في الشهر الحرام اشد تغليظا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة

دماءكم واما لكم حرام عليكم كحرفة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا وقوله تعالى فان جاءوك
 فاحكم بينهم او اعرض عنهم فمسنوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله قلت معناه ان اختارت
 الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم فالحاصل اننا انما نزلنا اهل الذمة ان يرفعوا القصة
 الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم ولنا ان عندهم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او اخرجنا من غيركم
 فمسنوخ بقوله واشهد واذى عدل منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره او اخوان
 من غير اقرار بكم فيكونون من سائر المسلمين **ومن الانفال** ان يكن منكم عشرون صابرون
 الآية مسنوخة بالآية بعدها قلت كما قال مسنوخة **ومن البراة** انفر واخفا فاذنوا فمسنوخة
 بآيات العذر وهو قوله ليس على الاغنى حرج الآية وقوله ليس على الصغفاء الايتين قلت خفا فاما مع
 اقل ما يتاقي به الجها من مراكب عبد الخدمه ونقصية يقنع بها وثقالا ومع الخدم الكثير والركب الكثير
 فلا ينسخ او نقول ليس النسخ متعينا **ومن سورة النور** الزاني او ينكر الزانية الآية مسنوخة بقوله وانكروا
 الزانية منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره ان من تكذب الكبيرة ليس بكم **الزانية** او
 او يستحب ختيار الزانية وقوله تعالى حرره ذلك اشارة الى الزنا والشبهة فلا ينسخ اما قوله فانكروا الآية
 فما او ينسخ الخاص قوله تعالى ليستادكم الذين ملكتم ايما لكم الآية قيل مسنوخة وقيل لا ولكن قهاون
 الناس في العمل بها قلت مذهب بن عباس انها ليست بمسنوخة وهذا اوجه اولي بالاعتناء
ومن الاحزاب لا يحل لك النساء من بعد الآية مسنوخة بقوله انا احلنا لك امر واجك الآية
 قلت يحتمل ان يكون النسخ مفقدا في التلاوة وهو الاظهر عندي **ومن المجادلة**
 اذا ناجيتكم الرسول فقد مو الآية مسنوخة بالآية بعدها قلت هذا كما قال **ومن المتحنة**
 فالتالين ذهبت ازاوجهم مثل ما انفقوا قيل مسنوخ بالآية السيف وقيل بآية الغنمة وقيل
 محكم قلت الاظهر محكم ولكن الحكم في انها رنة وعند قوة الكفار **ومن الزمل** قل قاتل
 الزميل مسنوخ باخر السورة ثم نسخ الزم بالصلوة الخمس قلت دعوى النسخ بالصلوة
 الخمس غير متبينة بل الحق ان اول السورة في تأكيد الندب الى قيام الليل واخوها نسخ التاكيد الى
 مجرد الندب قال السيوطي موافقا لابن العربي فهذا احد وعشرون آية مسنوخة على خلاف في بعضها
 ولا يصح دعوى النسخ في غيرها والاصح في آية الاستيذان ونقصية الزم كما على النسخ فصا تسعة عشر قلت

و علی ما حذر لا یتعین التسمیة فی خبریات دیگر از مواضع صعبه معرفت اسباب نزول است و وجه صحت
دران با نیز اختلاف متقدمین و متأخرین است آنچه از استقرار کلام صحابه و تابعین معلوم می شود آنست که
نزول فی کذا نه محض برای قصه که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوده و سبب نزول آیت
گشته استعمال کنند بلکه گاهی یکی از ماصداق علیه آیه را که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوده
یا بعد از آن حضرت ذکر کنند و گویند نزول فی کذا و در اینجا الطباق جمیع قبول لازم نیست بلکه اصل حکم می باید که
منطبق باشد پس و گاهی سوالی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده باشند یا حادثه که دران ایام
نیک فرجام متحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حکم آنرا از آیتی استنباط کرده باشند و آن
آیت را دران بات تلاوت نموده باشند تقریر نمایند و گویند نزول فی کذا و گاهی درین صورت با
گویند فانزل الله تعالی قوله کذا یا فانزلت گویند و گویا این اشارت بان است که متبناط آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ازان آیت و القافی آن آیت دران ساعت بخاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
تفسیر نوعی از وی و تلفظ فی الرید است ازین جهت می توان گفت فانزلت و اگر کسی در اینجا بگوید نزول تفسیر
کنند نیز می تواند شد و مخدین در ذیل آیات قرآن چیزهای بسیار تقریری کنند که به حقیقت نه از تسمی سبب نزول
باشد مثل استشهادهای صحابه در مناظرات خود یا آیت یا مثل ایشان یا آیت یا تلاوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
آیت را برای استشهادهای کلام خود یا روایت حدیثی که موافق آیت باشد در اصل غرض یا بعین موضع نزول
یا بعین همان مذکورین بطریق ابهام یا طریق تلفظ کلمه یا تفسیر یا فضل سوره یا آیات قرآن یا صورت
مثال آنحضرت بامری از او امر قرآن و این همه در حقیقت از اسباب نزول نیست و بشرط تفسیر
احاطه بان نیست بشرط تفسیر معرفت دو چیز است یکی قصصی که آیات تفسیر بان می کنند پس
نهم ایمان این آیات بغیر معرفت آن قصص میسر نمی شود و دیگر قصه که تخصیص تمام یا مثل آن از وجوه
صرف از ظاهری نماید پس نهم مقصد آیات بدون آن قصص میسر نشود و در اینجا می باید دانست که قصص
انبیای سابقین در حدیث کم مذکور شده اند ازین قصص طویل و عریضه که تفسیرین تصدیق روایت آن می
کنند هم منقول از علما اهل کتاب است الا ما اشار الله تعالی و صحیح بخاری آمده مرفوعا که قصد خواهل
الکتاب و کذا بگویم و نیز می باید دانست که صحابه و تابعین برای مذہب مشرکین و یهود و عادات جهالات
ایشان قصص جزئی ذکر می کردند تا آن عتاید و آن عادات روشن تر شود و می گفتند نزول الایة فی کذا و اورد

ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد این باشد یا مانند آن و یا نزدیک باین و اظهار آن صورت نه مقصود
 خصوص آن صورت میگردند بلکه بنا بر آنکه تصویر صالحه است آن امور کلیه را و لهذا بسیارست که احوال
 ایشان مختلف شود و هر یکی بجای می کشد و فی الحقیقت مطلب یکی باشد و بود و این همانا همین نکته اشعارت
 کرده است آنجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک آیه را بر محال متعدد نه نهد و علی بن اهلوسب بسیارست
 که در قرآن عظیم دو صورت همین شود یکی صورت سعید و در آنجا بعض اوصاف سعادت بیان کرده
 شود و دیگر صورت شقی و در آنجا بعض اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین بیان هکام آن
 اوصاف و اعمال باشد نه تعریف شخصی معین چنانکه فرموده (۲) و وصینا الا انسان بوالدیه احسانا
 جمله امه که ها و وضعه که ها بعد از آن دو صورت ذکر نمود صورت سعید و صورت شقی و مانند این است و در آنجا
 و اذا قیل لهم ما انزل دیکم قالوا الساطیر الاولین (س ۱۲) و قیل للذین اتقوا ما اذا انزل
 ربکم قالوا اخیار و بر همین طور حمل باید کرد آیت ضوب الله مثلا قویة کانت المنة مطمئنة و آیت
 (س ۱۴) هو الذی خلقکم من نفس احدا و جعل منها ذوجها لیسکن الیهما فلها
 تعشرها الایة. قلا فلی المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون و لا قطع کل
 خلاف محتمل و درین صورت لازم نیست که آن خصوصیات بعینها در شخصی یافته شود چنانکه در آیت
 کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة لازم نیست که همه بدین صفت
 یافته شود مقصود تصویر زیادت ابرست لا غیر اگر صورتی موافق آن در اکثر خصوصیات یا کل آن یافته شود
 و از قبیل لزوم عالم یلتزم خواهد بود و گاهی شبه ظاهر الورد و دفع کرده شود و یا سولی قریب الفهم را جواب
 گفته آید بقصد ایضاح کلام سابق نه آنکه کسی در آن عصر سوال کرده باشد و شبه بهم رسانیده بود بسیار
 است که صحابه در تفسیر آن مقام سولی فرض کنند و مطلب را در صورت جواب و سوال تقریر نمایند و
 اگر بنظر متقی شخص غایب آید که کلام است نسق نزول بعضی بعد بعضی گنجایش دارد و یک جمله است
 نظم فک قیود این هر قاعده نباشد و گاهی صحابه ذکر تقدم و تاخر کنند و مراد ایشان تقدم و تاخر تری باشد چنانکه
 ابن عمر در آیت الذین یکنزون الذی هب الفضة گفته است هذا قبل ان ینزل الزکوة فلما انزلت
 جمیعها الله تعالی طهر الالهوال معلوم است که سوره بقرات آخرین صورت است و این آیت را تفسیر
 قصص متاخره است و فرضیت زکوة پیش ازین سالها بود لیکن مراد این عمر تقدم اجمال است متعجبانه

تفصیل بالجملہ آنچه شرط مفسر است ازین انواع از دو نوع بیش نیست یکی قصص غزوات و غیر آن کہ در آیات
ایہا یخصم حدیثات آن قصص واقع می شود و تا آن قصص ندارند بھم حقیقت آن نرسند و دیگر فوائد بعض قیود و
سبب تشدد و در بعض مواضع کہ موقوف بر معرفت حال نزول باشد و این بحث اخیر بحقیقت فنی است از
فنون توجیہ و معنی توجیہ بیان وجہ کلام است و حاصل این کلام آنست کہ گاہی در آیتی شبہ ظاہر و سہ آید از
ہستہ و آن صورت کہ مدلول آیت است یا اتفاق و آیت باہم یا تصور یا صدق آیت بر ذہن ہستہ
مشکل می شود یا فائدہ قیدی بدین ادنی نشیند چون مفسر حل این مشکل نماید آن حل را توجیہ خوانند چنانکہ در
آیت یا اخت ہارون سوال کردند کہ بیان حضرت موسی و حضرت عیسی مدت بسیار بودند ہارون چگونہ
بر او مریم باشد گویا سائل در خاطر مضمحل کردہ بود کہ این ہارون ہمان ہارون برادر حضرت موسی است پس
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جواب دادند کہ بنی اسرائیل تمیہ میکردند با سارہا لحن کہ پیش از ایشان گذشتہ
بودند و چنانکہ سوال میکردند کہ آدمی روز ششم بر روی خود چگونہ مشتی کند پس بودند ان الذی
اصشاک فی الدنیا علی وجلیسہ لقاہما ان یمشیہ علی وجہہ و چنانکہ از این
عباس سوال کردند در یک آیت آمدہ لا یفساؤن و در آیت دیگر و قبل بعضہم علی بعض یمشون
آمد و وجہ تطبیق چہ باشد ایشان گفتند عدم تساؤل در روز ششم است و تساؤل بعد دخول در جنت از حضرت
عائشہ سوال کردند کہ سعی بین الصفا والمروۃ اگر واجب است چہر الا جملہ گفتہ شد ایشان جواب دادند کہ
قومی از ان تجنت می کردند باین سبب کہ جملہ گفتہ شد و حضرت عمر از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
آلہ وسلم سوال کردند کہ قیدان خفلقہ چہ معنی دارد و فرمودند صدقہ تصدق اللہ بہا یعنی کہ ما در صدقہ مضایفہ
نمی کنند بچنین خدای تعالی این قید برای مضائقہ ذکر نفرمودہ است قید اتفاقی است و مثلاً ما سہ توجیہ
بسیار است و مقصود تنبیہ است بر معنی آن و ما را مناسب نماید کہ در باب پنجم آنچه بخاری و ترمذی و حاکم
و تفسیر ہائے خود از باب نزول و توجیہ شکل ذکر کردہ اند بسند درست تا صحابہ یا تا حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بطریق تنقیح و تمیز نقل کنیم برای و فائدہ یکی آنکہ حفظ این قدر تا نامشروع ضروریست
چنانکہ شرح غریب قرآن قدری کہ ذکر کردیم ضروریست و دیگر آنکہ دانستہ شود کہ اکثر اسباب نزول
در فہم سانی آیات فعل ندارد اللهم کہ شئی قلیل از قصص مذکور می شود و درین تفاسیر غلطہ کہ اصح
تفاسیر است نزدیک محدثین و آنچه محمد بن اسحاق کتبہ در باب اسرار طرہ اند و در زیر

هر آینه قصه دروه اندر دیک محبتین اکثر غیر صحیح است و در سناد آن نظر است از اشطر تفسیر دانستن
 خطای باین است و بر حفظ آن تدبیر کتاب الله را موقوف داشتند و نظر خود را از کتاب الله فوت کردند
 و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و هو رب العرش العظيم
فصل در بقیه مباحث این باب حذف بعضی اجزای ادوات کلام که اخفای آورد و همچنین ابدال
 چیزی از چیزی و تقدیم ماحقه التامیه و تاخیر ماحقه التقدیم و استعمال تشابهات و تعریضات و کنایات مخصوص
 تصویر معنی مراد بصورت محسوسه که لازم آن معنی باشد و رعاده استعاره کمینه و مجاز عقلی است پس بطریق
 مختصاریه بعضی اشکال این اشیا را مطلق سازیم تا بصیرتی حاصل شود اما حذف پس آن چند قسم است و در دو حذف
 مضاف و موصوف و متعلق و غیر آن رسل (۹) و لکن البر من امن ای بر من امن (س ۱۵) و
 و اتینا ثمر من المانقة مبصرة ای آیه مبصرة (۱) از آنها مبصرة غیر عییا (س ۱۱) و الاشرار فی
 قلوبهم بعد العجل ای حب العجل (س ۲۱) و قتلت نفسا کذبة غیر نفسی ای بغیر قتل نفسی و فسادا
 ای بغیر فساد من فی السموات و الارض ای من فی السموات و من فی الارض لان شیئا و احدا هو
 فی السموات و الارض (س ۵) و ضعف الحیوة و ضعف المات ای ضعف عذاب الحیات
 و ضعف عذاب المات (س ۱۳) و اسأل القرية ای اهل القرية (س ۱۴) و بدلوا نعمت الله
 کفرا ای فعلوا ما کان شکر نعمت الله کفرا (س ۵) و اراهم کذا للتي هي اولى بالخصلة التي هي اولى قوم و س
 (۱۹) و بالتي هي احسن ای بالخصلة التي هي احسن (س ۱۴) و سبقت لهم منا الحسن ای الكلمة
 الحسنیة و العدة الحسنیة (س ۱۲) و علی ملک سلیمان ای علی عهد ملک سلیمان (س ۱۱) و عدتنا
 علی رسالت ای علی السنة رسالت انما انزلناه فی ليلة القدر ای انزلنا القرآن و ان لو یسبق له ذکر
 (س ۲۳) و حتی توارت بالحجاب ای توارت الشمس (س ۲۲) و ما یلقها ای حصلة البصر (س ۲۳)
 (۱۳) و عبد الطاغوت فیمین قرأ بالنصب ای جعل منہم من عبد الطاغوت (س ۱۹) و فجعل نسباً
 و صمراً ای جعل له نسباً و صمراً (س ۹) و اختار موسى قومه ای من قومه (س ۱۲) و ان عاد کفرا
 و صمراً ای کفروا و نعتهم صمراً و کفراً به و بنزاع الخافض (س ۱۳) و یفتوا ای لا تفتق و معناه لا تزال
 (س ۲۳) و ما نعبد هم الا لیقر بونا الی الله نزل فی ای یقولون ما نعبد هم (س ۹) و ان الذین اتخذوا العجل
 ای الذین اتخذوا العجل الها (س ۲۳) و ۵) تا تو تنا عن الیمین ای و عن الشمال (س ۲۴) و ۱۵)

فظلمتم تفکھون انا لغرمون ای تقولون انا لغرمون رس ۲۵ (۲) لو نشاء کجعلنا منکم
 ملائکة ای بدلا منکم رس ۹ (۱۵) کما اخرجک ربک ای امض باید دانست که حذف
 خبر آن لاجزائی شرط یا مفعول فعل یا مبتدای جمله و مانند آن وقتیکه مابعد و الاءت میکند بر حذف آن در
 قرآن مطروست رس ۸ (۵) فلو شاء لهداکم اجمعین ای لو شاء هدا یتکم لهداکم رس ۱۶ (۹)
 الحق من ربکم ای هذا الحق من ربک رس ۲۴ (۱۴) لا یتستوی منکم من انفق
 من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا ای
 و یتستوی من انفق من قبل الفتح و من انفق من بعد الفتح فحذف الثانی دلالة
 قوله اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد رس ۲۳ (۲) و اذا قیل
 لهم اتقوا ما بین یدیکم و ما خلفکم لعلکم ترحمون و ما تاتیهم من آية
 من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین ای اذا قیل لهم اتقوا ما بین یدیکم و ما
 و ما خلفکم اعرضوا و نیز باید دانست که اصل و مرسل و اذ قال ربک للملائکة و اذ قال موسی
 انست که اذ ظرف فعلی باشد لیکن این را نقل کرده اند یعنی تهویل و تخویف پس مانند آن است که کس
 مواضع بالکله رایا و قالع بالکله رایا و میکند بغیر ترکیب جمله و بی و وقوع در حیز اعراب بلکه مقصود ذکر آن است
 تا صورت آن در ذهن مخاطب مترجم شود از آن عاقله خونی بر ضمیر او مستولی گردد پس تحقیق آن است
 که در امثال این مواضع تفتیش عامل اوضه و نیست و الله اعلم و نیز باید دانست که حذف جارا از سر
 مصدریه در کلام عرب مطروست و معنی کان باشد بان وقت آن و نیز باید دانست که در مرسل
 و لو تری اذا الظالمون فی غمات الموت و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب اصل آنست
 که جواب شرط محذوف باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند بمعنی تعجب پس حاجت تفتیش محذوف
 مانده است و الله اعلم و اما ابدال تصریفست کثیر الفنون گاهی باشد که فعلی را بجای فعلی ذکر نمایند برای اغراض
 شیئی که استقصا در ذکر آن اغراض و طیفه این کتاب نیست رس ۱۴ (۱۳) هذا الذی ینذکرا لکم ای
 بسبب لکم ای کلام آن بود که ما هذا الذی ینسب لیکن ذکر سبب مکرر و مثنی و آن را بدل کرده اند بکر و
 و این قبیل است آنچه در عرف میگویند که بشمنان فلان کس عارض شده است و میگویند که بندگان حضرت
 و ریخا تشریف آورده اند یا بندگان جناب عالی این مقدمه را می دانند و مراد آنست که جناب عالی آمده اند

وجنا بعلی این را می دانند رس ۱۷۱ من الا يصحبون اي من الا ينصرون چون نصرت بدون جماع
 وصحبت صورت نمی بند و صحبون بدل آن آورند رس ۱۳۹ ثقلت في السموات والارض اي خفيت
 لان الشئ اذا خفي علمه ثقل على اهل السموات والارض رس ۱۲۴ فان طين لكم عن
 شئ منه نفسا اي عفون لكم من شئ من طيبة من نفوسهم دگایه اسم بجای اسم رسول
 ره فظلت اعناقهم لها خاضعين اي خاضعة فكانت من القانتين اي من القانتات
 رس ۱۱۱ فاما لهم من نصيرين اي من ناصر رس ۲۹ فاما منكم من احد عنه حاجزين اي من
 حاجز والعصران الانسان لفی خسو اي افراد بني آدم افراد اللفظ لانه اسم جنس يا ايها
 الانسان انك كادح الى ربك كدحا المعنى يا بني آدم انكم افراد اللفظ لانه اسم جنس
 وجمليها الانسان يعني افراد الناس كذبت قوم نوح المرسلين اي نوحا وحده اي انا
 فتحنا لك رس ۲۹ انا لقادر من اي اني لقادر رس ۲۲ ولكن الله يسر كل شئ لى سيطر
 حمل اصله الله عليه وسلم رس ۹۰ الذين قال لهم الناس اي عروة الثقي وحده رس ۲۱
 فاذا قها الله لباس الجوع اي طعم الجوع ابد الاله لطعمه باللباس اي انا بان الجوع له انش
 من القبول والذبول يعمر اليدين ويشمله كاللباس رس ۱۲ صبغة الله اي دين الله ابدل
 بالصبغة اي انا بانه كالصبغ يتلون به النفس ومشكاة بقول النصاري في العمودية
 وطور سينين اي طور سيناء على اياسين اي على اياس قلب الاسمان للازدواج
 دگایه حرفي بجائ حرفي دیگر آرند رس ۹۰ فلما تجلى ربه للجبل اي على الجبل كما تجلى
 في امرة الاولى على الشجرة هو لها سابقون اي اليها سابقون رس ۱۶۱ لا يخاف لدي
 المرسلون الا من ظلم اي لكن من ظلم استيناف اي وصلبكم في جزع النخل اي على
 جزع النخل رس ۲۴ ام لهم سلم يستمعون فيه اي يستمعون عليه السماء منفطر به
 اي منفطرية مستكبرين به اي عنه رس ۲۰ اخذته العزة بالاسم اي حملته العزة على الا
 رس ۳۳ فاسأل به خبير اي فاسأل عنه رواه كلوا المواليم الى المواليم اي مع المواليم الى
 المرافق اي مع المرافق رس ۱۹ يشرب بها عباد الله اي يشرب منها رس ۱۴ وما قد والله حق
 قله اذ قالوا انزل الله على بشئ من شئ اي ان قالوا جمل بجائي جمله ايراد كنند مثلك جمله ولات يكذب

اصل مضمون جمله ثانیه و سبب وجود آن پس بدل کرده می شود بان جمله رس (۱۱) و آن تخالط هوهم
 فاحوا نكم اى ان تخالطوهم لا باس بذلك لانهم اخوانكم و نشان از اخوان بخالطوا اخاء
 رس (۱۲) لمتوبة من عند الله خيرا لى لوجدوا ثوابا و متوبة من عند الله خيرا رس (۱۳)
 ان يسوق فقد يسوق اخر له من قبل اى ان يسوق فلا عجب ان يسوق اخر له من قبل رس (۱۴)
 من كان عدو الجبريل فانه نزل على قلبك باذن الله لى من كان عدو الجبريل فان الله عدو له فانه نزل
 على قلبك بانه فضل من الله تعالى فاحل فان الله عدو له بدليل الآية الثانية ابدل
 منه فانه نزل على قلبك و گاهی اصل کلام مستحق تفسیر است و در آن کلام باو خال لام و اوصاف تضر
 کنند و معنی بر همان تفسیر اولی باشد رس ۲۵ و ۱۳ و قبيله يارب قيل له يارب فابدل قبيله لانه انحصار فى
 اللفظ حتى اليقين اى حتى يبين اضعيف ليكون اكتمر اللفظ و گاهی سنن طبعی کلام تفسیر است با تائيد
 آن یا افراد آن پس از سنن طبعی بر آرد و دیگر را متون کنند و مونت را تذکر سازند و مفر و جمع نمایند بسبب
 سيل من رس (۱۵) فلما راي الشمس بأرقة قال هذا ربى هذا الكبرياء من القوم الظالمين رس
 (۱۶) مثلهما كمثل الذى استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و گاهی بجای تنبيه مفر و ذکر کنند
 رس (۱۷) ان اخبرهم الله ورسوله من فضله رس (۱۸) ان كنت على بينة من ربى واتانى
 رحمة من عنده فعصيت عليه واصل فهميتا فافترده لانهما كشيء واحد و مثله الله
 ورسول اعلم و گاهی مقتضای طبعیت کلام است که جز را صورت جز آرد و شرط را در صورت شرط
 و جواب شتم را در صورت جواب شتم پس در کلام تصریف کنند و آن جز جمله مستقلة ستانند سازند تا سيل کنند به
 معنی واقعت چیزی نمایند که دلالتی دارد بر این بوجه الوجه و التنازعات غرقا و التنازعات نشط و السباحا
 سبحا فالسباحات سبعا فالمدبرات اهل يوم تزجف الراجفة: المعنى البعث والحشر و حق يدل عليه
 يوم تزجف و السماء ذات البروج و اليوم الوعود و نشاهد مشهود و انما اخذوا من الجحش و الجحش
 على الاعمال حتى اذا السماء انشقت و اذنت لربها و حققت اذا الارض مدت و اقلت فافيهما و تخلت
 و اذنت لربها و حققت يا ايها الانسان انك كادح المعنى الحشا و الجحش كائن و گاهی طلب در اسلوب کلام
 متذکره اسلوب کلام مقتضی خطاب باشد و غائب آرد رس (۱۹) حتى اذا كنتم فى الفلك فجرين بريح طيبة و
 ايجال اخبار گیرند و اخبار را بجای انشاء رس (۲۰) فامشوا فى مناكبهم اى ليمشوا ان كنتم مؤمنين اى

أيما نكم يقتضيه هذا من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل المعنى على قياس حال ابن آدم
 كتبنا أو على مثال حال ابن آدم فأبدل منه من أجل ذلك لأن القياس لا يكون إلا بما وحظته
 العلة فكان القياس نوع من التحليل لا رأيته في أصل معنى استفهام الزويت ست وإني نقل كروه اند
 ما تنبيهه باشد برستماع كلام آئنده چنانكه در عرف گویند هیچ می بینی هیچ می شنوی و تقدیم و تاخیر نیز صعوبت
 فهم مراد بهم می رسد چنانكه در شعر مشهور لبثینه شبها سلبت فوادی بدو جرم اتیت به
 سلاها و تعلقی به بعید نیز صعوبت می آرد و آنچه ازین قبیل باشد در ۱۴ (۱۴) الال لوطا انما لجنوهم
 اجمعین الزماتة أدخل على الاستثناء فصعب فما یکن بك بعد بالدين متصل بقوله لقد
 خلقنا الزمسان فی احسن تقویر رس ۱۷ (۱۷) یدعوا لمن ضیة اقرب من نفعها ای یدعو
 من ضیة بر رس ۲۰ (۲۰) للتنوع بالعصبة ولی القوة ای للتنوع العصبة بها رس ۶ (۶) وامسحوا برؤسكم
 وارجلکم ای اغسلوا رجلکم رس ۱۶ (۱۶) ولولا كلمة سبقت من ربك لكان لزاما واجل مسألتي
 ای ولولا كلمة سبقت واجل مسألتي لكان لزاما رس ۶ (۶) ان لا تفعلوه تكن فتنة متصلة بقوله
 فحليكم النصر رس ۲۸ (۲۸) الا قول ابراهيم متصل بقوله كانت لكم استوحشة فی ابراهيم رس ۹
 (۹) یسئلونك کانت حقی عنها ای یسئلونك عنها کانت حقی فی زیاده ازین لم یسعی فی
 انعام است گاهی بصفت باشد رس ۷ (۷) ولا طائر یطیر مجنا حیة رس ۲۹ (۲۹) ان لا تفسخا
 هلو عا اذا مسه الشجر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا و گاهی تکرار رس ۶ (۶) للذين
 استضعفوا امن امن منهم و گاهی بعطف تفسیری رس ۲۶ (۲۶) حتی اذا بلغ أشده و بلغ اربعین
 سنة و گاهی تکرار رس ۱۱ (۱۱) وما یتبع الدین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون
 الا الظن اصل الکلام وما یتبع الدین یدعون من دون الله شرکاء الا الظن رس ۱۱ (۱۱)
 ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و کافوا من قبل فیتفتحن علی الذین کفروا
 فلما جاءهم ما عرفوا كفروا بر رس ۲۴ (۲۴) ولینخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعفا فاختافوا
 علیهم فلیتقوا الله رس ۲ (۲) یسئلونك عن الاهلة قل هی مواقیب للناس الحج ای هی قیمة
 للناس باعتبار ان الله شرع لهم التوقیت بها و الحج باعتبار ان التوقیت بها حاصل الحج و توقیت
 هی مواقیب للناس فی حجه و کان انحصار و لکن اطنب در ۲ (۲) لتندرام القرى من حولها

وتنزل يوم الجمع اى تنزل امة القرى يوم الجمع من (٣) وترى الجبال تحسبها جامدة اى ترى
 الجبال جامدة ادخل الحسبان لان الروية تنجى لعان والمرد بها معنى الحسبان (١٠) كان
 الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس
 فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى
 الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم
 ادخل وما اختلف فيه الا الذين اوتوه في تضاعيف الكلام المنتظم بعضه ببعض بياناً للضمير
 اختلفوا وايداً بان المراد من الاختلاف ههنا هو الاختلاف الواقع في امته الدعوة بعد
 نزول الكتاب بان امن بعض وكفر بعض وكما هو برسر فاعل يافعل حرف جر زائدة كسند وانرا
 بواسطة حرف جر معمول فعل سازيد بحيث تؤكد وصلت (١١) اى يوحى اى هي (١٢) وقفيناً
 على آثارهم يعيسى ابن مريم اى قفيناً هو يعيسى بن مريم وورين مقام نكتة بايد وانست
 كه واور مواضع بسيار برائے تؤكد وصلت باشند براى عطف اذ وقعت الواقعة وكنتم
 انما واجاً ثلثة وفقت ابوابها وليخص الله ومجنيين فانيز زايد باشد قسطاً في در شرح كتاب الحج در باب
 المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل يجزيه من طواف الوداع گفته ويجوز نرى سطر
 العاطف بين الصفة والموصوف لتأكيد لصوقها بالموصوف نحو ما من (١٣) اذ يقول المنافقون
 والذين في قلوبهم مرض قال سيبويه هو مثل ما رأت بزيد وصاحبك اذا اردت
 بصاحبك زريدا وقال النزهى في (١٤) قوله تعا وما اهلكنا من قرية ولمها كتاب
 معلوم جملة واقعة صفة لقرية والقياس ان لا يتوسط الواو بينهما كما في قوله تعالى وما
 اهلكنا من قرية الا ولها منذرون وانما توسطت كالكيد لصوق الصفة بالموصوف
 كما يقال في الحال جاء في زيد عليه ثوب وجاء في وعليه ثوب انتهى وكما هو بسبب انتشار
 ضمير واراده بمعنى از يك كلمة صعوبت فهم مرادهم (١٥) (١٦) وانهم ليصدقنهم عن
 السبيل ويحسبون انهم مهتدون يعنى ان الشياطين ليصدقن الناس عن السبيل
 ويحسب الناس انهم مهتدون وقال قرينه في موضع واحد المراد به الشيطان في الموضع
 الاخر (١٧) (١٨) ويسئلونك ماذا ينفقون قل ما انفقتم من خير سئل (١٩) ويسئلونك

ما ذینفقون قل العفو فاول معناه ای انفاق ینفقون وای نوع من الانفاق ینفقون
 وهو صادق بالسؤال عن المصروف لان الانفاق یصیر باعتبار المصنف انواعا والثانی
 معناه ای مال ینفقون وازین قبیل است آمدن لفظ جعل وشیء مانند آن برای معانی سی گاهی بمعنی
 خلق جعل لظلمات و النور و گاهی بمعنی اعتقاد (س ۸ و ۳) وجعلوا لله ما ذروا شیء بجائے
 فاعل آید بجائے مفعول به و گاهی مفعول مطلق و غیر آن (س ۲۴ و ۲۵) ام خلقوا من غیر شیء ای
 من غیر خالق (س ۱۵ و ۲۱) فلا تالونی عن شیء ای عن شیء مما یتوقف فیہ من امری امر
 و نباء و خطب و گاهی مجزعه را و کند هونبای عظیم ای قصه عجیبه و همچنین خیر و شر و آنچه بآن معنی آید و
 هر محل مختلف شود و ازین قبیل است انتشار در آیات آیتی که مقام اصلی آن بعد ایراد قصه است گاهی
 مبادرت کنند و آنرا قبل از تمام قصه ایراد نمایند باز خود کنند بقصه و آنرا تمام نمایند و گاهی
 در نزول متقدم باشد و در تلاوت متاخر باشد مثل ۱۲ را لقلب جهنم و نزول مقدم است و سيقول
 السفهاء متاخر و در تلاوت بالعکس گاهی جواب را در میان قول کفار درج کنند (س ۳ و ۱۶) و لا
 تؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان یؤتی احد مثل ما اوتیکم
 بالجملة این مباحث تفصیل بسیار می طلبد و آنچه گفتم کفایت است خواننده سعادت مند چون
 این امور را بخاطر مستحضر داشته باشد در اثباتی خواندن باندک تا ملی غرض سخن در یاد غیر مذکور را بر
 مذکور قیاس کند و از یک مثال باشد و دیگر انتقال نماید.

فصل باید دانست که حکم آنست که داننده لغت ازان کلام مجزیک معنی ادراک نکند و اعتبار
 داشتن عرب اولست نه موقوفه فان زمان ما را که موشکافی بجای آتی است عضال که محکم را متشابه
 می سازد و معلوم را مجهول و متشابه آنست که محتمل و معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر به موصی چون چنانکه
 شخصی گفت اما ان الامیر اصونی ان العن فلا نال عنه الله یا اشتراک کلمه در دو معنی
 مانند مستم و رجاء و طمس جید و احتمال عطف بر قریب و بعید مانند و امیر ابو موسی و امیر حکم
 فی قواء الکس و احتمال عطف و هتیناف مانند لا یعلم تا و یلیک لا الله و الواستخون فی العلم و کنایت
 آنست که کلمی اثبات کنند و قصه نه ثبوت عین آن باشد بلکه قصه آنست که انتقال کند ذهن مخاطب بلام
 آن بلزم هادی یا محلی چنانکه از عظیم الهامد معنی کثرت ضیافت و از یاده مبسوطان معنی سخاوت ادراک میشود

بحسب اقتضای حال مثالی نویسند و بعد رمانی مثال دیگر و علی هذا القیاس تا آنکه مثله بسیا جمع شود و شخصی آن
 مثله را تدوین کند و مجموعه مرتب سازد هم چنین مالک علی الطلاق بر پیغمبر نحو صلی الله علیه و سلم برائے
 این پنجگان بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره نازل فرمود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 هر سورتی علی حد محفوظ و مضبوط بود اما صورتها را تدوین نفرموده بودند و در زمان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله
 عنهما همه سورتها را در یک مجلد تیرتیب خاص جمع نمودند و این مجموع به مصحف سنی شد و در میان اصحاب
 سورتها را به چهار قسم مقسوم ساخته بودند یعنی سبع طوال سوزاند و دیگر ستین که هر یکی صد آیت است یا اندک
 بیشتر و دیگر شانی که از صد کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف دوسه سوره که از اعداد و شانی است در
 ستین و خل نموده شد بملاحظه مناسبت سیاق آن با سیاق ستین و علی هذا القیاس در بعض اقسام دیگر
 تصرفی رفته است حضرت عثمان مصاحفی چند از آن مصحف انتسخ فرموده با فاق فرستاد تا از آن
 مصاحف استفاده نمایند و به ترتیبی دیگر میل نکند چون اسلوب سوره با اسلوب مبالغهای با و شامان
 مناسبت تمام داشت و را به او انتی طریق مکاتیب رعایت نموده شد چنانکه بعض مکاتیب را بجز خدا
 تعالی شروع کنند بعض را به بیان غرض املاء آن و بعض را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعض رفتهها و
 و شقمایی باشند بغير عنوان و بعض مکاتیب مطلق می باشند و بعض مختصر هم چنان خدا تعالی بعض سوره
 را بحد سبع شروع نموده و بعض را به بیان غرض املاء نموده چنانکه فرمود ذلک الکتاب لا یریب فیه
 هدی للمتقین سورة اتولناها و فرضناها و این قسم بدان ماند هذا ما صالح فلان و
 فلان و هذا ما اوصی به فلان و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در واقع حدیبیه نوشته بودند هذا ما قال
 علیه محمد بنی و مرسل الیه چنانکه فرمود تا نزل من الله العزیز الحکیم کتاب الحکمت
 ایاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و این قسم بدان ماند که نویسند حکم حضرت خلافت صمد شد یا
 نویسند سکنه فلان شهر را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نوشته بودند من محمد رسول الله
 الی هر قل عظیم الروم و بعضی را بر دوش رفتهها و شقمایی بغير عنوان چنانکه فرمود اذ جاءک المنافع فقل
 سمع الله قولی الی فجاء ذلک فی نزجها یا ایها النبی لمر تحرم و چون شهر فصاحت عرب قصائد
 بوده است و در بعد رقصا بد تشبیب بکر سواضع عجیبه و دقایق مالک رسم قدیم ایشان بود و این اسلوب را
 در بعضی سوراخیا فرمود چنانچه فرمود و الصافات صفا فالواجوات نهجوا و الذاریات ذریا فالخاطرات

وقوع اذا الشمس كورت واذا النجوم امكنك رت وچنانكه او آخر كتاب راجع كرم و نادر و
صا یا و تاکید بر احكام سابقه و تهدید کسی که مخالفت آن کند ختم می گردد بجان اسلوب خدا تعالی و او را خسرور
را بجوایح کلم و متیان حکم و تاکید ببلوغ و تهدید ببلوغ ختم فرمود و گاهی شروع کرده می شود و در ابتدای سوره کلام بلوغ عظیم
الفائده بدین الاسلوب را بنوعی از حمد و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه شروع فرموده بیان تبارین تبار
خالق و مخلوق را (۲۰) بِقَوْلِ الْحَمْدِ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرُ الْبَارِئِينَ كُونَ
بعد از آن و پنج آیه این مدعا با بلوغ و ابداع اسالیب بیان فرموده چنانکه شروع فرمود و خاصه بنی
اسرائیل را در ابتدای سوره بقره به یلبنی اسرائیل اذ کرو نعمتی التي به هین کلمه ختم فرمود پس
ابتداء خاصه باین کلام و انتهای محاسبه برین محلی دارد و عظیم از بلاغت و هم چنین شروع فرمود
محاسبه اهل کتابین و آل عمران بایه ان الدین عند الله الاسلام تا تصویر محل نزاع باشد و
تواریخ قبیل و قال نبران مدعا واقع شود و الله اعلم بحقیقه الحال -

فصل دوم در اکثر سوره سنن الله جاری شده است به تقسیم سوره بآیات چنانکه تضامین را بآیات تقسیم میکنند
غایه الامم آنکه میان آیات ابیات فرقی نهاده شده است و آیات و ابیات هر دو نشانید که برای التذات و نفس کلام
و سایر انشا کرده می شود الا آنکه ابیات مقید اند به عرضی و قافی که خلیل تدوین آن کرده است
و شعر آفرینی یا دیگرند و بنائے آیات بر وزنی و قافیه است اجمالی که شبهه است باطریسی
نه بر قافیه و قافیه عریض و ضیق و قوافی معینه ایشان که امر است و صنایع و طبع امری مشترک که در
ابیات و آیات و انقست و نشانید باز آن امر عام اطلاق می نمایم باز ضبط السوری که در آیات التزام
آنها واقع شده است و آن بمنزله فصل است تفصیل می طلبد و الله ولی التوفیق تفصیل این اجمال آنکه
فطره سلیمه و قصاید موزون و مقفاة و اراجیس را لله و امثال آن لطفی و ادراک میکند و خلاصه ذوق
نمایند چون در سبب ادراک آن لطف تامل می کنند می باید که در دو کلامی که بعضی اجزای او بعضی افقت دارد
نفس مخاطب را لذتی داده است و انتظار مثل آن بخشیده بعد از آن چون بیت دیگر بهمان توافقی اجزای نفس
مخاطب واقع شد و امر منتظر بوجد آمد لذت دو بالا شد چون هر دو بیت در قافیه اشتراک دارند لذت آن
سرچندان گشت پس التذات و ابیات بسبب این میسر فطرت قدیمه آویزان است همه فطره سلیمه را اهل القایم معتدل بران
متفق اند و از این در توافقی اجزاء در هر بیت و در شروط قافیه مشترک که در ابیات مذکور مختلف و در دوم

[illegible]

مصطفی ناطق انجیر و جلیست دهرست آورد و چون اجمالی تفسیر توسط آن خواهر بوی که در آنجا بود
بیان از دست فرو و در پیشب و در آن سخن سنان آشوب و غیره و غیره این در جریان حق سنان و این سخن
آنرا علی بیستم و اشغالی بقاعده می نمایم که آن قاعده آنست که در اکثر سوره ها در صورت را مستقیم
و شسته و نیز طول و مد و بر مانی آن در فعل القاعده نفس را بایستد و آنچه در آن قرار گیرد مستقیم و شسته
که قواعد این نوعی ظاهر است که در بعضی ممالک و بلاد که کتب را در آنجا می نویسند و این کتب را در آنجا
نگاه بولیت انسان نیست مگر چند و رازی و کوتاهی نفس مقدور بشر است اما چون آنرا بطبیعت خودش
بگذارند تا باستادی داشته باشد پس و اول بر آمدن نفس نشاطی بهمی رسد و آنست که آهسته آهسته آن
نشاط شلای می گردد و در آخر منقطع میشود و حسیلج اعاده نفس تازه پیش می آید و این امتداد و امر
است محدود و محدود هم مقدار مقدار منتظر که نقصان دوسه کلمه بلکه نقصان قدر ثلث و بین ازان
متجاوز نمی سازد و زیادت دوسه کلمه بلکه قدر ثلث و بین ازان حدیسی و نخی کشد و خلاف عدد
او تاده و حساب را گنبدیش میدهد و تقدم بعضی ارکان بر بعضی و سعی نماید پس این است و نفس را درونی
ساخته شده و از این سه قسم تقسیم نموده آمد طول و متوسط و قصیر اما طول مانند سوره نسا اما متوسط
پس مانند سوره اعراف و انعام و اما قصیر پس مانند سوره شعرا و سوره دخان و تمامی نفس برده و معتد
بر حرمتی تأفیه است متبع که طبع آنرا ذوق میکند و از اعاده آن چپ رگرت مستلزمی شود و گو آن مده
یک با الف باشد و یک با و و یا یا و آن حرف آخر گو یک با باشد و یک با هم و یا قاف
پس بعلوان و نونین و سقیم متوافقی اند و حشر ج و در و ج و تحید و تار و نواق و عجب همه بر قاعده هم چنین
توافق الف در آخر کلام تأفیه است متبع که اعاده آن لازمی و دیگر صورت روی مختلف باشد یک با
گویند که یا و دیگر جا گویند حدیثا و سوم جا گویند بعضی سوره را درین صورت که التزام سوافقت روی بنا آید از
قبیل التزام تا لا یغرم خواهد بود و چنانکه در اوائل سوره مريم و سوره فرقان و وقع شده هم چنین توافق آیات
بر یک حرف مثل ميم و سوره قتل و لقن و سوره رحمان لکنی میسرید و هم چنین اعاده یک جمله بعد یک
طائفه لکن و سوره است چنانچه در سوره شعرا و سوره قمر و سوره رحمان و سوره مرسلات و وقع شده
و لکن به یک مظهره و هم سماع و شعرا و شافیت آن کلام مختلف کرده می شود و نوح اول آن سوره
و در اول سوره ثل ادا و بلاء و آن سوره مريم و ثل سلا ما و اگر با در آخر فرقان و طین و سا جسدین

صورت آیات پیداشده است این است آنچه این فقیر راسخ شده است و الله اعلم اگر پرسند که مطالب فنون
 خمس چار و ستر آن عظیم مگر گفته شد چرا بر یک موضع گفتار وقت گویم آنچه خواهیم که سامع را افاده نماید و وقت میباشند
 یک آنکه مقصود آنجا بحر تعلیم مالا یعلم بود پس مخاطب حکیمه را نمی دانست و ذهن او ادراک آن نکرده
 بود باستماع این کلام آن بجهول معلوم شود آن نادانسته دانسته گردد و دیگر آنکه مقصود استحضار
 صورت آن علم در مدركه او باشد تا از آن لذت نبرد و آن گیرد و قوای قلبیه داد را که در آن علم ذاتی نشوند
 درنگ این علم بر همه قوی غالب آید چنانکه معنی شعر بر آنکه ما آنرا دانسته ایم مگر می گوید و هر بار لذت
 می یابیم برای این لذت تکرار آن دوست میداریم و قرآن عظیم به نسبت هر یکی از مطالب فنون خمس هر دو قسم
 افاده اراده نموده بود تعلیم مالا یعلم به نسبت جاہل و رنگین ساختن نفوس بآل علوم به سبب تکرار به نسبت
 عالم اللهم الا اکثر مباحث احکام که تکرار و زمان حاصل نشد زیرا که افاده دوم آنجا مطلوب نبود و دهن او در صورت
 به تکرار تلاوت امر نموده بود بحر و فهم گفتار نمودن این قدر فرق نماده اند که اکثر احوال تکرار آن مسائل
 بعباریت تازه و سلوب جدید خستیار فرموده اند تا اوقع باشد در نفوس و لذت باشد در اذهان اگر تکرار
 بیک لفظ کنند چیزی باشد که وظیفه آن را تکراری نمایند و در صورت اختلاف تعبیرات و تفائیر
 اسالیب ذهن خوض کنند و خاطر بکلی در آن فرو رود اگر پرسند که در صورت مائے قرآن این مطلب
 چرا نشرفرمودند و رعایت ترتیب نکردند چرا نشد که نخست الاله را ذکر فرمایند و سپس صفات حق آن نمایند
 بعد از آن شرع کنند و رایام الله و تمام آن کنند بعد از آن خاصه کفار نمایند گوئیم اگر چه قدرت الهیه
 شامل همه ممکنات است اما حاکم درین ابواب حکمت است و حکمت موافقت مبعوث الیه است در
 لسان و در اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است و رأیه لقالوا العجی و عربانی و تائز و قرآن
 در میان عرب بیایچ کتاب نبود و کتاب آبی و نه مولف بشر ترتیبی که حالا مصنفین اختراع نموده اند
 عرب آنرا نمی دانستند اگر این را با در نمی گیتی قصائد شعر محض پس را تا بل کن و رسائل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مکاتیب حصه عمر را بر خوان تا این معنی روشن نشود پس اگر خلاف طور ایشان گفت شود بحیرت و رانند
 و چیزی نا آشنا بگوش ایشان رسد و فهم ایشان را مشوش سازد و نیز مقصود نه مجر د افاده است بلکه افاده
 مع الا استحضار و التکرار و این معنی در غیر مرتب اقوی و اتم است اگر ترا پرسند و زنی و قافیه که نزدیک
 شعر معتبر است این وزن و قافیه لذیذ تر است آنرا چه ملا اختیار نکردند گوئیم لذیذ تر بودن مختلف

است با اختلاف اقوام و اذنان و علی التسلیم ابداع طوری از دوزن قایم بر زبان حضرت پیر صلی الله علیه
 و آله و سلم که ای بودند آیه ظاهر است بر نبوت حضرت ایشان و اگر برون و قافیه شعر قرآن نازل می شود
 که از زبان می آید که در که بیان شود نیست که در عرب مشهور و در وقت است و از آن حساب بر می که قلم چنانکه ملها
 از این نظر و نه چون می خواهند که عزیت و بر جان خود بر معاصرت بر کوشش و ثبات کنند صناعت تازه
 است که می نمایند و گویند کسی است که باین طور غزل گوید و نامه نویسد و اگر بطریق قدیم افتخار که بلاغت جزو جنتین
 واضح نشود و اگر پسند که اعجاز قرآن بچه وجه است گویم تحقق پیش ما نیست که بوجود بسیار است از آنجه اسلوب
 بر می آید که عرب را می آید چند بود که در آنجا جواد بلاغت را جلال میدادند و گوئی سابق است از قرآن می
 برود و قصه مد خطیب و رسائل و مجاد و زو و سلوکی که غیر این چهار موضع باشد نمی دانستند و بر ابداع آن قادر بودند
 این ابداع سلوکی که غیر از اسلوب ایشان بر زبان آن شخصیت که ای بودند عین عجاز باشد و از آن جمله اخبار
 از قصص و احکام ملی سابقه بودی که مصدق کتب سابقه باشد بغیر تعلیم و از آنجه اخبار باحوال آیند و پس
 هر وقتی که چیزی از آن بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز تازه بطور رسیده از آنجه در علم از بلاغت که مقبول
 بشر نباشد و چون ما بعد عرب اول آمده ایم بکنه آن نمی توانیم رسید زیرا که این قدر می دانیم که احتمال کلمات
 و ترکیبات عذبه جمله با لطافت و عدم تحف قدری که در قرآن می یابیم و هیچ قصه مد از قصه مد متقدیم و
 متاخرین نمی یابیم و این امری وقتی که هر از شعر آنرا بخوبی می دانند و است و عوام آن ذائقه مد و دین
 می دانیم که در انواع تذکیر و مخاصمه هر جا می رانند و دیگر پوشش آید می شود بهر اسلوب سوره که در آنجا
 و در سبب احوال از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این را می فهمد باید که در برابر او قصص انبیا که در سوره و اخبار
 و در شعر واقع شود و تامل کند باز همه قصص را در حد قانع بیند و باز بهان قصص را در زیارت تا شرف ظاهر
 شود و هم چنین ذکر تعذیب عصا و تنجیم و در هر مقام رنگی دیگر او کرده می شود و مخاصمه اهل ناسا باید که
 بهر سبب عذبه و در هر مقام جاوه داده می شود و الکلام فی هذا بطول و نیز می دانیم که رعایت مقتضای عام
 که رعایت معانی تفصیل را دست و کنایات که در بیان کافرا دست با وجود رعایت حال مخاطب
 که رعایت بود و نماند از این صناعات بهتر از آنچه در قرآن عظیم است تصور نمی شود زیرا که مطلوب ریضا
 است که در مخاطبات مصر و فیه که کس با آن استخواند نکته تمام فهم خاص پسند و فعل که دره شود و این
 معنی کالج بین ام قیضین است شیعین و طریقی تا قدش بر کجا که می نگریم و کاشم آن دل می کشد که با ریضا

و از آن جلد و جی است که خبر متدبرین در سرار شرائع را فهم آن میسر نیست و آن آنست که این علوم
خمسه نفس اینها دلیل بودن شرک آن نازل من الله به جیت هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب چون در قلاوین نظر
بکنند و در ور رفتن اور در بیان اسباب و علامات امراض و وصف او و به یک گند هیچ شک نمی کنند
در اینکه مؤلف آن کامل است و در صناعیت طب همچون چو عالم سرار شرائع می دانند که تفسیر نفوس
کدام کدام همیشه را فراوانسان است که ان القانود بعد از آن در فنون خمسه تامل می کنند و بیشک و بر می باید که این
فنون و معانی خود را بوی واقع اند که از آن جهت صورت مندر و بیست

آفتاب آمد و سیل قناب گریخت با یاد زوی و صواب

باب چهارم در بیان فنون تفسیر محل اختلاف واقع و تفسیر صحایب تاجرین

باید دانست که مفسرین فرمهای مختلف اند جامعیت روایت آثار مناسبه بآیات قصد کرده اند خواه در
مفروع باشد یا موقوف یا قول تابعی یا خبری و این روشی محسوس است و فرقه تامل آیات عقاید
اسما پیش گرفتند پس آنچه موافق مذہب سننیه نیافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند و تطبیق مخالفان را
بعض آیات رد کرده اند و این طریقه متکلمان است و قوی استنباط حکام فقهیه و ترجیح بعضی مجتهدات
بر بعضی جواب تسک مخالف ایراد میکنند و این روش فقهای اصولیان است جمعی نحو ولدت قرآن
را ایضاح می نمایند و شواهد کلام عرب و هر باب بوقور تمام ایرادی کنند و این وضع مخات لغوی است
و گریه کنایه معانی و بیان را هر چه تمام تر بیان نمایند و درین باب داوختی و مهند و این آئین و آب است
و بعضی قرآن را که از مسلمانان مأثور است روایت میکنند و بقیه درین باب فرو گذارند
نمی نمایند و این صفت قرار است و برنجی بنگایت متعصم علیه تعلیم سلوک یا علم حقائق باونی مناسبت باین
میکنند و این روش صوفیان است با لحاظ میدان و وسیع است و قصد هر مسلمانی تفهیم معانی قرآن متعلق بجهاد است
رکب کسی و فنی ابرض نموده است و بعد از قوت فصاحت و فهم خود سخن گفته است و مذہب صحاب نمودار و منتظر
نظر و بهشت است ازین جهت فن تفسیری پیدا کرد که به تقریر است نیاید و در کتب بسیار پدید آمدند
بشمار حضور نشوند و جمعی جمع این همه قصد کردند و گاهی تمایزی و گاهی بغای سی سخن گفتند و در ختصاص و اطلاق
متضرفی شدند و در آن علم را کشاده تر ساختند و این فقیر را بجمدا و ترفیق و در هر یک ازین فنون

مناسبتی حاصل شده است و در اکثر اصول آن جمله صالحه از فروغ آن بدست آمده است و نوعی از استقلال تحقیق و برپایی بوجهی که مشبهه با جهاد فی المذاهب باشد صورت بسته است و دوسه فن دیگر از فنون تفسیر زواری فیض الهی بخاطر خیریت است اگر راست پرسی من شاگرد و پیوسته قرآن عظیم چنانکه او بسی روح پرست و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مانند آنکه مستفید میو اسطه کعبه حسنی ام شبیه بآنکه اثر پذیر و پیوسته صلوة عظمی ام دلوان لی فی کل منبت شعرة لسانا ملما استوفیت واجب حمد و برین رساله لازم دیده شد که دوسه حرف از هر فن نوشته شود.

فصل در بیان آثار مرید و در کتب تفسیر باطل حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جمله آثار مرید که در کتب تفسیر بیان سبب نزول باشد و سبب نزول و قسم است قسمی آنست که حادثه واقع شد که در آن ایمان مومنان و تفارق منافقان بر روی امتحان آمد چنانکه در احد و احزاب اتفاق افتاد و خدا تعالی مدح اینان و نکوثر آنان نازل ساخت تا فیصل گردد میان دو فریق و درین میان تعریضات بسیار بخصوصیات این حادثه بظهوری رسد پس واجب است که بکلام مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا سوتی آن کلام بر خواننده روشن شود و قسمی آنست که معنی آیت بعوم خود نام است بغیر تسبیح و دشمن حادثه که سبب نزول شده است و حکم عموم بلفظ راست نه مخصوص سبب را قدمای مفسرین بقصد احاطه آثار مناسبه بآن آیت یا بقصد بیان ماصدق آن عموم آن قصه را ذکر کردند این قسم را ذکر کردن ضرورت نیست بیش این فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین بسیار بود که نزول آلائیة فی کذا میگفتند و غرض نشان تصویر ماصدق آن آیت بود و ذکر بعض حوادث که آیت آنرا بعوم خود شامل شده است خواه این قصه مقدم باشد یا متأخر از سرتابی باشد یا جاہلی یا اسلامی تمام قیود آیت را در گرفته شد یا بعض آنرا و اما علم ازین تحقیق دانسته شد که اجتهاد را درین قسم خطی است و قصص متعدد را آنجا گنجایش است پس هر که این نکته مستحضر دارد و حل اختلاف سبب نزول با دنی عنایت می تواند نمود و از انجمله تفصیل فقیر است که باصل آن در تلخیص قرآن تعریضه رفته باشد مفسران از اخبار بنی اسرائیل یا از علم بقیس استقصای آن قصه کنند و جمیع خصوصیات آنرا ذکر نمایند و این نیز تفصیل است آنچه در آیت تعریض ظاهر بآن رفته است بهیچ که دانسته لغت آنجا استاده شود و قصص آن نماید و ذکر آن عمره مفسر است و آنچه خارج است ازین باب مثل ذکر بقرة بنی اسرائیل که نزول و یا ماده یا بیان کلب صحاب که گفت که ایق بود یا حمیر تکلیف مالایع است و صحابه

آزاد فوج می نشستند و از قبیل نصیح اوقات می شمرند و اینجا نیز دو نکته باید بخاطر نگاهداشتن کی آنکه اصل در نیاب
ایراد تخصیص سمیه است بی تصرف عقل اما جمعی از قدما می مفسرین آن تعریض را پیشروی خود سازند و محلی
مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا در رنگ جمال تفسیر کنند تا خزان و شب به افتد و چون اسالیب تفسیر
در آن زمان رنق شده بود و تفسیر علی السبیل الاحتمال تفسیر را بجزم بسیار است که مشتبه شود و کی را بجای دیگر
گیرند و این امر با مجتهد فیه است و تفسیر عقل را در اینجا گنجایش است و قبل و بعد از این باب عنوان کشاده است
هر که این نکته یا و گیر و در بسیاری از مواضع محتمل و نامفسران حکم فیصل می توان کرد و در بسیاری مناظرات
صحابه می توان دانست که قول نیست بلکه تفتیشی است علمی که بعضی مجتهدان یا بعضی در بیان می آرند و بعضی
محل این فیس حل میکند قول ابن عباس را و آیه فاقم صلوای و قرآن و امرکم الى الکعبین لا اجد
فی کتاب الله الا المکرمه لکمهم ابوا الا الغسل طیس آنچه فقیر می فهمد است که این ذهاب بوجود
مسح نیست و حسن محل آیت بر کنیت مسح نیست آنچه پیش ابن عباس تفسیر است همان غسل است لیکن
اینجا اشکالی را تفسیر می نمایند و احتمالی را اظهار می کنند تا به بینند که علای عصر درین تعارض چه نوع
تطبیق می دهند و کدام راه سلوک می نمایند بعضی آنرا که حقیقت روزمره سلف مطلع نه بودند این را قول ابن
عباس دانستند و مذہب او نهادند و حاشا ثم حاشا نکته دوم آنکه نقل از بنی اسرائیل است که درین
داخل شد بعد از آنکه لا تصدقوا اهل الکتاب ولا تکذبوا هم قاعده مقرر است پس و چه لازم آمد
کی آنکه تا تعریض قرآن را در سنت حضرت پیغمبر بیان یافته شود مرکب نقل از اهل کتاب نباید شد و مثلاً چون محل
آیت وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلَیْهِ کُوْسًا مِنْ حَیْثُ لَا یَسْمَعُ وَ اَنَّا بِمَا یَفْعَلُ وَ اَنَّا بِمَا یَفْعَلُ وَ اَنَّا بِمَا یَفْعَلُ
ترک انشاء الله و مواضعه بر آنست مرکب ذکر قصه صخره مار و چرا باید شد و دوم آنکه الفی و کجی یقیناً بعد از الفی
را در نظر داشته قدر اقتضای تعریض سخن باید گفت تا بشهادت قرآن تصدیق کرده باشد و از زیادت زبان
باید کشید و اینجا نکته ایست بغایت لطیف آنرا نیز باید دانست که در قرآن عظیم گاه حکایت کرده می شود
یک قصه را در جای باجمال و در جای تفصیل چنانکه فرمود قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بعد از آن فرمود
اَلَمْ اَقُلْ لَّکُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ اَلْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ پس
این مقوله همان مقوله مقدم است نوعی از تفصیل پس تفسیر این اجمال می توان دانست و از اجمال به
تفصیل می توان پی برد مثلاً در سوره مریم قصه حضرت عیسی اجمالاً ذکر فرمود وَ کَذٰلَکَ اَنۡزَلْنٰہُ لِلنَّاسِ

وَرَحْمَةً وَمِنَافَةً كَانَ أَعْمَارُ مَقْضِيَّتِهِ دُرّاً وَآلِ عِمْرَانَ مُفَصَّلًا دَرَسُوكَ إِلَى ابْنِي إِسْرَافِيلَ أَنِّي قَدْ جَعَلْتُكُمْ بَالِيَةً مِنْ
 دَرَكِكُمْ وَبِهِ مَقُولُهُ بَشَارَتُ تَفْصِيلِي سِتِّ وَأَنْ مَقُولُهُ بَشَارَتُ اِجْمَالِي بَيْسَ اِزِيْجَا بَعْدَ ضَعِيفِ اِهْتِنَابِ كَرْدِ مَعْنَى آيَتِ
 اَمْسَتْ دَرَسُوكَ إِلَى ابْنِي إِسْرَافِيلَ مُحْيِيّاً رَأْيِي قَدْ جَعَلْتُكُمْ وَابِينَ وَاعِلِ سِتِّ وَخَيْرِ بَشَارَتِ رَافِعِ لِقَائِي كَرْدِ اِزِيْجَا
 چنانکه سیوطی اشاره کرده است حَيْثُ قَالَ فَلَمَّا بَعَثَهُ اللهُ قَالَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي قَدْ جَعَلْتُكُمْ
 وَاوَدَاعِلْمَ وَازَانَ جَمْلَةَ شَرْحِ غَرِيبِ اِهْتِنَابِ وَبَنَى اَنْ بَرْتَبَعَ لَفْظِ عَرَبِ سِتِّ تَالْفَطْنِ بِسِيَاقِ وَبَسَاقِ
 آيَتِ وَدَلَّتْ مَنَاسِبَتِ لَفْظِ بَاجِزِ اِيْ جَمْلَةٍ كِه دِرَ اَنْ وَاقِعِ شُدِه اِهْتِ سِتِّ بَيْسَ وَرِ اِزِيْجَا بَعْدَ عَقْلِ رَافِعِ سِتِّ وَ
 اِخْتِلَافِ رَافِعِ اِيْشِ زِيْرَ اَكِه يَكِ كَلِمَةُ دَلَّتْ عَرَبِ بَرَايِ مَعْنَى شَيْءِي آيِدِ عَقُولِ وَرَتَبِ اِهْتِمَالَاتِ عَرَبِ وَ
 تَفْطَنِ مَنَاسِبَتِ بَسَاقِ وَلاَحِقِ مُخْتَلَفِ بَاشْعَنْدِ وَهَذَا اِقْوَالِ صَحَابِهِ وَتَابِعِيْنِ وَرِ اِزِيْجَا بَعْدَ اِهْتِمَالَاتِ مُخْتَلَفِ شُدِه بَرِي
 رَافِعِ سَلَوَكِ كَرْدِ مَفْصَلِ مُنْصَفِ رَافِعِ بَارِ شَرْحِ غَرِيبِ يَدِ بَايِدِ سَجِيْ كِي وَرِ اِهْتِمَالَاتِ عَرَبِ كِه كَدَامِ جَوَاقِ
 وَاجِجِ اِهْتِ وَدِيْگَرِ مَنَاسِبَتِ سَابِقِ وَلاَحِقِ كِه كَدَامِ وَجِهِ اَوَّلِي وَاقْعِ سِتِّ بَعْدِ اِهْتِمَالَاتِ مُقَدِّمَاتِ وَتَبَعِ مَوَارِدِ
 اِهْتِمَالَ تَفْصِيلِ اَتَا رَفِيعِ دَرِ بِنْيَابِ اِهْتِنَابِ اِيْ تَا زِهْ كَرْدِه اِهْتِ كِه لَفْظِ اَنْ پُوشِيْدِه اِخْوَا بُوْدِ اَلْبَرِيْ اِلَاضَافِي
 غَلِيْظِ اَطْبَعِ مَثَلًا كَتَبَ عَلَيْكُمْ اَلْقَصَاصُ فِي اَلْقَتْلِ اِرْبَعِيْ نَكَا فَوْقَ اَقْتُلِيْ وَكِيْ بَادِيْ كِرِيْ وَرِ يَكِ عِلْمِ شَرْيَكِ
 بُوْدَنِ عِلْمِ نَمُوْدِ اَوَّلِ فَرْمِ اَلَمْ تَكُنْ بِاَلْاَمْنِ مَوْتِ نَشْخِ نَشْخِ وَمَرْكَبِ تَوَجُّهَاتِيْ كِه بَاوَدِ اَتَفَاتِ اِزِيْجَا بُوْدِ
 نِهْ كَرْدِ وَمَثَلًا اَتَشْخَلُوْكَ عَزَا اَلْاَهْلُوْكَ اِرْبَعِيْ نَشْخَلُوْكَ عَيْنِ اَلْاَشْهَرِيْنِيْ اَشْهَرَا اَحْجَ فَقَالَ اَهْجَ
 مَوَاقِيْتُ لِّلنَّاسِ وَاَلْحَاقِ وَمَثَلًا هُوَ الَّذِيْ اَخْرَجَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ
 لَا ذِيْلَ الْحُسْرَى اَيُّ لَا ذِلَّ جَمِيْعِ الْجُنُوْدِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَابْعَثْ فِي الْمَدْيَنَةِ حَاشِرِيْنَ
 وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَحَشَرَ سُلَيْمَانَ جُنُوْدَهُ دَرِ اِنْ قَصَبِ بَنِي نَصِيْرِ وَاقْعِ سِتِّ وَدَرِ مِيَانِ مَسْتِ اَقْوِيْ
 وَانَا مُجْمَلِ بَيَانِ نَاسِخِ وَنَسُوْخِ اِهْتِ دَرِ اِزِيْجَا وَنَكْتِهْ بَايِدِ دَانَسْتِ كِي اَنَكِهْ صَحَابِهْ وَتَابِعِيْنِ نَشْخِ رَافِعِ اِهْتِمَالَ
 مِيْگَرِ دَنْدَرِ غَيْرِ مَعْنِيْ كِه مَصْطَلَحِ اِهْلِيَا اِهْتِ دَ اَنْ قَرِيْبِ اِهْتِ بِهْ مَعْنَى لَفْوِيْ كِه اَزَالِهْ اِهْتِ بَيْسَ مَعْنَى شَيْءِ خُزْدِيْ
 اِيْشَانِ اَزَالِهْ بَعْضِ اَوْصَافِ آيَتِ مُتَقَدِّمِهْ بَايِتِ مُتَاخِرِهْ اِخْوَا اِهْتِمَالَ سِتِّ مَدْتِ عَمَلِ بَاشْدِ اَصْرَفِ
 كَلَامِ اَزِ مَعْنَى قَبَاوَرِ اَوْ غَيْرِ مَعْنَى مُتَبَاوَرِ اَبْيَانِ اَلْمُحْمَدِ بُوْدَنِ مِيْثَرِيْ تَخْصِيْصِ عَايِ اَبْيَانِ فَاَرْقِ زِيْرَ اِيْ
 مَقْصُودِ وَاِنْچِهْ مَقِيْسِ بَرِ اِهْتِ ظَاهِرِ اَوَا مَنَدَ اَنْ دَايِنِ بَابِ وَاسِعِ سِتِّ وَعَقْلِ رَاوَرِ اِزِيْجَا جَوَلَانِيْ اِهْتِ اِخْتِلَافِ
 رَافِعِ اِيْشِ وَهَذَا عَدَدُ اَيَاتِ مَسْرُوعِ رَافِعِ اَصْدِ اِيْشَانِيْدِهْ دِيْگَرِ اَنَكِهْ نَشْخِ مَعْنِيْ مَصْطَلَحِ اَصْلِ وَرِ مِيَانِ اِيْ

معرفت تاریخ است اما گاهی اجماع سلف صالح یا اتفاق علمای اعلام است شیخ گردانند و منبع قائل
 شوند و بسیاری از فقهای متکلمین این امر شده اند و لیکن که ماصدق آیت غیر ماصدق اجماع
 باشد بالجمله در آناری که معنی از شیخ غیر بسیار است و بغور رسیدن دشوار است و محدثان را
 بیرون ازین اقسام چپینهای دیگر است که آنرا نیز ایزادی نمایند مثل منظره صحابه در مسئله و هشتم
 باین آیت یا تمثیل ایشان بذكر این آیت یا تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت
 را بطریق استشهدا و در روایت حدیثی که موافق این آیت باشد در اصل معنی و طریقی تلفظ بآنکه منقولی
 باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا صحابه -

فصل در باقی لطائف این باب از انجمله استنباط حکام است و این باب بنایت بر تسلسل و عقل را
 اطلاع بر فحادی و آیات و اقتضائات میدان و معانی و اختلاف کلی حاصل است و این فقیه را حسب
 استنباطات در دو قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر ریخته اند و آن مقاله تیسرانی است عظیم برای سنجیدن
 بسیاری از احکام مستنبطه و از انجمله توجیه است فنی است کشیر الشعب که شراح و در شرح متون
 بکار بردند چنان ذکای ایشان باشد و تبیین مراتب بسبب آن بظهور آید صحابه با وجود عدم تنقیح
 قوانین توجیه در آن عصر و توجیه قرآن سخن گفته اند و اکثر آن کرده و حقیقت توجیه آنست که اگر
 اگر و کلام مصنف صعوبت فهم حاصل شود شراح توقف کنند و آن صعوبت را حل نمایند و چون اذمان
 خوانندگان کتاب در یک مرتبه نباشند توجیه بنسبت مبتدیان دیگر است و بنسبت ملتهیان دیگر با
 صعوبت فهم که منتظر را بخاطر رسد و محتاج حل آن گردد و مبتدی غافل از آن باشد بلکه احاطه آن نتواند
 و بساط کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد نه بر ذهن منتهی اما آنکه احاطه جوانب اذمان کرده است بحال
 جمهور خوانندگان فردی آید و به حسب اذمان ایشان سخن میگویند پس در آیات مختصره عمده توجیه
 تحریر مذاهب آن فرق است و تنقیح وجه الزام و در آیات احکام تصویر صورتهاست مسئله مذکور فائده
 از احراز و غیر آن و در آیات تذکیر بالاراد تصویر آن نعم و بهمان موضح جزیه آن و در آیات تذکیر بایام الله
 بیان ترکیب بعضی قصص بر بعضی و ایفای حق تقریبیکه در سر و قصه می باشد و در تذکیر بالمرت و مابعد
 تصویر آن صورتها و تقریر آن حالتها و از سنون توجیه است تقریب آنچه بعید از فهم باشد بسبب عدم
 الفهم بآن و قطع معارضه است در میان دو دلیل یا در میان دو تقریر یا در میان مستعمل و منقول

و تفریق در بیان و تطبیق و در بیان دو مختلف و بیان صدق و عده که اشارت بر آن رفته است
و بیان کیفیت عمل آنحضرت با آنچه در قرآن عظیم مامور شدند بالجملة توجیه و تفسیر صحابه بسیار است و حتی آن
مقام را کرده نمی شود تا آنکه وجه صعوبت مفصلاً بیان کرده شود و بعد از آن در حل صعوبت تفصیل سخن گفتند
و بعد از آن قول را سنجیده شود و آنچه متکلمان غلو میکنند از تاویل متشابهات بیان حقیقت
صفات مذهب من نیست مذهب من مالک و قوری و ابن مبارک و سائر قدماست و آن امر از
متشابهات است بر ظواهر آن و ترک خوض در تاویل آن و در احکام مستنبطه نزاع کردن و احکام مذهب
خود بخود و وضع دیگر را بر انداختن و احتیال کردن برائے دفع دلائل قرآنیة نزدیک من صحیح نیست می ترک
که از قبیل تدارک بالقرآن باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذهب خود مدلول آیت را باید گرفت گوهر آن
رفته باشد موافق یا مخالف و اما لغت قرآن را از استقامت عرب اول اخذ باید کرد و اعلم کلی بر آثار صحابه
و تابعین باید نمود و در نحو قرآن خطای غریب را به یافته است و آن آنست که جماعه مذهب سبویه را اختیار
کرده اند و هر چه موافق آن نیست آنرا تاویل میکنند هر چه تاویل بعید باشد و این نزدیک من صحیح
اتباع اقوی و ادق بسیار و سابق باید کردند مذهب سبویه باشد یا مذهب سائر ائمّه و المقلدین
الصّلوة و المّوتون الزّکوة حضرت عثمان گفت اند *مستقیّمها العرب بالسنّة* و تحقیق
این کلمه نزدیک فقیه آنست که مخالف روزه مشهور نیز روزه است و عرب اول را در اثبات
خطب محادرات بسیار واقع می شد که خلاف قاعده مشهوره بر زبان گذشتی و چون قرآن بلغت عرب
اول نازل شد اگر احیاناً بجائی وادیا آمده باشد یا بجائے متنبه مضر و یا بجائے مذکور است چه عجب پس آنچه
محقق است آنست که ترجمه *و المّتیقین الصّلوة* یعنی مرفوع باید گفت و اما معانی و
بیان علمی است حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب مفهوم می شود علی
الراس و العین و آنچه امر مخفی است که بجز متعلمان آن فن ادراک نه کنند انسلم که در قرآن مظلوم باشد
و اما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان بحقیقت از فن تفسیر نیست بلکه نزدیک استماع قرآن چیز را
بر دل سالک ظاهر میگردد و در بیان نظم قرآن و حالتی که آن سالک دارد و یا معرفت که او حاصل است
متولّد می شود چنانکه کسی قصه مجنون در پی افشود و معشوقه خود را یاد کند و معالطه که در میان دی و محبوب و مع
میگذرد و مستحضر سازد و در اینجا فائده است اهم آنرا باید دانست که آنحضرت فن اعتبار را معتبر و نهفته اند

و دران راه سلوک فرموده اند تا سنت باشد علمای هست را فتح طریق باشد علوم موهوبه ایشان را مانند
 آیه قَا قَا مَنَ عَظَمَ وَ اَلْقَى در مسئله قدر تمیزیل خوانند اگر چه معنی منطوق آیه آنست که هر که این کار را
 کرده است او را راه جنت و نعم نمایم و هر که خدا و آن عمل آورده است او را راه و فرخ و تعذیب بکشایم لیکن
 بطریق اعتبار توان دانست که هر کسی را برای حالتی آفریده اند و آن حالت بر سه جاری میکنند چنانکه یک نوعی
 آفریده اند پس باین اعتبار آیه را به مسئله قد لطفی واقع شد و همچنین آیه وَ تَفْسِیْ قَا سَوَّهَا معنی منطوقش
 آنست که بر بزرگوارم مطلع ساخت لیکن حلق صورت علمیه بر دو اتم را بآن بر دو اتم اجمالاً در وقت نفع
 روح مشابیهتی هست پس باعتباری توان باین آیه درین مسئله تشبیه کرد و الله اعلم -

فصل غریب قرآن که در احادیث آن را به مزید اتمام و بیان فصل تخصیص کرده شد انواع است پس
 غریب در فن تذکیر بالا را الهی است که جامع باشد جمله عظیمه را از صفات حق عزوجل مثل آیه الکرسی و سوره خلص
 آخر سوره حشر و اول سوره مؤمن و غریب فن تذکیر یا بام الهی است که قصه قلیل الذکر دران آیه بیان کرده
 شود یا قصه معلومه را تفصیل هر چه تا متر آورده شود یا قصه عظیم الفائده را که محل اعتبارات بسیارست ذکر
 کرده شود لهذا آنحضرت در قصه حضرت موسی و حضرت خضر فرمودند که آنرا ذکر دم که موسی با خضر زیاده
 صبر کردی تا خدا تعالی بر یا قصه آن ذکر فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و ما بعد آن آیتست که جامع
 باشد احوال قیامت را مثلاً و لهذا در حدیث آمده است که هر که خواهد که قیامت را بگوید یا چشم خودی ببیند
 سوره اِذَا انشأتهنَّ کَوْنَهُنَّ بخواند و غریب فن احکام الهی است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعین وضع
 خاص مانند تعین صد تا زیاده و حد زنا و تعین سحر یا سه طهر در عده مطلقه و تعین حصص موارث و غریب
 فن مخاصمه الهی است که دران سوق جواب نهی غریب واقع شود که قاطع شبهه با بلغ وجود باشد یا مقرون کرده
 شود بیان حال این نسبتی به مثل واضح که مثل الذی اشدُّ قَدْرًا سَأَدَمَ چنین بیان شناعة عبادات
 اصنام و فرقی در مرتبه خالق و مخلوق و مالک و مملوک باشد عجیبه بیان کرده شود یا جمل اعمال اهل ریا
 و سمع با بلغ و جوه بیان کرده آید و غریب قرآن و را بواب مذکور تصویر نیست گاهی غریب از جهت
 بلاغت کلام و اینق بودن اسلوب آن باشد مثل سوره الرحمن و لهذا آنرا در حدیث عروس القرآن
 نامیده شد و گاهی غریب از جهت تصویر صورت سعید و شقی باشد در حدیث آمده است لِكُلِّ آیهٍ مَنَهَا
 ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ لِكُلِّ حَیٍّ مَطْلَعٌ پس باید دانست که ظاهر این علوم پنجگانه چیز نیست که مدلول کلام و منطوق

آن باشد و بظن در تذکیر آلا راعیه تفکر است و آلا و مراقبه حق است و در تذکیر بابام الله معرفت مناسط
 مرج و ذم ثواب و عذاب است از آن قصص و چند پذیر یافتن و در تذکیر بالجنته و النار ظهور خوف و رجاء آن
 امور را برای بعین ساختن و در آیات حکام استنباط حکام خفیه بجا وی و آیات و محاجت فرق ضالیه
 معرفت اصل آن قبل و لاحق ساختن مثل آن بآن و مطلع ظاهر معرفت لسان عرب و آثار متعلقه به فن تفسیر و
 مطلع بظن لطف ذهن و استقامت فهم با نور باطن و حالت سکینه است و الله اعلم -

فصل از علوم و بییه در علم تفسیر که بآن اشارت کردیم تا ویل قصص انبیاست علیهم السلام و فقیر برایت
 این فن رساله تالیف کرده است مسماه بتاویل الاحادیث و مراد از تاویل آنست که هر قصه که واقع شد آنرا مبداء
 می باشد از استعداد پیغام برو قوم او از تدبیری که خداستعالی در آنوقت خواسته است و گویا بر همین معنی اشاره
 رفته است در آیه و یَعْلَمُ كُرْحُ تَاوِيلِ الْاَحَادِيثِ و دیگر تنقیح علوم خمس که منطوق قرآن عظیم همانست و هستانی
 از آفتاب و راول رساله گذشت فلیرجع دیگر ترجمه بزبان فارسی بوجهی که شا به عربی باشد و رقله کلام و در تخصیص
 و تبیین و غیر آن و آنرا نسخ الرحمان فی ترجمه القرآن ثبت نمودیم هر چند در بعض مواضع بسبب خوف عدم
 فهم ناظران بدون تفصیل آن بشرط را ترک کرده باشیم و دیگر علوم خمس قرآنست سابقه جماعه و در خواص قرآن
 تکلم نموده اند بدو وجه بوجهی که بدعا ماند و بوجهیکه بسجده ماند استغفر الله منه و این فقیر را بیرون از آنچه منقول است
 باین نیت نموده اند و بیک بارگی اسماء حسن و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در کتبنا درین نموده اند که این عظیمه
 ماست و در تشریف امان آیت دلی و دعائی مشروط است بشرطیکه در قاعده نمی گنجد بلکه قاعده آن
 استظهار عالم غیب است چنانکه حالت و استخاره می باشد تا از عالم خیب بکدام آیت و اسم اشاره می رود
 و بیان آیت و اسم را بطورے از اطوار مقرر و نزدیک اهل فن تلاوت باید کرد و اینست آنچه درین ساله
 قصد ایراد آن کرده بودیم الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً -

فصل کی از علوم که برین مهم ضعیف نزول فرموده و حل معنی مقطعات قرآنست و آن معقوف برترتید
 مقدمه است باید دانست که حدیث همچو کلمات عربست هر یک را ازینها معنی هست بسیط از غایت
 تا نگی تعبیر از آن بغیر رمز اجمالی نمیوان کرد و ازینجمله است که بسیاری از مواد منتقاه متفق یا متعارض
 می باشند و برین مانتند آنکه از کیا از اهل ادب ذکر کرده اند که هر کجا نون و فاجع شده است دلالت میکند
 بر سخن خرمج بوجهی که از درجوه مانند نعر و نفث و فح و نفق و نفد و نفذ و هر کجا فاء و لام جمیع

مکرر و طاق و صا و هر دو عبارت است از حرکت از تفلع از عالم دنیس بعالم متعالی الا آنکه طاق و دالت می کنند
 بر عظم و قیاس است یا تلوث و تدنس آن متحرک و صا و بصفا و لطافت و تسکین و دالت می کنند بر سر بیان
 و متلاشی آن پراکنده گشتن و زبهر آفاق پس طه مقامات بسیار است که آثار و متوجه شدن انشا
 است بعالم اعلی که صورت غیبی پیدا گردد و درین عالم به بیان اجمالی و مذکور شدن در کتب و مانند آن و
 طسعه مقامات انبیا است که آثار و حرکات فوقانی ایشان است که ساری در عالم است و در
 و پراکنده گشت و آفاق و جاهای است که معنی آن گفته شد الا آنکه چون ششعانی و ظهوری و تیزی
 و شسته باشد و را بر با تعبیر کنند پس معنی حتم اجمالیست نورانی و ششعش که در پیوست بخصایق
 عالم متدنیس از عقائد باطله و اعمال فاسد و این کنایه است از رواقال ایشان و ظهور حق و در شبها
 و مناظرات و عادات ایشان و عین و دالت می کنند بر ظهور ششعانی و تعیین شدن و قاف مثل میم
 و دالت می کنند برین عالم لیکن از جهت قوت و شدت و سیم از جهت اجتماع صور و در حقیقت
 و تراکم آن پس عشق حق و ششعست ساری شده در عالم و نش و نون عبارت است از نوریکه و ظلمت
 ساری و پراکنده شود مانند حالتی که در وقت صبح صادق یا نزدیک غروب شمس می شود و یا همچنان
 مگر آنکه دریا نورانیست کمتر فیهده می شود و به نسبت نون و قسین کمتر نسبت باین نیک کنایه از معانیست
 که منتشر شود و در عالم و ص بهی که پیدا شد نزدیک توجه انبیا بهر و در کار خویش جبهه و کس باوق قوتی و شدتی
 و گاهی که درین عالم حسین شد چنانکه کسی گوید معنی قصد من این بهیست است که درین عالم پیدا شده از جهت
 کسر و مصادمه و ک مثل قاف است الا آنکه معنی قوت کمتر از قاف فیهده می شود پس معنی که کس معنی
 عالم متدنیس ظلمانی است که در تعیین شد بعضی علوم غیر ششعنه و ششعنه نزدیک رجوع بهر و در کار اعلی
 بالجملة معنی این کلمات را بطریق فوق فهمانیدند و آن معانی اجمالی را بجز این کلمات که تجسیر بر آید تقریر
 کردن مقدور نیست بهر چند این کلمات ذاتی بکنه آن نیستند بلکه تبیین اند من وجه و در وجه

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْقُصُولِ

باب پنجم

مذکر جملہ صالحہ بشرح غریب قرآن و اسباب نزول آن کہ مفسر را حفظ آن قدر ضرورت
و خوض در تفسیر بدون حفظ آن ممنوع و مخطور و این باب بختبہ علیحدہ شروع کرده شد
تا رسالہ باشد متقل اگر کسی خواہد انویسند و الناس فیما یعشقون مذاہب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي أنزل القرآن شفاء ورحمة للمؤمنين و آلاء و نعمة و تكمل الرحمة و تنفع
علماء الدين أن يعتنوا بتفسير غرائب و بيان أسباب نزوله لتتم النعمة و تكمل الرحمة و تنفع
معالمه اليقين و صلى الله على سيدنا محمد و آله و صحبه و التابعين لهم بإحسان اجمعين أما بعد
فيقول العبد الضعيف ولى الله بن عبد الرحيم ما ملها الله تعالى بفضل العظم هذه جملة من
شروح غريب القرآن من آثار جبر هذه الأئمة عبد الله بن عباس رضي الله عنه من طريق ابن أبي طي
رضي الله عنه و كلمتها بطريق الضمالة عنهما فعل ذلك شيخ مشايخنا الزمام الجليل جلال الدين السيوطي
في كتابه الارتقان اعلم الله درجته في الجنان و ما ريت بعض الخرائب بقي غير مفسر في تلك الفرقين
فكلمتها بطريق مسائل نافع بن الأبرق عنه و بما ذكره البخاري في صحيحه ذاته ١ صح
ما يرى في هذه الباب ثم بغير ذلك مما ذكره الثقات من أهل النقل و قليل ما هو جمعت
مع ذلك ما يحتاج إليه المفسر من أسباب النزول منتجباله من أصح تفاسير المحدثين
الكرام اعني تفسير البخاري و الترمذي و الحاكم و علي الله من ذلك في دار الاسرار فاجاءت
بحمد الله رسالة مفيدة في بابها عادة نافع لمن اراد ان يقتحم في عبايها و سميتها فتح الخير و كذا
من حفظ في علوم التفسير و الحمد لله اوله و آخره و ظاهره و باطنا من سورة الفاتحة
الحمد لله الشكور لله رب العلمين مالک الخلق قات لها الرحمن الرحيم اسمان
من الرحمة مالک يوم الدين قاضي يوم الجزاء اياك نعبد و نقصد لك و اياك
نستعين فسالك بطلب المعونة اهدنا الصراط المستقيم كتاب الله و قيل رسول الله صلى الله
عليه و آله و صحبه و صراط الذين انعمت عليهم بالهداية وهم الانبياء و الصالحين غير المغضوب عليهم و الضالين

وهو قوم من بني عيسى قبل ان يغيروا نعم الله عز وجل قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم ايلود مغضوب عليهم والنصارى ضلال من سورة البقرة اذ ربي فيه
 اوشك فيه ختم الله على قلوبهم طبع الله عليهم ايق منون يصلدون للمتقين للمؤمنين الذين
 يتقون الشرك ويعلمون بطاعتي ويطيعون الصلوة اتقوا الركوع والسجود والتلاوة واخشعوا
 والاقبال عليها فيها ويدعوهم فيها من تقاق وشك ومن الناس من يقول نزلت
 في المنافقين اظهروا كلمة الايمان في الكفر فنفي الله عنهم الايمان بقوله
 وما هم بمؤمنين يخادعون الله باظهار غير ما هم عليه الا انفسهم بالكفر
 وتعويق الناس عن الايمان واذا اخلا انصر فوالله شيطانهم كبر انهم هذا ابليس
 نكال موجع يكذبون يبدلون ويحرفون السفهاء الجهال في طغيانهم
كفرهم يعمهون يتمادون وقيل يلعبون ويترددون وقودها الناس
 والحجارة حجارة من كبريت خلقها الله عنده كيف شاء اني جاء على
 في الارض خليفة قد كان في الارض قبل ان يخلق آدم ربنا في عام بنو الجان
 فافسدوا في الارض فبعث الله جنودا من الملائكة فضربوهم حتى الحقوهم
 بجزائر البحر فقالت الملائكة اتجعل فيها من يفسد فيها كما فعل الجن
 ونقداس لك التقديس التطهير عدا واسعا واتوا به متشابها يشبه
 بعضه بعضا ويختلف في الطعم وذلك ابلغ في باب الا عجاب خلادون باقون
 لا يخرجون منها ولا تلبسوا تخلصوا انفسهم يظلمون يضرون قولوا حطة قيل لبي
 اسرايل قولوا حطة قالوا حبة في شعرة وفي ذلك رواية غنية الى بارئكم خالقكم وقومها
 الحنطة امن الصمغة والسلوى الطير خاسئين ذيلدين وباءوا انقلبوا نكالا عقوبة
 ما بين يديها من بعدهم وما خلفها الذين بقوا معهم وموعظة تنكرة زوارض
 الهرمة عوان النصف بين البكر والهرمة فاقصاف اذ ذنوب لم يد لها العمل تثير الارض
 ولا تعمل الحث مسلمة من العيوب اوشية اوبياض فادار انما اختلقت بما فتح الله
 عليكم بما اكرمكم به بروح القدس اسم الذي كان عيسى عليه السلام
 يحيى به الموتى يستنصرون على الذين كفروا كانت يهود خبيثا تقتل
 عطفان فتهنر ففازت بهذا الداء اللهم اننا نسألك بحق محمد النبي الامي
 الذي وعدتنا ان تخرجه لنا في اخر الزمان الا نصي متنا عليهم ففهموا
 غطفان الاماني اوحا ديث قلب بنا غلف في عطاء بسمنا شروا به انفسهم باخوانهم

من الأخرى بطمع اليسير من الدنيا يود أحد ههنا وآخر ههنا يعبر قول الراعي جهر إذا عطس أحد ههنا
 ده ههنا رسال بنى وههنا رسال نور وزوهمه رجا بن بخوف راعنا من الرغوة إذا ارادوا
 ان يجمعوا انسانا فالوازل ههنا ما ننسج نبدل او ننسج نتركها فزوبنها قانتون مطيعون
 وقيل مقرون فله وجه الله نزلت في التلويح على الدابة وقيل في غري القبة في الليلة
 المظلمة واذا تبلى ابراهيم مر به بكلمات ابتلاء بطهارة خمس في التراس وخمس في الجسد وهي
 الخصال الفطرية مثابة يتوبون اليه فرب جعون انقوا عدا ساس البيت حنيفا حابا
 صبغة دين اتحاجونا اتحاجهم مننا شطرا شطرا صلى الله عليه وآله وسلم
 الى بيت المقدس ستة عشر شهرا او سبعة عشر شهرا وكان يعجبه ان يكون قبلته قبل البيت
 تحولت القبلة وكان مات قبل ان تحول من حال اريد راما يقولون فيه فانزل الله وما كان الله
 ليضيع ايمانا لكونكم ناسا شهادا قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدعى بنوح فيقال
 اهل بلغت فيقول نعم فيدعى قومه فيقولون ما اتانا من النذير فيقال من شهد ذلك فيقول
 محمد رامة فيوقى بكوفته شهداء من الشعائر وما مات واحدا شعيرة فلا جناح فلا حرج انما قبل
 فلا جناح لان قوما كانوا يفتخرون ان يطوفوا بين الصفا والمروة ولا فهو واجب ينظرون
 يخرجون خطوات الشيطان علمنا وجدنا اهل به لعين الله ذبح لطاغوت ابن السليل
 الضيف الذي نزل بالمسلمين ان ترك خير اما اذ جفقا فادقيل الجوز المليل في الوصية الباساء
 الفقر الضراء المرص عفى ترك وعلى الذين يطيقونه فدية هي منسوخة وقيل وهي حكمة
 للشيخ الكبير والمأأة الكبير وما نزل صوم رمضان كانوا لا يقرءون النساء من رمضان كله
 وكان رجال يفتنون انفسهم فزالت اهل كوكيلة الصيا الوقت الحيط الابيض من الحيط
 الا سود بياض النهار من سواد الليل فهو صبيح اذا انفلق كان رجال اذا امرادوا الصور مرط
 احداهم في رجل الحيط الابيض والحيط الا سود فانزل الله تعالى من الفجر العاكف المقيم التهلكة
 والتهلكة واحد قال بعض الزنصار بعض ان امواتنا قد ضاعت وان الله اعز الاسلام
 وكثرنا حيرة فلو اقمنا في امواتنا فزالت ولا تلهوا بايدكم الى التهلكة الزا قامة على الزموال
 تركت انغزوات وقيل نزلت في التفتة يعني الزسراف فيها تنقض وهو وجد فهو لو تكون فتنة
 شريكة كانوا اذا احرصوا في الجاهلية اتوا البيوت من ظهورها فانزل الله تعالى ليس البر بان اتوا البيوت
 الا من كان منكم مريضا او به اذى نزلت في كعب بن عجرة كانت عكاظا وفجة وذا الحجاز اسيرة
 في الجاهلية فقاموا ان يقيموا في المواسم فانزلت ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم في موا
 الحج كانت قرين ومن دان دينها فيفوضون بالمرءة لفة وكان ساءوا العرب يقولون بعير وامرأة

فذلك قوله ثم اتبعوا من حيث افاض الناس خلافا نصيب الداء الخصام الجدل الخاضع في
 الباطل السلم انطاعة كافة جميعا قل العفو او تبين في اموركم ولا عنتكم وخرجكم وضيق عليكم
 كانت اليهود اذا احضت المرأة منهم لم يواكلوها ولم يشاربوها فاستل النبي صلى الله عليه وسلم فانزل الله
 قل هو اذى فامروا ان يفعلوا كل شيء ما خاره النكاح قال النبي صلى الله عليه وسلم قبل ان يراى الناس
 والحقيقة وكانت اليهود تقول اذا اجتمعوا من ذراعتها جاء الولد احول فانزلت نساءكم حديث لكم
 فان حرككم حدود الله طاعة الله كانت اخت معقل بن يسار طلقها وزوجها فتركها حتى انقضت
 مدتها فخطبها فاني معقل فانزلت فانه تعضلوهم ولا تعضلوهم من زواجهم وهن زواجا عدهن سرا
 السر لجماع والم قسم منهن او تفرضوا لهن المس الجماع والفريضة الصلوة الوسطى صلوة العصى
 لقوله صلى الله عليه وآله وسلم حبسون عن صلوة الوسطى حتى غابت الشمس قال نزيدي بن امرؤ كذا
 تنكح في الصلوة بتكلم احدا في حاجته حتى نزلت وتو مو الله قاتنين الم تراى الذين خرجوا
 من ديارهم كانوا اربعة آراف خرجوا من ديارهم فرأوا من الطاعون فقال لهم الله من تو
 فماتوا فمهم بنى فقال الله ان يحييهم فاحياهم فيه سكتة رحمة سنة ناس ولا يؤدده لا يثقل به
 عليه والكاذبى مر على قرية عن يربى الله لم يتسن لهم يغيره السنون صفوان حجر صلد ليس عليه شيء
 وقيل ابليس ايو د احد كما ان تكون له جنة قال عمر رضيت مثله لرجل يعلى بطاعة الله ثم
 بعث الله له الشيطان فعلى بالمعاصى حتى اغرق اعماله اعصارا الريح الشديدة صير بد نصروهم
 طعروهم الخا فاقال الحف على والرحمى الله الرباين هب ولا يقيموا الخبيث نزلت في رجال
 كانوا يصدقون بالقن من الشيطان والكشف فاذنوا فاعلموا وان بتدا واما في انفسكم نمت
 بقوله ولا يكلف الله نفسا اذ وسعها عفا انك مغفر رك من سور ال عمل نزل النصف
 ال وخير من ال عمل في قصة واحدة نريغ شك ابتغاء الفتنة المتشابهات كذا ب كضيم
 وقيل حال بالقسط بالعدل والخيال المسوقة المطهية الحسان الا ان تقوا منهم تقاة انفاة
 التكلم باللسان والقلب مطمئن بالاريمان حصول الذي لا ياقى النساء اذ هم من الاشارة باليد
 والوحى بالراس اذ كيه الذي يولد وهو مع متوفيت هيتك ايهو يكفل مريم يقيم لها سنن لت
 ندع ابناءنا وابتلاءكم دمار رسول الله صلى الله عليه وسلم طاعة وحسنا وحسنا فقال اللهم
 هو اهل بيتي سواي بيننا وبينكم العدل والقصد ربون جمع ربانيتين علماء فقهاء قال
 ال شعيت بن قليس كان بنى وبين رجل من اليهود ارض فجدل في فقد امته الى النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال لي الك بنية قلت رد فقال لليهودى احلف فقلت يا رسول الله اذ يحلف فيذهب بمالى
 فانزل الله تعالى ان الذين يشتركون به هذا الله وايمانهم ثمنا لخلق ال خيرا ان اسرائيل اخذ

و
 اي
 ال
 ال
 ال

عرق النساء فجعل الله ان رؤيا كل لحا فيه عرق قال فخرهنة اليهود فانزلت كل الطحام
كان حاله الاية من استطاع اليه سبيلا قيل ما السبيل يا رسول الله قال ان زاد والراحلة شفا
حفرته وهو حفرها تبوي المني من توطن المني من اذمهت طانفتان منكم ان تقشروا بنو حارة
وبنو سلمة من قورهم من غضبه من المسوق ما الذي له سيماء بعزامة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
وجهه وكسرت ربا عيتا فجعل يقول كيف يفلحوا فقلوا هذا بنبيهم فانزل الله تعالى ليس لك من
الامر شيء وقال ابن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدا لهم العن ابا سفيان اللهم العن الحارث
ابن هشام اللهم العن صفوان بن امية فانزلت ليس لك من الامر شيء ولا تمنى الا تصغوا القرع
الحرام اذ تحسبهم قتل صلواتهم قيل تقتلهم عزرا واحدا عازا منة نعا سا قال ابو طلحة غشينا
النحاس ونحن في مصافنا وما كان لبني ان يغفل نزلت في طيفة افتقدت يوم بد نقال بعض الناس
لعل رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذها استجابوا اجابوا فقد فاز سعد بن حارة عسبن الذين
يفرحون نزلت في اليهود سألهم النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء فكمتم من سوء النساء حيا كبيرا
ثم اعظمها قالت عائشة ان رجلا كانت له يتيمة فنكحها وكان لها عذق وكان يمساها عليه ليس لها من
نفسه شيء فانزلت فيه ان خفتم الا تقسطوا في اليتامى اذ في ان لا تعولوا اجل ان لا تميلوا لخلقة هموا وابتلوا
اختبروا المستمر عرفتم رشدا اصلا حاقا ما قوامكم من محاشكم ومن كان فقيرا فلياكل بالعرف
قالت عائشة مكان قيامه عليه بمعرف كراهة من لم تترك والدك ولا ولدا كانا اذ مات الرجل كان في يده
الحق يا امرته فانزلت لا يعمل لهما ان تروا النساء كرها لما كان بين اوطاس صبن النساء لهن ازواج
في المتبركين فذكرهن رجالا فانزل الله المحصنات من النساء الا ما ملكته يما كنكم المحصنات فانزلت ورج طولا
سعة محصنات غير مسافحات عفائف غير زواني في السر والعلانية وراحتن الاخذ ان الاخلاء فاذا
محسن زوجن الغنى الزنا مالى عصبية قيل رنة والذين عقدت ايمانكم فاقولهم نصيبتهم من النصر
والرافة والوصية وقد ذهب الميراث ويوصى له قالت ام سلمة ايخر والرجال ولا تغزو ولا تقتل
فمن تشبهوا وانما لنا نصف الميراث فانزل الله ولا تمنى ما فضل الله الاية قوامون الزهراء فاما مطيعا
والبحار ذي القربى الذي بينك وبينه قرابة والبحار المحجب الذي ليس بينك وبينه قرابة والاحياء
بالجانب الرقيق متقال ذرة ذرة ذرة نطمس جوها نسويها طمس الكتاب صحاح صعيدا ورجل ارض آية
التي من نزلت في قراوة عائشة وتوقفهم لها على غير ما سئل ابن عباس عن قوله تعالى والله ربنا ما كنا
مشركين وقوله لا يقيمون الله حديثا قال انهم لما ارادوا يوم القيمة ان لا يدخل الجنة الا اهل الاسلام
قالوا اتعالوا فلنحرقنهم الله على انهم قتلوا اياهم وارجلهم فلا يقيمون الله حديثا قال علي عا
رجل من انصار قبل تحريم الخمر فخصرت صلوات المغرب فقد رجل فقر قتل بايتها الكفر من فالتبس عليه

[illegible]

بالخشبة ففقت والمتدية التي تتردى من الجبل والنطحة الشاة التي تنطح الشاة وما اكل السم
 ما اخذ الا ما ذكيتوه ذبحتم وبدرج والنصب انصاب يلجون عليها استقسا من يحيل القلاح
 فان فخته فالتى وان امرته فعل ما امرته الا امره لا القلاح يستقسمون بها في الامور غير متجها نف
 متعد لا تم الجوارح الكلاب الفهوق والصقور اشباهها مكبلين ضوايرى وطعام الذين اوتوا
 الكتاب باثمهم جوارحهم مبرهن لو مسلم لمستم وقسموهن واللاقى دخلتم بهن والا فضاء
 النكاح تيمم تيمم او عزرقوه غنمهم فافرق الفصل الوسيطة الحاجة انما اجزاء الذين يحاربون
 الله نزلت في قوم من عرية وعكلى ستوخو المدينة فخرجوا الى ابل النبي صلى الله عليه وسلم فقتلوا
 من ابوالها والباها وصحوا فقتلوا الرضى وطردوا الابل قال ابن قلابه جوب وايد لك لا مرتدا ادهم
 لمحاربة الله والكفر ومن يرد الله فتنه ضلالتهم ليعلمون للكتاب يسمعون الكذب اكالون للسميت وهو
 الرشوة بها استغفطوا استودعوا وقفينا على اثارهم ابتغنا على اثار الانبياء اى يفتننا ومهيمننا
 امينا والقران امين على كل كتاب قبله شريعة ومنها جاسيل سنة وقيل الشريعة الذين انما اجر
 الطريق فستياق الله بقى ومحبهم ومحبين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قومك يا ابا منى اذ
 على اثنى مدين رحماء يدا الله مغلوله يعنون بخيل امسك ما عندنا تعالى الله عن ذلك قال رجل يا رسول
 الله انى اذا اصبت اللحم انتشرت للنساء واخذتني شهوة فخرمت على اللحم فانزل الله تعالى بها
 الذين امنوا الا فخرموا طبيبات ما احل الله لكم قال عمر اللهم بين لنا في الخبرين شفاء فانزلت يسئلون
 عن الخبر واليسر ثم قال اللهم بين لنا في الخبرين شفاء فانزلت لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى ثم
 قال اللهم بين لنا في الخبرين شفاء فانزلت انما يريد الشيطان لما تزل تخريب الخبر قال بعضهم قل قوم
 وهي في بطونهم فانزل الله تعالى ليس على الذين امنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا لما نزل اية الخ قالوا
 يا رسول الله انى كل ماء قال لا ونقلت نعم فوجب فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تمشلوا عن
 اشياء ان تبدلوا تسوكم وقيل قال رجل يا رسول الله من ابي قال اريدت فلان فانزلت عن سعيه
 بن المسيب الخيرة التي يمنم درها للطواغيت فلا يجلبها احد من الناس قيل هي الناقة اذ انجنت
 خمسة ابطن نظروا الى الخامس فان كان ذكره ذكوى وفاكله الرجال دون النساء والامهات نثى
 اذا نحا وما السابغة فكانوا يسيبون من الامام لا هتم لا يكون ظهرا ولا يجلبون لها البنا ولا يجزون
 لها وبر ولا يحملون عليها شيئا وما الوصيلة فالشاة اذ انجنت سبعة ابطن نظروا الى السابع فان كان
 ذكره او نثى وهو ميت اشتركت فيه الرجال والنساء والكائنة التي وذكر في بطن استحيوها وقالوا
 وصلت اخنت فخرمته علينا وقيل الناقة البكر تبكر في ذل نتاج الا ين شر ذنبي بعد يا نثى وكانوا
 يسيبون نحا للطواغيت ان وصلت احدها باخرى ليس بينهما ذكر واما الحمار فالحمل كل ما يلد

لذلك قالوا حتى ظمروا فلا يعجلون عليه شيء ولا يجنون له وبلا ولا يمنعون من حتى رعى ولا من حرص شئ
منه وان كان الحوض لغير صاحبه وقيل فحل الاربل يضرب الضرب ابل ابل فاذ اتضى ضربه فذوع
الطواخيث عفوه من الحبل ومعهم الحيا ومثل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذا الآية يا ايها الذين امنوا
عليكم انفسكم اهيضوكم من ضل اذا اهتديتم فقال بل انهم اياهم عرف وتناهاوا عن المنكر حتى اذا لم يبق
مطاعا وهوى متبع اودى بياض ثرة واغجاب كل ذي رأى رى رآيه فعليك بخاصة نفسك ودمع العوام
يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم نزلت في قيم الدار رعى وعلمك بن بدار خاناجا ما من فضة من تركة
يبدل فاحلفكم رسول الله صلى الله عليه وسلم وحب اليجام بمكة فقيل شترى منها فقام رجلا من
اولياء السهم فحلفا شهادة تناحق من شهادة تهاوان الجاه لصاحبهم سيرة الراجح عبادون يعجلون
له عدا كاترون تشكرون مدارا را يتبع بعضها بعضا واللبسنا يشبهنا قولهم تكن فتنة هم حجة هم وقيل عدلهم
اساطير وهي الترهات واحداها اسطورة واسطارة وقصاصها واما الوقوف انه الحبل وهم يهون عنه
وبناون عنه نزلت في ابي طالب كان يهوى المشركين ان يوذوه وينأى عنه بناون تلبا عدون قال
ابوجهل قد نعلم يا محمد انك تصل الرحم وتصدق الحديث ولا تكذبك لكن تكذب الله فجئت به
فانزل الله تعالى فانهم يكرهونك ولكن الظالمين بآيت الله يخجلون نقفا سرياسلما مصعدا الباس
من الباس تكون من البوس هو شدة الفقر الضراء الراء من الراء وجاء فلما فسوا تركوا مبلسون
ايسون يصلون بعدون وقيل يعرضون عن الحق اديهم معانية تدعون من دون الله تعبدون
واجرهم كسبتهم من الراء يعرضون يضيعون قل هذا لقا در علم ان بيعت عليكم عدا با قال رسول الله
صلى الله عليه وآله اما انها كاشنة ولم يأت تا ويلها بعد يلبسكم بخيطكم شيئا هواء مختلفا وقيل فقا
نكل بنا مستقر حقيقة وقيل وقت ومكان ان تبسل نفصهم وقيل تجبس ان تعدل تقسط
ايسلوا فضحا استهوتهم انزلت فلما جن اظلموا اقلت نزلت الشمس عن كبد السماء لما نزلت ولم
يلبسوا ايمانهم بظلم قال الصحابة وايضا لم يظلم فانزلت ان الشرك لظلم عظيم وقال علي هذه في ابراهيم
اصحابه ليست في هذه الامة وما قدر الله حق قدرة ما عظمه حق تعظيمه باسطوا ايديهم
البسط الضرب عذاب الهون الذي يقربه الهون الشديد خوناكم اعطيناكم فالحق الراء صلبهم
الشمس بالنها برضوء القمر بالليل حسبنا عدا الراء والشهور السنين قيل من روى رجال الشياطين
مستقر في الصلب مستقر في الرحم تنان دانية قصار الغل الراء صفة عذوقها بالارض وقيل
الفتور الحلق والالتان والجماعة تنوان مثل صنو وصنوان ونيعة نصيحة وخرقوله بنين تخرصوا
وافتعلوا ذلك كذا وكذا امرست تعلمت قبلا معانية ومواجهة ونقصه تميل فيقتروا ايديكم
وتخرف القول كل شيء محسن ومسيئة وهو باطل فهو زخرف اتى ناس النبي صلى الله عليه وآله قالوا يا رسول الله

ناكل ما تقتل ولا ناكل ما يقتل الله فأتزل الله فكلوا مما ذكر اسم الله عليه ميتا فاحيينه ضاروا
 فهدينه صغار مذلة وهوان على مكانكم ناحيتكم وحالتكم التي أنتم عليها وحرت جرح حرام
 جولة الأبل والخيول والبغال والحمير وكل شيء يحمل عليه وفرشا الغنم معروشات ما يعرش
 من الكرم كل ذي ظفر البعير والنعامة وغيره لك مسفوحا مهرانا ما حملت ظهورهما ما علق بها
 من الشحم الحوايا البعرا لاق الفقراء واستهم تلو وهم صدف أعرض لا ينفخ نفسا يمانها لم تكن
 أمنت من قبل إذا طلعت الشمس من مغربها **سورة الأعراف** ولقد خلقناكم ثم صورناكم
 خلقوا في أصواب الرجال وصوروا في أرحام النساء صراط طريق مذموم ما يخصفون أولفان
 ألومرق سواهم كناية عن فرجهم بها قبيلة قبيلة الذي هو منه حر بشا المال رياشا ما أكانت المرأة
 في الجاهلية تطوف وهي عريانة فانزلت قل من حرمة زينة الله التي إلى آخره قال حديثا أصبح
 الأعراف قوم تجاورت بهم حسنا بهم عن النار قصصا بهم عن الجنة بينا هم في الأعراف إذا طلع
 عليهم نور بك فيقول قوم أدخلوا الجنة فاني قد غفرت لكم غواش ما غشوا به بذلك أقليد حثينا
 سريعا قلت حملت قوما عيان كفارا عمت قلوبهم بسطة شدة تختون الجبال تشققونها أرحف
 الزلزلة الشديدة خاشعين ميتين لا يخسوا لا تظلموا وتصدون تصرفون عوجا الزرع أفرقص
 كان لم يغنوا لم يقيموا السبي أفرحوا كثرة أرحم أرحمكم تلقف تلقف ويدركت والهنك يترك
 عبادة تلك الطوفان المطر القليل الجراد الذي ليس له أجنحة يطير وينشأ من الرجز الخطير تنو
 يبنون متبرها لك وقيل خسرا ن ميفات ربه الوقت الذي قدره الله كامدا قودا أخواص صوت
 سقط في أيديهم كل من ندم فقد سقط في يده أسفا الحزين واختار موسى قومه دعي موسى فبعث
 الله سئل فجعل دعاة من آمن بحمد صلى الله عليه وآله فأتبعه فساكنها الذين يتقون فخذها بقوتهم
 وجرمنا هي أوفقتك أن هو الأعدا بك هدا نا ورجعنا أصوه هم ثقل عهدهم موثيقهم وعزمهم
 حموه وقرورة فالتجست انفجرت يعذب في السيت يتعدن لا يتجأ وزر نبا الذي أتيناه ياتنا
 هو بلعمرين باعوراء شرعا ظاهرا على الماء بئس شديد وبلونا هم عاملناهم معاولة المختبر تقنا
 رفقنا أوسباط فبال بنى أسرايل وأخذ من ربك الأية خلق الله آدم ثم مسح ظهره فاستخرج
 منه ذرية فقال خلقت لهم أروء الجنة وبعمل هل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية
 فقال خلقت لهم أروء النار يعمل هل النار يعملون ذرنا خلقنا أخلنا في الأرض أقعد وما إلى
 الدنيا سنستدرجهم أي فانية لهم من ماء منهم إيان مرسلها متى وقوعها وخروجها حفي عنها عالم
 بها ولطيف خذا العفوا نفق الفضل وأمر بالمعروف والنهي عن المنكر الذي يعرض حسنه يلو غنك
 يستخفك طائف ملة يمد ونهم يزين لولا اجتبيتها لولا أختها أو تلقى بها أنا نساها

لما حملت حواطف بها ابليس وكان له تعيش لها ولد فقال سمى عبد الحات فعاش كان ذلك
 من وحى الشيطان وامره تصرعا وخيفة استكانة وخوفا **سورة الانفال** والبراءة نزلت
 الانفال في البدر قال سعد لما كان يوم بدر سالت سبيقا فنزلت يستلونا **سورة الانفال** نافلة
 عطية وجلت فرقت ذات المشوكة الجحيم ودفن متتابعين فوجا بعد فوج كل بنان الانطراف وقيل
 اطراف الارصاب شاقولته ورسوله بايها وخالقوها زحفا مجتمعين مندايين متحرفا مقطفا
 مستظرا يطلب العودة او متخيرا منضمها جاء كمال الفهم الممدد لما يحيمكم يصليكم ليثبتوا اليه يثبتوا
 فرقا نصرا قال ابو جهل ان كان هذا هو الحق من عند الله ليعذبهم وانت
 فيهم مكاء وتصدية المكاء ادخال الارصاب في افواههم والتصدية ان الصغار في كفاه يجعه يوم
 الفرقان يوم بدر فرق الله فيه بين الحق والباطل اذ انتم بالعدوة الدنيا وهو بالعدوة القصوى
 نزول بشفير الوادي الذي الى المدينة وعدكم نزول بشفير الوادي الذي الى مكة والركب
 اصحاب الروبل يعني العير فتفشلوا تجلبوا وتذهب رخيكم دولتكم وغلبتكم بطرا طغيا ناجا ركبكم
 حافظ نكص على عقبيه رجع موليا وذوقوا يا شررا وجربوا وليس هذا من ذوق الفم فتدبوه
 من خلفهم نكل بهم من بعدهم يعني تفرق بجمع كل ناقض عهد خيانة نقضا للعهد وان جنحوا
 طلبوا وما لوا حرص المؤمنين حضمهم ان يكون منكم عشرون صابرون يغلبوا فاثنتي لما نزلت
 كتب عليهم ان يفر واحد من عشية نزلت ان خفف الله فكتب ان يفر مائة من مائتين ما
 استطعت من قوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان القوة الرمي ما كان يؤبد وقعو في الغنائم
 قبل ان تحل لهم فانزل الله نعم لو ان كتاب من الله سبق كان الناس يوم بدر على ثلاث منازل ثلاث
 يقاتل العدو وثلاث يجمع المتاع وياخذ الاسارى ثلاث عند الخيمة يحرسون رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فاخصموا فانزع الله الغنيمة من ايديهم فجعله الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ففقهه على
السواء من سورة البراءة ورويتهم ميراثهم لم يكتبوا البسملة على سورة براءة قال عثمان
 كان لا انفال من اوائل ما نزلت بالمدينة وكانت براءة من آخر القرآن وكانت قصتها تشبيهة
 لقصتها فظننت انها منها فقبض النبي صلى الله عليه وسلم يميني لانا انها منها فمن اجل ذلك قرنت بينهما
 ولم اكتب بهن الله الرحمن الرحيم قال علي البسملة امان هذه السورة بما نزل ولها بعث رسول الله صلى الله
 وسلم عليا فنادى باربعة الله ورسول برئية من كل مشرك فسيح في الارض عن اربعة اشهر لم يحج بعد
 العام مشركا ولا يطوفن بالبيت عريانا وريد نخل الجنة ارمي من براءة اذان اعلى سيجو اسير وا
 مرسدا طريقا يرمي قوما يحفظوا الآخرة ذمة الآخرة والذمة العهد وليجة اولياء ودخلة
 سقاية الحاجر سقاهاهم الشرايب الموسم عيلة فقر ايضا هو نيتهم بون ذلك الدين القيم القضاء القيم

هو انقاذنا في يوم فكون كيف يكون وقيل كيف يصرفون عن الحق بعد ضوح الدليل ان يطفوا
 بجمل واكافة جميعا ليوطوا اياوا ففقا ويشبهوا انفوا واخرجوا الشاقلتم اجبتهم انقام عرنا غنيمه
 الشقة المسير والمسافة وقيل السفر فتبطهم جلسهم خذ لهم خبازا فسادا ولا لوضعوا لاسوعوا
 بالنيمة وتلبوا لك الامور اجتهدا في الحيلة عليك والكيد بك ولا تفتنني ولا تخرجني ولا توجعني احد
 الحسنين فتحوا شهادة ملجاء مهر بالملجاء الحزن في الجبل مغارات الغير السرايب وقيل السرايب
 في الامراض الخيفة مدخل السرب والماء في يحجون يسرعون يلزمه يعيبك يطعن عليك والاعمالين
 عليهم السعاة المولفة قلوبهم يتالهم بالعطية هو اذ يسمعون من كل احد فسوا الله فسميهم
 تركوا طاعة الله فتركهم من ثوابه وكل منته بخلهم قهرهم بنهمهم ونصيبتهم الموفكات وهي قوم لوط
 اتيفكت انقلبتم بها ارض عدن خلد عدنت بامرض اقامت بها واغلا اذ هبل لرفق عنهم
 لما توفي عبد الله ابن ابي قاهر رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه فانزل الله تعالى ولا تصل على احد
 منهم ما نقيموا كرهوا يلزمون يعيلون ويغتربون ويضعون ارجلهم في القليل الذي يتعيشون
 اذا هلك الله ورسوله اخلصوا اعمالهم من الغسل لمعد من اهل العذر صلوات الرسول استغفروا
 منوا على النفاق الجافية اواخره تظهرهم بها وتركهم ونحوها كثير والزكاة الطاعة والاخذوا من ان
 صلواتك سكن لهم رحمة لهم فوجوا لا مر الله مؤخرون ليقتضى الله فيهم هو قاض ضوا را يضارون
 به وارصادا انتظا راشفا جرف على جرف فهوالة الشفا والشفير وهو حله والجرف ما يحرف من السيل
 والاردية هارها يرقى قال قهرورت البير اذا الهد من انهارت مثله راية شك الا ان تقطع قلوبهم
 الموت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن السائحين قال هم الصائمون قال على سمعت رجلا
 يستغفر له بويدها مشى كان فقلت استغفر لا بويكها مشى كان فقال ليس قد استغفر لايهم
 عليه السرايب بيه هو مشى فذكرته للنبي صلى الله عليه وسلم فقلت ما كان استغفرا براهم بل لا عن موعده
 وعدها اياه فقال جابولما مات ابو طالب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ازال استغفرك حتى يهاكي له
 فانزل الله ما كان للنبي الاواه المومنين من التواب قيل دعاء كثير البكاء وقيل بلسان الحبيشة الرحيم
 شققا وفرقا وعلى الثلاثة الذين خلفوا كذب بن مالك وصاحبيه فخمصة جماعة نصب اعيان
 من التعب ولا يطون موطا ولا يقفون موقعا نيزا اسرا وقتلا طائفة عصية غلظة مشددة
 يفتنون يبسلون عزيز شديد ما عنتم ما شق عليكم رسول الله صلى الله عليه وسلم الهوقدم صل
 لهم السعادة في الذكر وقيل عمل صلى الله عليه وسلم وقيل اعمال الصالحين وقيل خير عوامهم دعاءهم
 وزاد ركم زوا علمكم واذا اتنا الناس حمة مطرا اذا الهومك قول بالتكذيب اي اذا خصين
 بطرا وحني اذا كتمهم في الفلك جرين بهم المعنى بكم احيط بهم دنوا من انتهلكه فاختلط بينا وبينهم

فلبت بالباء من كل لون زخرفها نريتها وحسنها حصيلا لا شيء فيها كان لم تكن بالامس لو تكن
 بالامس ولا يرهق او يغشى قاتر سواد من الكابة ترهقهم ذلة يصيبهم ذل وخزي وهوان عاصم
 ما نزع غشيت البست فزينا فرقنا تبلوا تختبر تفيضون تفعلون وما يغرب يغيب لهم البسوى
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله الرؤيا الصالحة يراها المسلم وتري له الا يفرحون يقولون ما
 لو يكون مبصرا مضيا لتهتد وابه في حوا بحكم اجمعوا امركم اعزموا على امر غمة مخفيا غير طاهر
 ثم قضاوا الى ولا ينظرون انهضوا الى ولا تخرجون يعني امضوا الى بكم وهكم لتلفتنا لتردنا
 الكبرياء الملك والعز الطمس على اموالهم يعني اصنعها واذ هبها عن صورتها واشتد على قلوبهم
 اطبع عليها حتى لا تدين وعدا ظلمنا نجحيك نلقبك على نجوة من الارض هو المكان المرتفع قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله كان جبرئيل يدس الطين في في فرعون مخافة ان يقول لا اله الا الله
 حقت سبقت وقيل وجدت الرجس العذاب **سورة هود** فصلت بينت يتنون يكون
 وقيل شك وامتناء في الحق ليسخفوا منه ليتواروا من الله ان استطاعوا يستغشون يتدثرون
 بها ويغطون بينهم يعلم مستقرها يايتها رزقها حيث كانت ومستودعها حيث قومت ما يحبس
 ما يحبس العذاب عنا حاق نزل واحاط رزقهم بلى واخبتوا خافوا وقيل اطما نوا وقيل تابوا الرزق
 سقاطنا بادي الراي ما ظهر لنا وقيل تبعول في ظاهر الراي وباطنهم على خلاف ذلك هميت
 خفيت لعنا دكر الحق انزل ما كموها اضطركم الى معرفتها تزدري تستصغرن ان يغوي بكم
 ان يضلكم اجرامى هو مصداجرمت يعني عقوبة جرمى الفلك وهي السفينة فارقتكم تخزن
 رزقها طينى لا تراجنى وفار التور نبع حجرها مسيرها هو مصداجرمت ودرسها موقفها
 امر سيدت حسرت معزل فاحية ابلعي اشربي اقلعي امسكي اعتراك من عزبة اى اصبحت
 يعني اصابك ومسلك اخذ بنا صيتها اى في ملكه وسلطانه عنيده وعاندا وعنوده واحل هو
 تاكيد التجبر استعمر جعلكم عما را غير تخسيرا لتضليل كان لم يغنوا لم يعيشوا وقيل كان لم يكونوا
 بعجل حنيد نصيهم ما يشوى بالحجارة نكروهم وانكروهم واستنكروهم واحدا وجس اضمم الرزق
 انفرع منيب مقبل الى طاعة الله نعم سئ بهم ساء ظنا بقوم ضاق بهم باضيا فخرها صا يوم
 عصيد شديدا يهرعون اليه يسرعون ويقبلون اليه بالغضب بقطع من ايل بسواد ولا يلتفت
 يتخلف وقيل لا ينظروا من سجيل من طين طين منضوتيلو بعضهم بعضا مسورة معلمة
 وروثعوا ولا تسعوا ورجح منكم لا يكسبنكم رهطك عشيرتك ومراءكم ظهر يا اهل التفتوا اليه
 والقيمة خلق ظهورهم كالمورم المورم دال داخل امد خول ارفد المرفود اللعنة بعد اللعنة وقيل
 العون المعين رفته اعلمه بتبنيب بارء وهلاكه وتخسرون فير صوت شديدا شهيق

صَوَّ ضَعِيفٌ غَيْرُ مُجَدِّدٍ وَذُو غَيْرِ مُنْقَطِعٍ وَلَا تَرْكُوهُ أَتَدَاوِيلَ تَمِيلُوا أَنْ رَجَلًا أَصَابَ قُبْلَةَ حَرَامٍ مِنْ
 أَمْرًا قَاتِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ ذَلِكَ فَأَنْزَلَتْ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ مِنْ لَيْلٍ
 وَنَهَارٍ سَاعَاتٍ بَعْدَ سَاعَاتٍ أَنْزَلُوا أَهْلَكُوا أُولُو الْبَقِيَّةِ دِينَ وَفَضْلَ وَتَمَيَّزَ مِنْ سُلَيْمَانَ يَوْسُفَ
 غَيْبَتِ الْحَبِّ مَوْضِعَ مَظْلُومٍ مِنَ الْبِيرِ وَقِيلَ كُلُّ شَيْءٍ غَيْبٌ عَنْكَ شَيْئًا فَهُوَ غَيْبٌ أَيْ الْحَبِّ الْوَكِيَّةُ
 الَّتِي لَمْ تَطُورِ السَّيَاحَةَ مَا كَثُرَ الطَّرِيقُ سَوَّلَتْ نَزِيدَتْ أَشَدَّ قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَ فِي النِّقْصَانِ وَمَرَادُهُ تَطَلَّبَتْ
 مِنْهُ أَنْ يَوْقِعَهَا هَيْتَ لَكَ هَيْتَا لَكَ وَقِيلَ هَلُمَّ وَتَعَالَى لَوْلَا أَنْ رَأَى بَرَهَانَ رَبِّهِ مِثْلَ ذَلِكَ يَعْقُوبُ
 فَضُوبٌ صَدْرُهُ فَخَرَجَتْ شَهْوَةٌ مِنْ أَنْفِهِ قَدَّتْ قَبِيضَةً طَعْنَةً شَغَفَهَا عَلَيْهَا مَتَكَءٌ مَجْلَسًا وَقِيلَ
 طَعَامًا يَقْطَعُ بِالسَّكِينِ قِيلَ هُوَ الْأَوَّلُ تَرْجُوهُ الْكِبَرُ أَنْ عَظُمَتْ فَاسْتَعَصَمَ امْتَنَعَ وَأَبَى أَصْلَ مِيلَ قَضَى
 الْأَوَّلُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ مَا أَحْكِيَا مَا رَأَى وَغَيْرُ يَوْسُفَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا مَا رَأَيْتُ شَيْئًا فَقَالَ قَضَى الْأَوَّلُ
 أَضْغَاتٍ أَحْلَاهُ مَا لَا تَوِيلَ لَهُ بَعْدَ أَمْنٍ بَعْدَ حِينَ تَحْصُونَ تَحْزِنُونَ وَتَدْخِرُونَ يَعْيُونَ الْغَنَاءُ
 وَالْأَدْنَى حَصْحَصَ تَبِينٍ وَوَضَحٍ وَتَمِيلُ هَلُنَا نَجْلِبُ إِلَيْهِمُ الطَّعَامَ إِلَّا أَنْ يَحَاطَبَكُمْ أَنْ تَمُوتُوا كَلِمَةً
 إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبُ قَضَاهَا لَكِنْ حَاجَةٌ يَعْنِي أَنْ ذَلِكَ الدَّخُولُ قَضَاءُ حَاجَةٍ فَهُوَ إِرَادَةُ أَنْ يَكُونَ
 دَخُولُهُمْ مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ شَفِيقَةٍ عَلَيْهِمْ أَوْ يَضْمُهُ إِلَيْهِ لَعَلَّ الرِّفْقَةَ صَوَاعِدُ الْمَلِكِ يَعْنِي السَّقَايَةَ وَهُوَ
 الْمَمْلُوكُ الْفَارِسِيُّ الَّذِي يَلْتَقِي طَرَفَاكَ كَأَنْتَ تَشْرَبُ بِهِ الْوَعْدُ عَاجِزٌ خَلَصُوا نَجِيًّا أَنْفَرُوا وَامْتَنَاجِينَ
 تَفْتَوُّوا تَرَالْ حَوْضًا أَلْدَنَفَ أَهْلَاكَ مِنْ شِدَّةِ الْوَجْعِ يَذِيْبُكَ الْهَوَى لَا تَثْرِيْبُ تَعْبِيرٌ فَصَلَتْ خَرَجَتْ
 تَعْنَدُنْ تَسْفَهُونِي وَتَجْهَلُونِي مِنْ جَاةٍ قَلِيلَةٍ غَاشِيَةٍ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَقُوبَةٌ عَامَةٌ مَجْلَلَةٌ تَعْنَاهُمْ
 هَذِهِ سَبِيلِي سَنَتِي وَمِنْهَا جِي وَدَعَوْتِي حَتَّى إِذَا اسْتَبْشَأَ السُّلُوسُ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُنُوا قَالَتْ عَالِشَةُ
 كُنْ بَوَايَا لَتَشْدِيدٍ وَلَيْسَتْ بِالْتَّخْفِيفِ لَمْ يَكُنِ السُّلُوسُ ظَنُّ ذَلِكَ بِرَجَاءٍ وَلَكِنْ اتِّبَاعُ السُّلُوسِ طَال عَلَيْهِمْ
 الْبَلَاءُ حَتَّى ظَنَّتِ السُّلُوسُ أَنَّهُمْ قَدْ كُنُوا وَهُوَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ بِالْتَّخْفِيفِ هُوَ كَقَوْلِهِ حَتَّى يَقُولَ السُّلُوسُ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ سَوَاءٌ أَلَوْ عَلَاقَالِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَدَا مَلِكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 مَوْكِلٌ بِالسَّيِّئَاتِ مَعَهُ خَارِيقٌ مِنْ نَارٍ يَسُوقُ السَّيِّئَاتِ حِينَ تَشَاءُ اللَّهُ وَجَعَلَ فِيهَا رَأْسًا وَتَدَاهَا
 بِالْجِبَالِ قَطْعٌ مَتَبَّاعَاتٍ مِثْلَ نِيَّاتٍ قَدَى بَعْضُهَا قَرِيبٌ مِنْ بَعْضٍ صَنَوَانٌ مَجْتَمِعٌ وَنَفْضٌ بَعْضُهَا
 عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدَّقْلُ وَالْفَارَسِيُّ الْحَلْوُ وَالْحَامِضُ الْمَثْرَاتُ الْعَقُوبَةُ
 قِيلَ الْأَوْثَانُ وَالْأَوْثَانُ وَقِيلَ مَا أَصَابَ الْقُرُونُ أَمَّا ضِيَّةٌ مِنَ الْعَذَابِ هَادِيْنِي دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ مَا تَنْتَفِيزُ
 الْأَوْثَانُ مَنْقُصَةٌ مِنْ مَدَّةِ الْحَلِّ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ السَّرِيَّةُ وَالْعَدْلَانِيَّةُ وَسَبَّحَ بِأَلْسِنَاهَا الظَّاهِرَةُ
 الْمَارَّةُ عَلَى طَرِيقِ مَعْشَرَاتِ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بِأَذْنِهِ مِنْ أَلْهَامِهِمْ وَيَنْشِئُ شَيْئًا يَخْلُقُ شَدِيدُ
 الْمَحَالِ أَيْ الْقُوَّةُ وَقِيلَ شَدِيدُ الْمَكْرِ وَالْعَدْلُ وَقِيلَ شَدِيدُ الْعَقُوبَةِ بِقَدَرِهَا عَلَى طَائِفَتِهَا وَبِقَدَرِ

ما يلهيها من بد ما يعلموا انما عرا بيا عاليا من رب يربوا اقلها الزبد فيذهب جفاء وهو ما رمى به
 النواصي يقال اجفأت القدر اذا غلبت فعلها الزبد ثم يسكن فيذهب الزبد بلا منفعة فذلك
 يميز الحق من الباطل المهاد القرائش ويدرون يد فعون الزمتاء قليل ذاهب يمتنع به ثوبني طوبى
 فروح وقر عين افلحربيا سيعلم متاب توتى قارعة داهية فامليت عملت لهم من امل من انا مانع
 حاجز يحول الله ما يشاء ويثبت يحول بالداء ما يشاء من القدر وينت ما يشاء تنقصها بموت
 علمائها وقهرها وقيل بالفتوح على المسلمين لا معقب لا مغير **سورة ابراهيم** قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذا سئل في القبر فيشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذلك قوله
 يثبت الله الذين امنوا واذ تاذن ربكم واعلمكم من خاف مقامى حيث يقية الله بهذين يمزونه
 قدما فراد والذين يحكم في افواههم هذا مثل كفوا عما اردوا به قيل عضوا عليها صد يد يقيم دم
 وزويكاد يسبغ وزويكاد في الحلق الزويكاد بطاء في يوم عاصف شد يد هبوب الريح ككوب
 واحدات تابع مغنون واقعون بمصر حكم بمغيثكم استصرحني استغاثني يستصرخه من الصرخ
 اجبت استوصلت وانزعجت دابر البوار الهلاك سئل على من الذين بدلوا نعمت الله كفرا
 واحلوا قومهم دابر البوار قال منافقوا قريش ولا اخلا فحالة وقزابة مصدا خالته خولاد ابيين
 مقامين على طاعة الله مهطعين ناظرين وقيل مقبلين مذعنين خاشعين وقيل مسرعين
 الى الدعي مقنعى رفسهم رافعى رؤسهم الى السماء هواء خالية مقرنين موصولين بشياطينهم في
 الارصاف والوثاق والاصفا دسلوا سل الحديد والاغلاق سوا بيلهم قصمهم من تظلم الخامل المذنب
سورة الحجر يلهمهم الله مل يشغلهم كتاب معلوم اجل ينهون اليه سكوت ابصانا اى سادات
 وغشيت بروجا منازل للشمس القمر معائش من الثمار والحبوب لواتح حوامل لانها تحل ائماء
 والتراب والسحاب من صلصال طين خلط برمل فصلصل كما يصلصل الفخا ويقال منق من
 حاطين اسود وقيل هو الطين المتغير جماعته حامة مسنون مصبو وقيل مغير الدار تحت هذا
 صراط على مستقيم يرجع الى الله وعليه طريقه يعني هذا الطريق مرجعه الى نصب اعياء وقيل عناء
 وجلون فرعون لا توجل لا تخف قوم منكرون انكروهم لوط واتبع ابا دهم على اثار نباتك اهل
 لثا يخلف منهم احد لعمر لبعيشت وبجيتك سكوتهم في صلواتهم يعهون يتمادون الصيحة
 الهلكة مشرقين داخلين في وقت شروق الشمس للمتوسمين للناظرين وقيل المتفرسين
 المتشبهين في النظر حتى يعرفوا حقيقة سمة النشأ وانها يعني مدنية قوم لوط بسبيل عقيم على
 طريق قومك الى الشام وهو طريق الزبد من لا يخفى ليا ما مبين كل ما ايتمت واهتديت
 يعني بطريق وانهم الصنف الجليل عراضا بغير فحش اتينك سبعا من المتاني والقران العظيم يعني

الفاتحة وهي سبع آيات وتلنى في كل صلوة آمن الله على رسوله بهذا السورة كما آمننى عليه بجميع
 القرآن قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هو سبعة المثاني المقتسمين الذين حلفوا ومنه
 أو اتسم جملوا القرآن عظيم هم أهل الكتاب جزوة أجزاء قاموا ببعضه وكفوا ببعضه هو قول
 ابن عباس فاصدع اظهروا مؤمرا أهوريا بك سورة النحل أمر الله عذابه بالرحمة بالوحى دفع
 الشياطين قيل ما استندفات به من الأكسية والأبنية جمال زينته يخرجون تردونها الى مراحها
 بالحنى حين تسيرون تخرجونها الى المرمى بالغداة الا بشق الا نفس عني المشقة قصدا السبيل
 البيان وقيل الا سلام والطريق المستقيم الذى يؤدى الى رضاء الله تعالى منها جازع عادل
 مائل الى الله هو المخلطة تسمون ترعون مواشيكم كما طربا السمك مواخر شواق الماء
 ان قتل كبرى تترك بكم تكفا وعلا مات يعنى الجبال هن علا كما للطريق بالنهار وياخذهم في ثقلهم
 اخذوا فهم للسفر والتجارة فها هم محجزين بمبتنعين على الله على خوف تنقص من اعمالهم يتفهم
 يتميل وله الدين الطاعة واصبادا مما تجتررون ترفعون اصواتكم بالاستغاثة وهو كظيم مخوف
 يدسه يخفيه مفطون منسيون ومتركون سائغا جازا في حلولهم سكر وهو الخمر السكر طعم
 الله من ثم تها ورزقا حسنا ما احل الله وهو الخمر والزبيب والتمر وحى ربك الى الخمر اللهمها واذف
 في انفسها ذللا متقادا مسخرة وحفلة يعنى ولدا لولد قيل الا صهارهم لا عوان وهو كل ثقيل
 ووبال تستخفونها يوم طعنكم يخفف عليكم حملها في اسفاركم اثاثا طنافس واكسية وبسطا
 اكنا يعنى الغيران والاسراب سزاييل قمصا تقيمكم الحرقنكم الحروا ما سزاييل تقيمكم باسكم
 فان الدرع تمنعكم شدة الطعن والضرب والرمي ولا هم يستعقبون بطلبهم اين يرجعون
 الى ما يرضى الله الفحشاء الزنا يعظكم يوحيكم نقضت غرلها افسد كانت خرقاء اذا برمت غرلها
 نقضت من بعد قوة الغزل بالمارح وقتله انكاثا قطع وخرقا دخرا بينكم اى غشا وخديعة
 وكل شئ لم يصح فهو خل اربى من امة اكثر وا على من قوم فانزل قدام بعد ثبوتها نزل عن الايمان
 بعد المعرفة بالله ينفذ يفنى ينقطع باق دائر وينقطع فاذا اقوات القرآن فاستعد بالله فاذا
 اردت ان تقرأ القرآن فاسأل الله ان يعيد لك وهذا مقدم ومؤخر ذلك ان الاستعانة قبل
 القراءة ومعناها الاعتصا بالله بروح القدس جبرئيل لسان الذى يلحدون اليه لغة الذى
 يميلون القول اليه ويؤمنون انه يعلمك اعجبي لا يفصح ولا يتكلم بالعربية قال الكفار فما يعلم محمد عبد
 بن الحضرمى وهو حذا الكتاب فقال الله لسان الذى يلحدون الخ من بعد ما فتنوا اى عندها
 امة قانتا معلم الخير مطيعا واتباعا فى الدنيا حسنة يعنى الذكر والثناء الحسن فى الناس سورة
 بنى اسرائيل سبحان الذى براءة له من السوء اسرى بعبدك سيرو محمد صلى الله عليه وسلم

اشارة الى قصة المعراج انه كان عبد اشكور من سليمان كان نوح عليه السلام اذا اطعم طعاما
وليس نوباً حمل الله فسي عبد اشكور وقضيتاً الى نبي اسراييل او حيناً اليهم واولمناهم ولتعلن
لتبتهن وعدا ولهم يعني ادى الفساد عبادنا يعني جالوت وقومه فجاءوا لخلال الديار فمشوا
وتروا اوسط منازلهم فخرج دنا لكم الكثرة عليهم فزنا الدنا لكم عليهم بقتل جالوت اكثر نفيرا
اكثر عدا امن عدكم ليتبروا ليدبروا ويحزوا ما غلبوا عليه حصيل سجننا وصحبا عجباً يجعل بالدعاء
في الشريعة بالدعاء في الخير مبصرة مضية يبصر فيها فصلنا وبيننا امرنا متر فيها امرنا هم على
لسان رسول بالطاعة وعنى ائمة ترفين الجبابرة والمسلطين في قتل سلطنتها وارهاق وجب
القول العذاب فزناها اهلكناها العاجلة الدنيا وسعى لها سعيها على نعم النضر لله من عطاء
ربك يعني الدنيا وهي مقسومة بين البر والفاجر فخطوا منها وعانى الدنيا من اهلها منين والكافرين
وقضى امره لا تقل لهما اف يعني رد بدين الكلام ولا تستثقل شيئاً من امرهما واخفض السن
جانبك للابوين الرجعين عن معاصي الله ولا تبذرا لا تنفق في الباطل ابتغاء رحمة انتظار
مرزق ميسور ائنا سملوا ملوما تلوم نفسك وتلاوم محسوما ليس عندك شيء حسرت الرجل
بالمسئلة اذا انيت جميع ما عندك خشية املوق مخافة الفقر خطأ ائنا لوليد امرته واحسن تأويله عاقبة
ولا تففف ولا تقفل في شيء بما لا تعلمها بالكبر والفخر تحرق الارض لن تنقيها افا صغكم اى
اتركهم واخلص لكم صرنا وجهنا وبيننا من كل مثل يوجب الاله عتابا به والتفكر فيه حجابا
مستورا معناه سائر اواذ اهم يخشى مصدر من ناحيت في صفرهم بها والمعنى يتناجون بالكذب
والاستهزاء فسينغصون اليك فسمهم يحركونها تكذيبا واستهزاء بهذا القول وقيل يهزون
فتستجيبون بحمل يحجبون بحمل لا حين لا ينفعهم الحيل ينزع يفسد ولا تحبذ من السهم الفقر
الى الصحة والغنى اولئك الذين يدعون كان ناس من الاله يعبدون ناسا من الجن فاسلم
الجن فتمسك هو لاء بنهموا بهم اقرب هو اقرب الى رحمة الله واجعلنا الرويا التي اريناك
قال ابن عباس هي ربا عين اريها رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ليلة اسرى به والشجرة
الملعونة وهي الزقوم لا تحتلكن ذريته لا ستا صلهم بالا غواء ولا ستولين عليهم جزءا موفورا
واقرا واستقر نازحه وانخفض بصوتك وهو الغنا والمزمار جلد عليهم وصم بخيل
ورجلت بالقرسان والماشى على رجليه يجرى ويسير حاصبا الريح الحاصف قاصفا من
الريح رجا شديدا تقصف الغلك وتكسره تليعا تايرا وناصر اذ تيلد وهو القشرة التي تكون في
شق النواة اصل سبيلا بعد حجة ليفتنونك ليستزلونك ضعف الحيوة وضعف الهمة
عذاب الدنيا وعذاب الآخرة ليستنزفونك ليزعجونك واذا لا يلبثون خلافا لك لم يلبثوا حتى

انهم كانوا يسمون بانبياءهم والصالحين قبلهم فاجاءها الخاض الجاهل وجره الولادة سوا اليهم
 الصغير وطبا جنيا طريا انبذت اعزلت شيئا فريا عظيم اسمع مجودا بصيرا الكفار يومئذ اسمع
 شيئا وابصروا نذرهم يوم الحسرة اذا نودي يا اهل الجنة خلوا ولا موت ويا اهل النار خلوا
 ولا موت لا ترجعوا لموتكم لسان صدق على الشقاء الحسن والحسين ويا اهل الجنة خفيا لطيف
 ديكيا جماعة بالك غيا خسرانا لا يسهون فيها لغوا باطلا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبير شيل
 ما يمنعك ان تزورنا اكثر مما تزورنا فنزلت وما تنزل الا بما مر بك وما كان ربك نسيا
 الخبير هل تعلم له سميا لم يسم احد الرحمن غيره عتيا عصيا صليا صلى يعني دخولا واحترقا
 وان منكم الا وادها يردونها ثم يصعدون باعالمهم حتما مقضيا الحتم الواجب حسن نديا التنازل
 المجلس اثنا مالا ورعا منظر او قيل الري التراب قال خباب جدت العاص بن وابل انقاضي
 حقالي عند قال وعطيك حتى تكفر بحجل فقلت لا حتى تموت ثم تبعت قال اني ميت ثم مبعوث
 قلت نعم قال ان لي هنالك ما اذ وولد انزلت افرايت الذي كفر باياتنا اذ اقول عظيماء توهمهم
 اذا توهمهم اغواء وقيل ثم عجزهم ازعاجا نعد لهم عدلا نعدا نفسا سهرم التي تينفسون في الدنيا
 ورد اعطاشا عر هذا شهادة ان لا اله الا الله هذا الهدى ما كذا عوجا ركن صوتا وقيل حساسا
 طه وادي المقدس امباك واسمه طوي اكا واخفيا لا اظهر عليها احد غيري سيرتها حالها
 واحلل عقدة من لساني كل مله ينطق بحرف او فيه تممة او فاقه فري عقدة انزرى ظهري ان يفر
 ان يجعل يطخه يتعدى فاجس اضمخو فافتناك اختبرناك اختبرناك اختبرا ولا تينا ولا تضعف
 اعطى كل شئ خلقه خلق لكل شئ نروجه ثم هذا المنكح ومطعمه ومشربة مسكنة لا يفيح
 في جلد على جلد وفي النهى التقى تارة حاجة فيسبحونكم فيهللكم السلسل طرثيبه بالسما وتطهر
 او نصلوا فقد هوى شقى بملكنا با مرنا ظلت اقمتم لنفسكم في اليم لنسند رين في البحر ماء بش
 يقا فتون يتشاد من قاعا مستويا وقيل اذ لمس قيل يعلوه الماء صفصفا نصفصفا
 اربابا فيه قيل المستوي من الارض عوجا واديا امتا سوابيه مكانا سوى منصفينهم
 يبسا يا بسا على قدام موعدا خطبك ما لك مساس مصل ما لله مساسا معيشة ضنكا
 الضنك الشد يد وقيل الشفاء قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذابي القبر خشعت الا صوت
 سكنت همسا الصوت الخفي وقيل حسن الا قدام والوطى الخفي والكلوم الخفي وعنت او جردت
 ولا يخاف ظمما ان يظلم فيزاد في سياته من زينة القوام الحلة الذي استعارها من ال فرعون
 فقد فشاها القيتها القى السامى صنع المثل تانيت الا مثل يقول بدنيكم مثلهم طريقة
 اعد لهم هضما لا يظلم فيه هضم من حسنة خولهم حشوتني اعي عن حجتى كنت بصيرا في الدنيا

رة تظن ان تقطش وانه قضى به يصيبك حره سور في الزبياء ما احسوا تو قوا من احسب
 خامدين ميتين لو انهم قتلوا ن تفرمون الويل وادنى جهنم لا يستحقون ولا يعينون قضى رضى
 في ذلك دوران يسعون يجيرون وقيل يدرون ولا يصحبون زويجا ورون نقصها من اطرافها
 نقص اهلها وركتها التاميل الزمان مجد اذا خطا ما تتركسوا مردا ونفشت النفس الرعي
 باليل صنعة ليرس نكح الدروع ان لن نقدر عليه لن نأخذ بالعلاب لذي صابا منكم وواحد
 دينكم دين واحد تقطعون امرهم اختلغوا حدب شرف ينسلون يقبلون حصب نجر قيل
 حطب بما نزلت انكم وما تعبدن من دون الله حصب جهنم انتم لها ابرون قال المشركين
 الملائكة وعلبي عزير يعبدن من دون الله فانزلت ان الذين سبقتم لهم منا الحسنى
 حسيما الحسنى الحسنى احد هو من الصواخفى السجل الضعيفة كطى السجل للكتب كطى الضعيفة
 على الكتاب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الناس انكم تحشون الى الله عزرة غرة ثور كاجلنا
 اول خلق نبيذ اذ تكلم علمتكم سورة الحج ان نزلت الساعة شئ عظيم قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ذاك يوم يقول الله لا ادرى بعثت النار تسعائة وتسعة وتسعين في النار وواحد الجنة نزل
 تشغل بهيجه ان عطفه مستكبرا في نفسه يصميرين اب عزير عبد الله على حشد قيل بقدر
 الرجل المدينى ولدت امراة غلاما ونجت خيمل قال هذا دين صالح ان لم تلد لم تلتجى
 خيله قال هذا دين سوء هذا ن خصمان اختصما في ربهم نزلت في الذين باروا يوم بل حمرة وعلى
 وعبد وعتبة وشيبة والويد فليمد بسبب الى السماء بجبل الى سقف البيت وهذا الى الطيب
 الهوى الى القران وهذا الى صراط الحميد الا سلام من كل فج عميق طريق بعيد لبائس الفقير
 رويح شيئا من شدة الحال فقام وضع احرامهم من خلق الراى لبس الثياب قص الاطراف نحو ذلك
 بالبيت العتيق قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما سبي بيت العتيق انه لو يظهر عليه جبار منسكا عبيد
 الخبثين المطبئين القاتم المتخفف والذى يفتح بها اعطى المعتر السائل اذن للذين يقابلون
 هوى اول اية نزلت في القتال وقصر مشيد بالخص الزجر اذا تمنى الفى الشيطان في امنيته اذا
 حذا الفى الشيطان في حديثه فيبطل الله ما يلقى الشيطان ويحكم الله ايايه فيسبون فيمطون
 السطوة بسى الموقنون افلا الموقنون فانزاد وسعدا ناسعون ساكنون خائفون من سلة
 النطفة سبع طرائق سموات تنبت بالدهن هو الزيت واتوفناهم وسعناهم هيتا هيتا بعد غشاء
 الزبد ما ارتفع من الماء وما لا ينفخ بربوة المكان المرتفع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 امرؤ الجنة واسطرها وانفسها تاتر ايلع بعضها بعضا ذات قرار خصب ومعين ماء ظاهر
 امتكم ينكم قلوبهم حلة خافين سالت عائشة النبي صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية والذين يقولون

ما اتوا قلوبهم جلة اهلهم الذين يشربون الخمر ويسرقون قال روي ابنت الصديق ولكنهم الذين
 يصومون ويتصدقون وهم يخافون ان لا يقبل منهم اولئك الذين يسارعون في الخيرات وهم
 لها سابقون سبقت لهم السعادة يجتهدون يستغيثون يسألون عجلون حول البيت يقولون هي انكسر
 تدبرون من الصراط لنا يكون عن الحق ما دلون تسبحون تكذبون جاء رجل ابن عباس فقال يا
 ابن عباس ان في نفسي من القران شيئا اسمع الله يقول وكان الله على كل شيء قديرا اكان هذا امر
 كان وقال فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون وقال في آية اخرى واقبل بعضهم على بعض
 يتساءلون قال ابن عباس ما قوله كان الله على كل شيء قدير فانه لو ينزل ولا يزال اوما قوله فلا
 يتساءلون ففي النسخة الاولى اوما قوله يتساءلون فاذا دخلوا الجنة لا تحزن على ما كنتم عملين قال رسول الله
 هم فيها كالحنثوية لنار فيقلس شفقة العلي حتى تلبسوا وسطا من ثيابهم تسترخي شفقة السفلى
 حتى تضرب سوتهم في الثوب انزلها بلباسها فرضها وانزلها فيها فرائض مختلفة قال هرثمة بن
 الله الخمر عن اقا كانت من البغايا بمكة فنزلت الزانية في رومية يرمون الحصان الحرام والذين
 يرمون امر واحم نزلت في هلال بن امية قد ف امة عند النبي صلى الله عليه وسلم الشريك بن سماعة وقيل
 في عمر بن ابي بن جاد ابارك نزلت في قصة عائشة عنها اذ تلقونه تقولون هجرت بعضكم عن
 بعض ما نركي ما اهتمك ولا يا تل اذ يقسمونهم حسا بهم تستأمنوا تستأمنوا فواو كريد بن زينة
 اذ لم يزلوا روي خلد لها ومعضد لها وخرها وشعرها اذ زوجها قال ابن مسعود كالحمل
 ولا قسط ولا قلاوة اذ ما ظهر منها قال الثياب غير ولي الا مرة المخفل الذي لا يشترى النساء
 او الطفل الذين لم يظهروا ولد اباهم من الصغار علمت فيه هو خير ان علمت لهم حيلة فتيا تكلم ما ذكر
 البغاة الزانوا لسموات هاهنا هل السموات والارض مثل قورة هاهنا في قلب ابي من شكوكهم وضع الفيل
 وقيل لك في بيتهم اسما جلدان ترفع نكر ويدكر فيها اسمها يتل فيهما كتابه يسبح ويحلى بالغد صلوة
 الغداة والاصل صلق العصور رجال لا تلهيهم تجارة عن ذكر الله قال ابن عباس كفا التجار الناس وابيعه
 ولكن لو تكن تلهيهم تجارهم ولا بيعهم عن ذكر الله ببيعة ارض مستوية سما ضوء من خيال من بين
 السحاب اذ عنيين مطيعين تحية السلام رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تبارك تفاعل من البركة تملق ثوبا
 ويده يوراهلكي عتوا طخوا هباء ونورا ما يسف الرخ الذين يحشرون على وجوههم قيل يا بني الله كيف
 يحشر الكافر على وجهه يوم القيمة قال ليس الذي امشاه على الرجلين الدنيا فادرك على ان يمشي على وجهه يوم
 القيمة الرتل لعل هذا نزل ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس ما كنا دائما عليه خيل طلوع الشمس في
 يسير اسيح جعل ليل النهار خلفه من فاته شيء من ليل ان يجعل ادمركه بالنهار ومن النهار ادمركه
 بالليل وعباد الرحمن المؤمنون هونا بالاطاعة والعفاف والتواضع غلا ما لم يزلوا من انهم

وقيل هلاك الأريقثون النفس التي حرم الله الأربا حتى ما نزلت قال هل مكة فقد غرنا بالله وقتلت
 النفس التي حرم الله وأتينا الفواحش فانزل الله عز وجل لا من تثاب من الأرية أنما العقوبة هي لمن
 أراد جنة وذرياً ساخرة أعين في طاعة الله وما شئنا اقلعين المؤمن يرى حبيبة في طاعة الله ما يعجبك بقدر
 يقال ما عيايت به شيئاً لزاماً هلكة بسوق **في الشعر** عكا الطح كالجمل انزلنا جنة الشرفة طائف قليلاً في كل
 جعلنا ريح شوق مصانع كل بناء فهو مصفحة لعلكم كانكم تتخللون خلق الأولين دين الأولين فار هين
 حاذقين وقيل مرحين تعشق الفساد تعشون تبغون هنيئهم منضم بعضه الى بعض وقيل
 تنفست اذ اصم **مسحورين** مسحورين في الأريكة الغيطة وقيل هي شجرة الجبل اختل بي والظلمة اخلاول
 العذاب اخفض جناحك الن جانبيك في كل واد يهيئ في كل لغو يخوضون بسوق **في النخل** براء
 قدس بشهاب غيب شعلة من النار تهب بسوق منه اذ عنى جعلني يخرج انجبا يعلم كل خفية في السماء
 والارض لا قبل لهم لا طاقة لهم الصرح كل ملاط اتخذ من القوارير والصور القصير وجامعته صرح
 عرش عظيم سريكر يرياني مسلمين طائعين نكروا غير واطاؤكم مصائبكم اذ اراد عليهم ما يعلمهم رد
 قرب يدي عن يجسسون وقيل يد فعن وقيل يجلس او لهم على اخرهم حتى تنام الطير واخرين صاغرين
 جامدة قائمة اتقن احكم بسوق **في القصص** قصيه ابغى راحة عن جنب بعد ياتمن بيتشاور
 انست ابصرت جذوة قطعه غليظة من الخشب ليس فيها لهيب قيل شهاب من نار من السماء
 سنعينك العبد العيين قال رسول الله صلى الله عليه وآله قل لا اله الا الله اسهدك بها الحق القية قال
 لو ان تعبروني في قرين انما يحل عليه الجرح لا قدرت بها عليك فانزل الله تعانك لا تفعل من احببت
 فحبيت عليهم الانبياء الحج سواد انما التني وتقل لرادك الى معالي مكة كل شئ هالك بوجه الاملاك وفيها
 الا ما يريد به جلاله **في الشعر** كبريت تحلقون افكا تصنعون كذا بانقاروا وراوا قالت ام سعد
 ليس قد مر الله بالبر والله لا اطعم طعاما ولا اشرب شئاً باحتيائي موتي وتكفر فانزلت وصيتنا اننا لو لم
 حسنا وان جاهلك على ان تشرك في الخ وتأتون في ناديكو المنكر كانوا يجدون اهل الارض يسخر من
 منهم بسوق **في الروم** كانت فارس يني نزلت هذه الآية ألم علمت الروم قاهرين الروم كان المسلمون
 يحجون ظهور الروم وكان قريش تحجب ظهور فارس فانزل الله هذه الآية فظهرت عليه الروم على فارس
 في السنة السابعة اذ في الارض طرف الشام اهل ايسر يصعدون يتفرون ذوا يربوا من اعطي بيتي
 افضل فلا اجر له فيها يجرون ينعمون يهيدون المصاحم اذ في المطر السواء على الاسماء انزلت
 خلق الله لدين الله الفطرة الاسلام بسوق **في لقمان** ولا تصغر خدك للناس لا تشكروا فحق ربنا الله يرض
 عنهم بوجاهة اذ كلوا المتصغر اعراض بالوجه الغر الشيطان ختار غدا بسوق **في الشعراء**
 تتجاني جنوبهم عن المضاجع نزلت في انتظار الصلوة تسيناً كتر كناكم العذاب الا في مصائب الدنيا

واسقامها ويزلها من ضعف نقطة الرجل الحز التي لا تمطر الا نفي عنها شيئا ولم يهدل
اولهينين لسوء الا جواب كان الناس يدعون نريد بن حارث زيد بن محمد حتى نزل القرآن
ادعهم واثمهم قام نبي الله فخطب خطبة فقال انما تقفون الا ترون له قلبا قلب معهم وقلوبكم
فا نزل الله ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه فمنهم من قضى نحبا جلده الله فقال قال رسول الله
صلواته من قضى نحبا صياحيهم فصولهم سلقوكم استقبلوكم بالسنة حلا داد الطعن باللسان
فيطمع الله في قلبه مرض الفجور والوفا قالت امرأة ما امرى كل شئ الا للرجال وما امرى النساء
يذكرن بشئ فانزلت ان المسلمين والمسلمات تخفى في نفسك نزلت في شأن نريد بن جحش نريد بن
حارثه يصالون يركون ترجي توخرو خطب رسول الله صلى الله عليه وآله نيب قد عاقوا الى الطعنة
الكلوا وخرجوا بقي مرجان يتجد ثان فانزل الله يا ايها الذين امنوا لا تدرخلوا بيوت النبي الا من
يهمكم لسلككم عليهم قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان موسى كان جاحيا استبرأ من جلد شئ فقالوا
ما يستبرأه من حبيب انه خلدوا وما وجدوا فوضع ثيابه على حجر فاعتسل ان الحجر عكس ثوبا فطلب
يقول ثوبى حجر ثوبى حجر حتى انتهى الى ملاعبى اسبل فواو عريا نا احسن الناس خلقا قد لك قول
فجاءه الله فما قاله سديد اقول لا عدا حقا الا ما نهى الفراض جوا لا غرا با مله الله السبا قال
رسول الله صلى الله عليه وآله هو رجل لد عشرة من العرب قبا من منهم ستة وقتاء منهم اربعة فقتلنا
عنه اسبل العرا السديد خطا الا انك هل غفاري ناعب الا نل الطفاء اوي معه سبحي قد في السرى
المساير والخلق واسلنا له عين القطر اذ بنا له الحديد قيل الصفر صا ريب بيان ما دون القصور
وجفان كالجواب كحياض اربل الجواب كحياض الواسعة فترج جلى الققام القاضى معاجزين
وقيل مغالبيين معشار عرشى اعطوكم بواحدة بطاعة الله في بين ما يشتهون من مال ولدا زهرة
باشياءهم با مشا لهم فلا وفيت فلا نجاة الى لهم التناوش فكيف لهم بالرواى من الاخرة الى الدنيا
سوء الدنيا لك الكمال الطير في كل الله العمل الصالح اداء الفرض تغيير الجدل لك يكون على ظهر النواقل
اعياء جلد الطرائق كثرى بالنهار قيل الحزير البيل السموى بالنهار مع الشمس مثقلة غل ريب
سوء السموى بالسواد ثمرتنا الكتاب ليد بين اصطفينا قال رسول الله صلى الله عليه وآله كلامي في الجنة
نبي لبيس لا تاتى بوجاهة في كسبية امة اماراد والمقالة في قريبا السجود فانزلت اننا نحن نحي الموتى نكتب
ما قد سول وانما هم عصى الحق في الشارح بانفاه المناسك اسب طاركو مصابكم احصينا وحفظنا
فمنها شذنا يا احسرة ويل كانى حصوة عليهم استهزاء هم بالرسول كالعرجون القديرا صل العدا
الحق في السموى الحسنة ان نزلت القدر لا يستحي احد لها ضوء الا نحو ولا ينبغي ذالك لهما ولا اصيل
مساكن النهر ربحا لكان خزينين فطروا منها شراخ احدهما من ان نحو يحرق كل احد منهما من مثله

ما يريون من الزناهم جند محضون هذا الحشا الأحداث القلوب ينسلون في جوف من قدام
مخرجنا لوه الصافات واصب في الزوب فلاتر ينسبون في جوف فاهن وهو
 وجههم فهو حسوهم انهم مسئولون بحاسن الكرم لثنا صرون ثم انون مستسمون مستخرون
 غول صلاعه وقيل لان لا ذرة كراهة كحل الدنيا بيض مكنون المثلث المكنون سواء الخبير وسط الخبير
 شربا يخالط طعا مريم يسايط بالخبير الفلوج وحدثنا اذ ريتهم لمباين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسام وياقت وتكونا عليه في الاخرين لسان صدق لا نبي بعده كما هو وان من شيعته اهل دينه يرون
 انفسا في المشي بالهم مع السعي انعل وتلك صرعه في التباين في الباين الفلك الشجون السفينة
 القوكة الهندية وهو سليم المتشبه الذنب فنبذناه بالعلم القيناها بالساحل قيل جازا من يقطر
 من غير ذات اصل لدا بء ونحو بقايتين مضامين لخص الصافون المداكلة لسوق من شجرة مغارة الملة
 الاقشرة وهي ملة قريش واذا في حين مناص ليس حين قرار عجاب عجب الاختلاق الكذب الخبير في القو
 في الاسباب السماء وقيل طرف السماء في ابوابها جند ههنا لك من زموم يعني قريشا ونبك الاحزاب القرون
 الماضية فوافق رجوع وترواد قطن العذاب قيل اجزاء وقيل القط الصغيرة ولا نشط لا تصرف
 وغرنى غلبت الخلاء الشوكاء الطفقت مسفن الفرس يرتفع احكام رجليه حتى يكون على طرف الحاف
 الجباد السراة نطق مسحا جعل يحجر اعرف الخيل عرقها جسدا شيطا ان رعاء طيبة مطيعة
 له حيث اصاب حيث امراد الاصفاد الوثاق فامن اعطى اكرض اضرب يرضو بعد ومن ضغائره
 اولي اوهيك القوق والابصار الفقه في الدين قيل البصر في امر الله قاصوات الطرف عن غير ذاهن
 اتواب مستويات وقيل مثال غساق الذمير من شكلة ازواج الوان من العلاب الخنا هه
 سخر يا احطنا بهم سكر النهر يكثر الخيل كفى مصدا قربى كنا بامتشابها ليس من الاشتباه ولكن
 يشبه بعضه بعضا في التصديق يتقي وجهه يجبر على وجهه في النار غير ذي عوج ليس قنشا كسبون
 الشكس الحسوا يرضي بالانصاف سراجا سلما خالصا يقال سالما صالحا والذي جاء بالصدق القران
 وصدق بالحق من يحجج يوم القيمة يقول هذا اعطينه بما في يدي فونك بالدين من دون الاوثان
 اشعارت نفرت تروا احو لنا اعطيناه ان ناسا من اهل الشدة قد قتلوا واكثر واكثر واكثر واكثر
 فاقوا لصلحهم فقال ان الذي تقول وتدعو اليه احسن توجرنا ان لما عملنا كفارة فنزل بلعنا
 الذين اسرفوا على انفسهم الآية وان كنت ابن الساخرين الخفيين لو ان لي كوة رجعة الحسين
 المهتدين بمفازتهم من الفوز ولا مرض جميعا قبضته قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبض الله رضى
 ويطيئ السموت بيمنه ثم يقول انا الملك ابن ملوك الامرض نفخ في الصور قال اعرابي يا رسول الله
 ما الصور قال قرن نفخ فيه حافين مطيعين يحافيه يحو انبه سورة الم من

ذي الطول المسعة والغنا وقيل المتفضل طيب حال تباب خسار ان دعوى في وجد في قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم ان دعاء هنيئاً لعبادة واخرين فما شعير النجاة الا يسمان ليس له دعوى في
 يعني الوثني يسبحون يوقدوا بغير النار ثم حين تبضرون بسبحي الله تعالى فصلت وسيدت عيسى
 عنون محسوب وقد ر فيها اقوالها امرها اكلها طوعا او كرها اعطيا قالتا اتينا طائعتين اعطينا
 في كل سماء امرها كما امر به فحسنا مشا ثم فهدينا لهم بينا لهم اختصم عند البيت ثلثه نفر قال حدثنا
 اثرون الله يسمع ما نقول فقال الاخر يسمع ان جهنما ولا يسمع ان اخفيها قال الاخر ان كان يسمع
 اذا جهنما فليس يسمع ان اخفيها فانزل الله وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا
 ابصاركم ولا جلودكم ولكن ظننكم الآية والغوا فيه عبيوه فقرأ رسول الله صلعم ان الذين قالوا
 ربنا الله ثم استقاموا قال قد قال الناس ثم كفر اكثرهم فمن مات عليها فقد استقام ودفع بالتي
 هي احسن الصبر عند الغضب العفو عند الزساءة زهيسامون زهيفاترون في حميم القريب اعمالوا
 ما شئتم يعني الوعيد ما لهم من محبين حاص عند اي حاد عنه مربة امراء بسبحي الله تعالى
 يذروا كبريه فسل بعد نسل لا حجة له خصومة ابتدعوا الا المنة في القريب قال سعيد بن خبير
 قرأ في آل محمد فقال ابن عباس عجلت ان النبي صلى الله عليه وسلم يكن بطن من قرين الا كان له فيهم
 قرابة فقال اذا ان تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة فيما كبت ايديكم قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ان تصيب عبد نكبة فما فوقها الا بذنوب وما يعفو الله اكثر فيظلم من اكد على ظهره
 يتحرك فلا يجرب في البحر يوقرن يهلكهن من طرف خفي دليل عقيم التي لا تلد واحينا اليك
 رحا من امرنا القرآن بسورة النور من الكتاب اصل الكتاب مضي مثل الاولين
 حقوبة الاولين مقرنين مطبقين ضابطين يقال فلان مقرن فلان ضابط له وجعلوا له
 من عبادة جزءا عدا لا كظيم متملى غما ومن ينشئ في الحلية يعني الجوارى لو شاء الرحمن لعبدنا
 يعنون الا وتان عظمة على ما ومعارج الدجج وزخرف الذهب ومن يعيش يعي وانه
 لن كركت شرف اسفونا اسخطوا نايصدا ون يضحن تجرون تكومون ملائكة يخلفون
 يخلف بعضهم بعضا واكواب اباريق التي لا خراطيم لها فانا مبرمون يجمعون وقيل يارب
 نفسي ارام يحسبون اننا لا نسمع سرهم ونجواهم ونسمع قبيحهم بسورة الدخان وهو
 ساكنا وقيل طربقا يابسا فاعتلوه اذ فعوه من وجناهم نجوى عين ان يكن لهم خيا عينا يحار فيها
 اطرافهم يجمع ملوكة اليمن كلوا احدا منهم بسبحي الله تعالى فانتظروا ان مسعود ان قرينا
 لما استعصوا على النبي صلى الله عليه وآله وسلم اعطاهم بسنين كسني يوسف فاصابهم قحط وجهد
 الكوا العظماء فجعل الرجل ينظر الى السماء فيرى ما بينه وبينها كهيئة الدخان من الجهد

فانزل الله نعم فارقب يوم تأتي السماء بدخان مبين يقرئكم يارسول الله استنشق الله نضر فليست
 فسقوا فجادوا الى رحالهم حين جاءتهم الرافهية فنزلت انكم عائدون لنزل يوم ينطش البطشة
 الكبري انا منتقم يوم بدل سورة الجاثية اضل الله على علمه في سابق علمه جاثية مستقرين
 على الركب نستنشق نكتب سورة الاحقاف فيما ان مكناكم ما لم تكن لكم اثاره بقية من علمه
 بدل عامر الرسل ما كنت باول الرسل انتم في عارضنا سمعنا قال ابن مسعود فتقدمنا النبي صلى الله عليه وسلم
 ذات ليلة وهو بمكة فقلنا اغتسل اسطر ما فعل به فبتنا بشي ليلة مات بها حتى اذا أصبحت اذا
 نحن به يحيى من حواء فقال انالي داعي الجن فابيتهم فقرأت عليهم سورة الممتحنة صلعم اسن متغير
 اوزارها انا ما عرفها بينهما مولى الذين امنوا عليهم يستبدل قومها غيرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم منك سلمان ثم قال هذا وقومه عزرا لا يرادوا ضغائنهم حسد هم لن يتركوا نيقضكم
 سورة الفتح يغفر لك الله ما تقدم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد نزلت على اية احب الي مني على الارض
 ثم قرأها فقالوا هنيئ لك يارسول الله فماذا يفعل بنا فنزلت ليدخل المؤمنون والمؤمنات جنات
 الخ دائرة السوء العذاب تغرور ولا تنصرون ان ثمانين هم طوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه من جبل
 النعيم عند صلوة وهم يريون ان يقتلوه فاخذوا اخذوا واعتقروا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فانزل الله وهو الذي كف ايديهم عنكم الخ كلمة التقوى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا اله الا الله
 سيما هم في وجوههم التواضع شطأه فراخه شطر السهيل تنبت الجنة عشرا وثمنايا وبسجا
 فيقوى بعضه ببعض لو كانت واحدة لم تقم على ساق فاذرة قواه فاستغلظ غلظ على ساق
 حاملة الشجر سورة الاحقاف لا تقدر موا بين يديك الله ورسوله لا تقولوا اخذوا الكتاب السنة
 اقرب من حابس قدام على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا بوبكر يارسول الله استعمله على قومه فقال
 عمر لا تستعمل يارسول الله فتكلم عند النبي صلى الله عليه وسلم فرفعته اصواتها فنزلت يا ايها الذين
 امنوا لا ترفعوا اصواتكم ولا تحسبوا هوان يتبع عورات المؤمن امتحن الله اخلاصه وتنازوا وابدع
 بالقر بعد الا سلام كان الرجل يكون له ايمان والثلاثة فيدعي بعضهم فحسى ان يكونوا متنازوا
 بالانقب السحاب النسب البعيد القبايل دون ذلك سورة القم الجيد الكريه مريح مختلف
 طيبين قيل لما طل باسقات طوال لبس ثياب جليل لور يد عرق العنق ذلك رجم بعيدا وبعيد
 فروع فوق ما تنقص الارض من عظامهم حب الحصيد الخنطة قونية الشيطان الذي قبض
 تبصرة بصيرة فقبوا هربوا وقيل ضربوا لقي السم لا يحد نفسه بغيره لغوب النصيب النصيب
 الكفر ما دام في الطامة معناه منضود بعضه على بعض سورة الذاريات الذاريات الريح
 تذرية تفرق فالحامات قرأ السحابات الحببات الطرق والخلق الحسن قيل استواءها

وحسنها قتل الخراصون لعن المرتابون في غمرة ساهون في ضلالتهم يتجادون يقتنون يعذبون
يجهون ينامون وفي انفسكم افلا تبصرون تاكل وتشرب في مدخل واحد يخرج من موضعين
فراغ الى اهلها فرجع صرة صبي فضكت لطمت بركن بقوته الرقيم بنات الارض ذاديس ويسيس
بايد بقوة انا موسعون لذ وسعة خلقنا نرجين الذكر الانثى واختلاف الالوان حلول حاضر
فما نرجحان ففر الى الله معنا من الله اليه ما خلقت الجن الارض الا ليعبدن اهل السعادة
من الفريقتين الا لبوحدن وتواصوا توطئوا المتين الشديدين ذوباد لواء سورة الطوى الطوى
الجل مستور مكتوب ق منشق صحيفة المسبح المحبوس قيل الموقد تسبح حتى يذهبها
فلا يبقى فيها فطرة قمر تحرك وتلد ريد عوليد فعون فاكهين محبين ما التناهم ما نقصناهم
يتنازعون يتعاطون تاتيهم كذب يب امنون اموت المسيطرون المساطون كسفا قطعاً سورة
النجم اذا هوى غاب وهرة منظر حسن وقيل ذو شد وقوة في امر الله قاب قوسين حيث التزم
القوسين افتما نرجنه افتجاد لونه قال ابن عباس اي محمد ربه اورد عليه لا تدركه الا بصار
فقال ليحاك ذلك اذا تجلى بنور الذي هو نور وقالت عائشة انما هو جبرئيل له برة في صورته
الاربعين مرة عند سائر المني وقرة عند جباله ستامة جناحه فامرغ البصر بصري صلى الله عليه
وما خفي ولا جاوز ما راي قسمة ضيزى جائرة وقيل عوجا كدى كدرة منه وقيل قطع عطاء الله
وفي ما فرض عليه اغنى واقنى اغنى وارضى رب الشعر هو ما له الجن اعازة الازفة اقتريت
الساعة الازفة من السماء يوم القيمة سامك لا هون السمود اللهو سورة القمر نشت القمر
على عهدك رسول الله صلى الله عليه وآله سلم فرقتين فرقة فوق الجبل فرقة دونه فقال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم اذهب عذاب مستقر حق من دجروقتنا هي امزجارتعل من جز
ودس الذي تحرض به السفينة وقيل اضلاع السفينة اسرار المرح والتجنى تشرب تخضى تخضون
فتعاطى تعاطى ما يبدل فخرها المحتطى كخار من الشجرة محترق يسوزا هونا قرأة فتماز اكد بوا
سيزاهم الجحيم ويولون الدبر تلاها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم بد يعنى هذا امصداق هذا
الوعد جاء مشى كواقرتس يخاصمون رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في القدر فانزلت يو يسبحون في
النار على وجوههم ذوقوا مس سقر ناكل شئ خلقناه بقدر سورة الرحمن النجم ما يسطر
الارض من الشجر على ساق الوزن يريد لسان الميزان الانام المخلوق العصف اثنين وقيل بقل
الزمر وقيل ورق الخنطة والتين الریحان خضرة الزمر وورقة والحب الذي يوكى منه
فباى الازهر بكما باى نعمة الله صلصال طين خلط بكل كالفضي كما يصنع الفخار المارح الله
الاصفر وقيل خالص النار مخرج ارسلى برزخ حاجز لا يبغيان لا يختلطان المنشا ما رنم قلعه

من السفن ذوالجبال ذوالعظمة والكبرياء سنفرغ لكم هذا وعيد من الله تعالى وليس بالله شغل
يعني يحاسبكم لا تفقدون او تخرجون من سلطان في شواطئ لهيب النار قيل لهيب الذي لا دخان
له نحاس دخان النار وقيل الدخان الذي له لهيب له وقيل الصفر يصيب على رؤسهم يعني بون
به لمن خاف مقام رب جنتان يتم بالعصية فيذكر الله فيتركها فانما في غصان جنتا الجنتين خان
ما يجتنبه قريب قاصات الطرف لا يلتفتن الى غير اتراجهن لم يبطهن لم يدين منهن مداهمتان
سواءن من الري نضاختان فائقتا مقصوات الحور وقيل هجوتنا قصو طرفهن وانفسهن على
اتراجهن رفرف خضوا لمجالس **سورة الواقعة** خافضة لقوم الى النار رافعة الى الجنة تجت
نز لزلت وبست فلتست تلة امه موضونة منسوجة واكواب الكوكبا اذان له ولا عروة وباريق
ذوات العري والاذان ولا ينفون لا يقيفون لا يسكرون لغوا باطلا تاثيرا كذا في مسدرا
مخضوم الذي ليس له شوكه ويقال المخضوم الموقر حرا وطلم منضوم الموقر واء مسكونا وتغير
مستعين ومتنعين يحوم دخان اسود انا انشأنا هن انشاء قال رسول الله صلعم من النشأ
اللاقين في الدنيا عجايز عشار مصاصيون يدينون الحنث العظيم الشرك الهيم الابل الظماء
ما تموت من النطف يعني في ارحام النساء انما المومنون المومنون تسمعون اوريت اوقدت
للمقوين المساقرين بمواقم الجحيم بحكم القرآن مد هنيئا مكد بون وتجعلون رزقكم قال رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم شكرتم تقولون مطرنا تنوع كذا وكذا غير مدنيين محاسبين فمرد
وجنة نعيم رزقا فسرهم لك اي مسلم لك انك من اصحاب يمين **سورة الاحقاف** انزلها
نخلها مستخلفين محجرين فيه باس شديد جنة وسلاهم من لكم اولى بكم **سورة المجادلة**
قالت عائشة تبارك الذي سمع سمعه كل شيء اني اذا سمع خولة بنت ثعلبة ويخفي عليه بعضه
وهي تستلني رزقها الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا رسول الله اكل شيئا في دنيتي
حتى اذكرت سني وانقطع له ولدي فظهرني الله في انكوا اليك قالت عائشة فما برحت حتى نزل
جبرئيل عر بهوا الايات قد سمع الله قول نبي الاربيا يحدون الله فيشاقون كبوتوا اخروا من الجحيم
قال علي نزلت يا ايها الذين امنوا اذ اناجيتم الرسول قال النبي صلعم ما ترضي حينما قلت لا يطيقونه
قال فنصف دينار قلت لا يطيقونه قال فيكم قلت شعيرة قال انك زهيد فانزلت اشفقتم قال
قال النبي صلعم خفف الله عن هذه الامة استخفى غلب بسورة **سورة المجادلة** الاربعة من ارض
الى ارض قال ابن عباس نزلت في نبي النصير مر بقطع النخل فحالك في صدرهم فقال المساكين قد
قطعنا بعضا وتركنا بعضا فلنساكن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فانزل الله ما قطعتم من لبن
الجحيم قالت عائشة وكان من بسط لم يصبر مجلد في اخره لينة فخلته فالح تكتن عجة وبرنية

جاجة حسدا لخصاصة فاقه ان لاجار من الارض بايات به ضيف فلم يكن عنده الا قوة صنيها
 فقال له امرأتى نوحى الصلبة واظفى السراج وقربى للضيف ما عندك فانزلت يؤثرون
 على انفسهم ولو كان بهم خصاصة المفلحون فائزون بالخوار والفلاح البقاء المهين الشا
 العزيز المقتدر على ما يشاء الحكيم المحكم لما اراد **سورة المسححة** نزلت في كتاب حا ليد
 ابو لبتعالى المشركين يخبرهم ببعض امر النبي صلعم لا تجعلنا فتنة للذين كفروا ولا تسلطهم
 علينا فيفتنونا قد مت ما سماء بنت ابى بكر الصديق بهذا يا فابتان تسلمنا وتدخلها فانزل الله
 لا ينهكم الله عن الذين لم يقاتلوكم كآية ولا ياتين بهمتان يفترينه ولا يلحقن بازواجهن غير
 اولادهم **سورة صف** قال عبد الله بن سلام قد نزلنا من صحنى النبي صلعم تدركنا فقلنا
 لا نفعل اى الاعمال احب الى الله لعملنا فانزل الله سبحانه ما فى السموات ما فى الارض السورة موص
 ملصق بعضها ببعض من انصارى الى الله من يتبعنى **سورة الحجرة** وآخرين منهم لما يلحقوا بهم
 قيل من هم يا رسول الله فوضع رسول الله صلعم يده على سلمان ثم قال لو كان الايمان عندنا لينا له
 رجال من هؤلاء اقبلت غير يوم الحجرة وهم مع رسول الله صلعم فتبادر الناس لآتى عشيرة فانزل
 الله اذا رادوا تجارة او هو **سورة المنافقين** نزلت في الرد على عبد الله بن ابى المنافق فيما قال رلن قد
 زيد بن رقه فيما حكاه عنه فانهم الله لعنهم الله وكل شئ في القرآن قتل فهو لعن خشب مسندة
 نخل وقيام وقيل كانوا رجلا اجمل شئ لو وارث سهم حركوا استهزاء بالنبي صلعم ينقضوا تسعروا
سورة التغابن يوم التغابن غبن اهل الجنة اهل النار ومن يؤمن بالله يهد قلبه هو الذى اذا
 اصابت مصيبة رضخ عرفانها من عند الله ان من ازواجهك اولادكم عدوا لكم قال ابن عباس من
 هؤلاء رجال سلموا فى اهل مكة وادوا ان ياتوا النبي صلعم فابى ازواجهم اولادهم **سورة الطلاق**
 انفقوا تصدقوا ومن يتق الله يجعل له مخرجا ينجيه من كل كرب فى الدنيا والاخرة ان رتبتم ان لم تعلموا
 وبال امرها جزاءها واولاد الاحمال احدها اذا حمل بين النبي صلعم ان الجبلى اذا وضعت بعد
 وفات زوجها بقرىب فقد نقصت عدتها فحكم اولاد الرجل مخصص بحكم المتوفى عنها زوجها
 عنت ابنت **سورة التحريم** كان رسول الله صلعم يشرب عسلا عند ينبىمكث عندها فتواطئت
 ازواجه قلن نجامنك نجيم الخافير خلفان لا يعو فانزلت اللتان تطاهرتا على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عائشة وخفصة وقيل كانت لرسول الله صلى الله عليه وسلم امة يطأها فلم تزل بحفصة حتى جعلها
 على نفسه حراما فانزل الله يا ايها النبي لم تمس من صغت قلوبكما تصح لتميل ظمير عون ووالفكم اهل بيكم
 اوصوا اهل بيكم بتقوى الله ادبهم **سورة الممت** فحقا بعدا من فطو تشقق حسيو كيل ضعيف
 في غرر في اطل التفات الاختلاف تميز بقطع مناكمها جوانبها انشوا الكفور **سورة النور** لو تدفن في دهن

لئلا يخلص نهم فيايرخصون عقل متكبر نرقيم لئلا نرنا ويقال ظلموا كالصيرير كالصيرير الصيرير
 الليل نصير ومن النهار الصيرير الذهب يتخافون يتناجون على جرد على جد في انفسهم قال
 اوسطهم عدلهم يوم يكشف عن ساق هو الاثر الشديدا المفطم من الهول يوم القيمة قال ابن
 مسعود هذا يوم كرب قال رسول الله صلعم يكشف ربنا عن ساق فيسجد لكل مؤمن مؤمنة بقي
 من كان يسجد في الدنيا ربنا وسمة فذيب يسجد فيعظمه طبقا واحدا وهو مظلوم مغفور وهو
 على مؤملوه ليزلقونك ينقضونك سوق الحاقة صر صر شدة عاتية عنت على الخزان حسوما
 متناينة خاوية سقط اعلاها على سفليها طغى الماء كسوا عينة حافظة اني ظننت القيت دانية
 قومية كانت القاضية المواتة الاولى التي منها لن احبي بعد ها غسولين صديدا هل السار
 الوتين بيا ط القلب سوق المعارج سال سال سائل هو نضر بن الحثا قال اللهم ان كان هذا هو
 الحق المعارج العلو والقواصل كالمهل قال رسول الله صلعم كحكوا الزيت فاذا قربة الى وجهه
 سقطت فمعه وجه الفصيله اصغرا بانه القربى اليه ينمي من انتمى نزاعة للشوى الابدان و
 الرجلان ولا طراف جلدة الرأس يقال لها شواة عزين حلق وجمعا واحدة سوق
 ملا امر اتبع بعضها بعضا لا ترجو لله وقار او تخشون لله عظيمة سيرة طرقا فجاءا مختلفا
 كبارا اشد من الكبار وداولا سوا ازية قال ابن عباس سماء رجال صاكنين من قوم نوح
 فلما هلكوا اوحى الشيطان الى قومهم ان انصبوا الى فجاسهم التي كانوا يجلسون صابا وسهوا باسمهم
 ففعلوا فلم تعبد حتى اذ هلك اولئك وتلف العلم عتبتا تبارك هذا سوق الحن انطق رسول الله
 صلعم في طائفة من اصحابه عامدين الى سوق عكاظ وقد حيل بين الشياطين وبين خبر السماء واسلمت
 عليهم الشهب فرجعت الشياطين فقالوا اضربوا مشارق الارض من مغارها فانظروا هذا سوق
 حال بينهم وبين خبر السماء فانطق الذين توجهوا نحوهم الى رسول الله صلعم بخلة وهي يصل بها اصحابه
 ان فيهم فاما سموا القرآن قالوا هذا الذي حال بينكم وبين خبر السماء فهناك رجعوا الى قومهم فقالوا
 يا قوم انا سمعنا الرويات جد بنا فله امر وعظيمة وقد رتة فلا يخاف نجسا نقصا من حسنة ولا
 رهقا زيادة من سيئة طرائق قد المنقطعة في كل وجه لبلد عوان سوق الزم لما نزلت
 يا ايها المرسل قاموا سنة حتى تورمت اقدامهم فانزل الله تعاد فاقروا ما تيسر منه وتبطل اخلص
 انك لا قيوم اكثيا مهيل الزم السائل اخذ اوبيل شديدا ليس له لهما منفطربه مثقلة به
 يقال متصدع من خوف يوم القيمة سوق المدا الرجلان يوم عسير شديدا صعدوا
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعود جبل يتصعد فيه سبعين خريفا ثم يهوى كذلك ابدلوا حقة
 محروقة انا اليقين الممت مستنيرة نافرة مدعوة القصوة الأسد ويقال قصوة ذكر الناس

وأصلهم سوا القيمة لينجس ما به فسق القلوب وسق الأعمال لا ونزل رزقهم من السماء كان النبي صلعم إذا
 نزل عليه الوحى حرك به لسانه فانزل الله نعم لا تحرك به لسانك فاذا قرأناه فاتبع قرأه اعلم يا سادة
 كالحكة والمقت الساق بالساق اخريهم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الآخرة فتلقى الشيطان يقط
 يختال وفي لك فاولى توعد سدا هذا **سورة الدهر** امشاج مختلفة الالوان ويقال اختلاط
 ماء الوجه وماء المرأة اذا وقع في الرحم مستطيرا شيئا ضيقا وقيل امتد البلاء عبوسا فطر سيرا
 الذي ينقبض وجهه من شدة الوجع وقيل فطريرا طويلا وقيل شديدا سلسيلا وحديدة الجرية
 اسرهم شدة الخلق **سورة الهم** كفاتا كاهنا واسى شاحنات جبال مشرقات
 فزنا عن باجمات جمالات صفر خيال السفن تجمع حتى يكون كالوسطا الرجال **سورة الهماس** جواهر
 مضيا المعوض السحاب بعضه بعضا فيخرج الماء من بين السحابين ثجا جامنصبا الفاذا
 مجتمعة غساقا غسقت عينه ويغسقى الجرح يسيل جزاء وفاقا لوافقه اعمالهم وروى عن حسابا
 لا يخافونه مفازا منقرها وكواعب لواها ترا با في سن واحد ثلث وثلثين سنة وكاسا دهاقا
 مستليا وطي عطاء حسبا بالجزاء كافيا لا يملكون منه خطا بالاربعين اوان ياذن نهم السرح
 ذلك من اعظم الملائكة خلقا وقال صوابا حقا وقيل لا اله الا الله **سورة والنار** عات
 الراحلة النسخة الثانية واجفة خائفة الحاقرة الى امرنا الاول الى الحية النخرة البالئة بالساهرة
 وجه الارض متاعا لكم منفعة سمكها بناءها واغطش اظلمر ساها منتهها **سورة عيسى**
 نزل عيسى وتولى في ابن ام مكتوم الراهى اتي رسول الله صلعم فجعل يقول يا رسول الله امر شدي
 وعند رسول الله صلعم رجل من غطاء المشركين فجعل رسول الله صلعم يعرض عنه ويقبل على
 الآخر تصدقا غافل عنه تلهمي تشاغل سفره كنية لما يقض لا يقضى احدا ما مر به وقضيا
 اقلت حدائق البساتين وفاكرية الثمار الرطبة وابا تعلق من الدواب مسفرة مشروقة
 ترهمها تغشها شدة **سورة كورت** اظلمت الكدات تغبرت وانتوت سحرت يذهب
 ماءها وقيل السبح الممل اذا النفوس وحت زوج نظيرة في اهل الجنة والنار الجنس تسرجع
 وتكنس كما يكنس الطبى عيسى ادير والصبر اذا النفس ارتفع النهار يرضين يرض به الضمين
 المتهم **سورة النفط** تجرت بعضها في بعض قيل فاضت بعثت بجنت فعد لك اراد معتدل
 الخلق **سورة المطقين** المطقف لا يوفى يوم يقوم الناس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم احد
 في الرشح الى انضاد نيه بل ان ثبت الخطايا صليين الجنة الائمة السور الرجيق الخمر خامة
 طينة التسليم يعاوشاب اهل الجنة توب جوزى **سورة انشقت** اذنت سمعت واطاعت
 والقت اخرجت ما فيها من الموتى وتخلت عنها حسبا بايسر اقال الله صلعم ذلك العرض يعنى

بغير مناشة لن يمين لن يرجع ويبعث وما وسع جمع من دابة القمرا تساق اجتمعا
 لتكوين طبقات عن طبق ما لا بعد حال اجر غير ممنون غير منقوص **سورة البروج** احتجا
 الارض والارض في الشق في الارض سلم غارهم كانوا امره بتعلم السحر على يدا هب فعلوا ذلك فأنزل
 فظهرت على يد الكرامة فامن الناس فقتلوه وخذواخذ دامن لم يرجع من دينه القوة فيها
 فتناوذا بوا الودود والحبيب **سورة الطارق** التراب هو موضع القلادة من الماء والسماء ذات
 سحاب يرجع بالمطر والارض ذات الصدع تصدع بالنبات نقول فصل حتى ما هو بالهزل
 بالباطل **سورة الاحقاف** غناء هشيم اسحق تغير من تركى من الشرك وذكر اسم به حلاله فصل الصلوة
 الخمس **سورة الغاشية** الغاشية والطامة والطاخة والحاقة والقارعة من اسماء يوم القيمة
 عاملة ناصبة النصارى عين آية بلغ انا هاهنا شى بها الضريع نبت يقال له الشوق قيل شجر
 من نار لا تسهم فيها راغية شتموا فارق المارق المصيطر الجبال والمسلسل **سورة الفجر** سئل رسول
 الله صلعم عن الشفيع والوتر وهى الصلوة بعضها وترويل لوتر الله اورد ذات العماد القدسية
 والعماد اهل عمو يقيمون جابوا الصلوة نقبوا الحجارة فى الجبال فاختدوها بس قاسوط عذاب
 كلمة نقرأها العرب بكل نوع من العذاب لبنا المرصاد بسمع يرى قيل اليه المصير لا تحاضون
 على طعام المسكين تاملن باطحاها كلالا الصلوة حبا جاشدا يدا كثيرا وانى لك كيف له المطمئنة
 المصدقة بالاصواب **سورة الليل** فى كبد فى اعتدال استقامة ما لبدا كثيرا النجدين الخمر الشر
 وقيل الضلالة والهلكاء فراقهم العقبة فلم يفرحهم العقبة فى الدنيا فرفسها وما دربك الخ
 ذى مسبعة جماعة ذامرية الساقط فى التراب قيل انا حاجة وجهم مؤصلة مطبقة **سورة**
الشمس ضخمها عنوها لحملها قسمها فالهمها شحها وتقونها بين الخير والنشر بطغوا بها
 بما صيدها اذا نبعت اشقها رجل عزيز عازم صنيع فى رهط ولا يخاف عقبتها لا يخاف من احد
 تابعه **سورة الليل** اذا تردى اذا مات وتودى فى النار بالحسن بالحلف تالظى توجه **سورة**
الضحى سجد اظلم وسكن وقيل ذهب ودع ربك ما قلى ما تركت وما ابغضك ابطل
 جبريل فقال المشركون قد ادع محمل فانزل الله ما ودعك ربك الخ عائلا ذوعيان **سورة**
الم نشرح انقض نفل فانصبه ادعاء **سورة التين** فى احسن تقويم فى احسن خلق **سورة**
الفجر الرجى المرجع لتسفعنا نأخذ نادية عشية قال ابو جهل لئن رأيت محمدا صلى الله عليه
 وسلم يصلى لا طأن على عنقه فقال النبي صلعم لو فعل لأخذته الملائكة عيانا وفى رواية قال ابو جهل اناء
 لتعلم ما بها من نادا كثر منى فانزل الله فليدع ناديه سندع الزبانية الملك **سورة أم يونس**
 منفكين **سورة الزلزال** تحت اخباها قال رسول الله صلعم اخباها انتم تدعون كل عبد

بما عمل على ظمها سورة العاديات فأتون به نقعاً رفعت به غباراً الكونوا كنفو كحجب الخبير
 لشديد الخيل حصل من سورة القارعة كالفراس من المبتوث كغواء الجراد يركب بعضه
 بعضاً كذلك الناس يحول بعضهم في بعض كالعين كالوان العين تروا عبد الله كالصومسوم التي تكثر
 التكاثر من الأموال وأهرواد سورة العصر العصر الدهر خمس ضلول سورة الهجر الحطمة
 اسم النار مثل سقر لظي سورة الفيل الفيل الفيل تعلق طيوراً بأبيل متتابعة وقيل فاحية و
 حيايتة ينقل الحجارة بناقيرها وأرجلها فتبيل عليهم فوق رؤسهم من بحيل من سنك كل سورة
 قرش لا يلاف قرش نعمتي على قرش أياؤهم نزومهم وقيل القوافل يشق عليهم في الشتاء
 والصف والمنهم من كل عدوهم في خرفهم سورة الماعون يدها ليتيود فده عن حقه
 ساهن الزهون الماعون المعروف كله وقال بعض العرب الماء قليل أعلاءها الزكاة المقرضة
 وأدناها عارية المتاع سورة الكوثر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هي من الجنة شاتك عدك
 سورة النصر قال ابن عباس إنما هو آجل رسول الله صلى الله عليه وآله أياه فصدقه عمر بن الخطاب
 طلب صلح رسول الله صلى الله عليه وسلم الصفا فنادى يا صباحاه فاجتمعت إليه قريش فقال في نذيريك
 بين يديك عذاب شديد فقال أبو لهب لهذا جمعنا بنا لك فأنزل الله تعالى تبت يدا أبي لهب
 من مسد ليف المقل وهي السلسلة التي في النار سورة الاخلاص قال المشركون
 صف لنا ربك فأنزل الله قل هو الله أحد الصمد الذي كل سودده سورة الفلق
 الفلق الصبح اذا انفلق من ظلمة الليل قيل الخلق غاسق الظلمة وقيل غاسق الليل اذا قرب
 غروب الشمس اذا قرب اذا دخل في كل شيء وأظلم نظرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسأله
 الى القمر فقال يا عائشة استعيني يا الله من سر هذا فان هذا الغاسق اذا قرب من سورة
 الناس الوسواس اذا ولد خنسه الشيطان فاذا ذكر الله ذهب اذا ذكر الله شربت
 في قلبه من الجنة والناس بيان للشيطان الموسوس انه جنى انسى كقوله تعالى شيئاً طين الانس
 والجن او من الجنة بيان له والناس عطف على الوسواس على كل شئ مما لى وليد وبنايته
 واعترض بان الناس لا يوسوسون في صدور الناس انما يوسوس في صدورهم الجن
 واجيب بان الناس يوسوسون ايضاً بمعنى يليق به في الظاهر ثم اتصل وسوسته
 الى القلب وثبت فيه بالطريق المردى الى ذلك والله أعلم بالصواب واليه المرجع والمآب
 وهذا اخر ما اوردناه في الرسالة المسماة بفتح الخبر مما لا بد منه في علم التفسير
 والحمد لله أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين